بسم الله الرحمن الرحیم

اما سوء مزاج ساده اندر معده علامت سردی قلت
عطش بود و تضرر از چیزهای سرد بالفعل و منفعت یافتن
از خوردن گرمیها مطلقا و بودن اشتها بیش از هضم
و دیر و نیک هضم شدن لطیف گرم و بد هضم کثیف بلکه
هضم ناشدن و حدوث باد و قراقر بعد از غذا خوردن
بتخصیص آنچه اندک غلظی داشته باشد و بسیاری حشا و تری
طبع و باشد که طعام ناگوارید[ه] آید و علامت خشکی یکی آب
دهان و رطوبت تری بود و افراط عطش و بسیاری [illegible]
میل چرب و راحت یافتن از آن و خشکی گرفتن پوست سر انگشتان
و منفعت عظیم یافتن از جوع و عطش و غذای خشک
و تسکین یافتن تشنگی به آب سرد و مضمضه کردن در معده
بوقت حرکت اندک علامت تری بضد علامات پیش بود و نیز که غلبه
احوال در خواب و بوقت سخن گفتن آب از دهن رود و اینها هر دو
قسم اخیر کمتر واقع شود و علامت سوء مزاجات مرکبه معده
مرکب از این علامات بود و علاج هر یکی را بضد آن تبدیل باید نمودن

باشربه

باشربه و اغذیه مناسبه و مربا بتدابیر موجد کیفیات ضد چنین
جمله اغذیه و اشربه و ادویه استحالت نیافته اول
بمعده اندر آید و بر وی میگذرند کیفیات بالفعل
آنها را تاثیر عام بود در مزاج آنها و این مراعات زود
تر نتیجه دهد و در بلغم شود و یا ترش افتد هم این دوا
بعد تنقیه بلغم نقی مکررا بر اوی طعام کم قانع و یا بر اشتها
بی نافع بتخصیص که مقوی بر ترش و حالی بعد چند
ساعت در و غلبه کند و چنان بیقرار شوند که تا قی
نکنند و چیز ترش بر نیاید قرار نگیرد و سبب این بودن
خلط سودا بیش در قعر معده که در وقت هضم با طعام بجوشد
و منتشر گردد و بفم معده بر آید و درد آغاز کنند و قی در اینجا
بعد خوردن طعام و بیش از حدوث وجع عظیم نافع بود
و اگر قی مناسب بود که ماده را بکنند با طعام بر آورد
بی نیکو بشود بعد از آن اندک چیز لطیف باید خوردن

و بر بالای دوای معوی بکار داشتن و تنقیه عسهل
اینجا عظیم نافع و آسان بود و بسیاری بود که کسی بر بالای
طعام مناسب به تنقیه اصلاح کند و بعضی بواسطه تغییر مزاج
معده و حدوث خلطی هو لم از انها و قریب با عراض
رجع سوداوی ظاهر میشود اخر مداومت دواء المسک و حافظ
الصحه کردند صحت یافته و انجا که سبب باد غلیظ بود در
معده و غلبه اروغ و درد معده بعد طعام و سبکی معده
بران گواهی دهد از طعام های نفاخ و پر خوردن و بی ترتیب در
ساعت خوردن حذر باید کرد و غذا های بادشکن
استعمال باید نمودن و بعد طعام مناسب و دوای بالای حرکت
معتدل کردن و معجون کمونی در این باب بس نفع دهد و کمید
جزء بار شکننده باد فایده بخشد و بباید دانست تا سبب
تولد ریح چیست اگر قصور هضم بود علاج هاضمه باید کردن
بدستور و اگر خلطی بود تنقیه آن نمودن و اگر بدی غذا بود

[illegible]

تغییر

تغییر آن کردن و انجا که تفرق الاتصال ریحی بین الطبقتین
معده واقع شده و غلبه نمود و خفت ثقل و ضعف بعض قوتها
معده و کثرت اروغ و بودن میل آن و صعوبت بر آمدن
آن و عدم علامات دیگر اسباب بدان گواهی دهد در رفع
سبب آن و تحلیل آن بکمادات بادشکن و استعمال اغذیه و
اشربه بادشکننده ریاح بایکوشیدن و تکلیف کرد تا که ثقل
جزء محسوس شود و در جمله مداومت بر مارس و کمونی و
حافظ الصحه و سفوف معوی و کمونی نافع بود تخمه هرگاه
طعام در معده گنده شود چنانکه جشائی که از حلق بر آید
بوی تخم مرغ پخته و چیزی گنده بدهد چنانکه چنان
چیزی خورده باشند و یا چیزی تیز و ترش شود چنانکه در
دهن طعم آن پیدا شود تخمه گویند لیکن مقدمه امراض
کلی شود و این حال معده های گرم را که تشنگی بعد از اکل غذا
کنند و یا کرمی بر بالا طعام یا میوه خوردند بسیار افتد

و سبب نوع دوم مخالطه بلغم ترش با سودائی بود با
غذا یا برد معده که بر هضم اعانت نکند و غذا البته
در معده بماند و ترش شود علاج اولیٰ آن بود که در
جمله مبادرت کنند باخراج آن بقی بالتمام یا بیشتر
آنچه میسر شود بعد از آن تقویت معده نمایند بتقویات
مناسب مزاج معده و اگر قی را مانع بود یک کاسه آب نیم
گرم با ثلث آن گلاب باید خوردن و نیم درم مصطکی
سوده قبل از آن یا بعد از آن خوردن یا مقوی دیگر که
بسیار قابض نباشد تا این جمله اعانت کنند معده را بر دفع
و گداختن آن و بشورت آن الخلط بکنند و سطح معده
را الخلط از آن بشویند و اثقال را فرو افزایند و بعض رطوبات
را با دوار دفع کنند و مادام که معده از بن طعام فاسد پاک
نشود خفت و جوع و جشاء نیکو پدید نیاید هیچ غذا و شربت
و شراب و آب میوه نباید خوردن و اکثر مردم با مساک
تخمه را اصلاح کنند و معده کندیده از کجی و خشکی را

این فعل نیکو نباشد و ترشی معده را خود حرکت و امساک و ترش
و کیتی و اشباه آن زود بصلاح آورد و آب گرم که فرموده اند
انجا که قی شود همین فعل کند و میوه خوردن و شربتها
بغایت بد بود و اگر دوائی مصلح بعد خوردن طعام
خوب برای آن خورند اعتمادی پیدا شود و در ایشان
تخمه بسیار فساد اخلاط و امراض بد پدید آید بتخصیص که
از خالی واقع شود و صاحب معده کندیده را حرکت
و آنچه حرارت زیادت کند مضر بود و دعت و خواب
و استراحت در هوای خوش و امساک بعد تدابیر مذکوره
عظیم مفید بود و ادرار و تلیین رفع کند و در نوع دوم
بعد اصلاح تا سه روز ملاحظه کردن لازم بود و گفته اند
که این مرض بسیار می افتد بعد اصلاح فاسده تقویت
معده و تبدیل و تعدیل مزاج آن باید کوشیدن و
تو طیب تمام در اکل و شرب و غیره مرعی داشتن

بیان ادویه که نفع مداومت آن درین امراض واکثر امراض
معدی نسبت با امزجه مختلفه عظیم بود که مقوی بهرش
وحنا مهارس پرورش مفرح شاه سفوف مقوی حافظ الصحه
مزید العمر بلادر کشته زنجبیل جلدوار فادزهر معجون دواء المسک
نوشدارو مقوی بمرتبت هندی اطریفل کبیر و اشباه
اینها لیکن در مزاجی استعمال در وقت مناسب آن باید کردن
چنانچه در امزجه حاره سه بیان آنچه اشتهای مردم سرد مزاج را بجنباند
وتقویت بعض قوای معده ایشان نماید و بعضیان بلغم نافع
بود گلقند [illegible] قرص مصطکی قرص عود قرص عنبر قرص زیره [illegible]
زنجبیل پرورده مربای بهی مربای سیب مربای کندر دارچینی
قرنفل جوز بوا هیل بازبان برگ تنبول طبیخ قرنفل در گلاب
جوشیده خاییدن مصطکی با کندر [illegible] ماست [illegible]
شاه تره بیانطرخون قلیه دو پیازه بسیار افزار مرغ [illegible] مسمن
کباب مرغ بتره و دارچینی و مغز جوز کبابهای بسیار افزار نخود آب دارچینی

وبیان

وبیان و زنجبیل پور عطر یا گرم هوا گرمی خشک شراب نعناع بکو
پرورده رستی نعناع زیره نعناع سکنجبین بزوری شربت [illegible]
برگ نعناع برگ سیب برگ کرفس برگ سیر برگ جمله چاشنی
کرده لیته شور شاه بلوط بریان کرده نان و عسل و نان و [illegible]
که هندوانه و زردک و مغز جوز ندران بز حلوای کندر حلوا
زنجبیل حلوا بلادر حلوا نانخواه حلوا مغز بادام شیرین حلوا
ناتف قلیه مزعفر شیرین حلوا عسل گرم کاهی عسل پر تخمه
نان تخمه دار و اشباه اینها و ضمادهای گرم قابض بر معده
نهادن و اما آنچه جهت مردم خشک مزاج معده [illegible] در
تحریک اشتها و تقویت مناسب بود جمله در امراض سوداوی
بتخصیص [illegible] و مالیخولیا مذکور است و آنچه بمعده تر و در تحلیل
مناسب بود در ضعف معده مذکور کرده و در سوء مزاج سرد
همه ماکولات و مشروبات گرم بکار باید داشتن و روغنهای
گرم مالیدن و روغن راحت و امثال آن مالیدن طبع نافع بود
و اکسیر بزرگ از زنجبیل و عسل و امثال آن ساخته و خشک کردن [illegible]

یکی فرو برد چنانچه در مری بایستد و مدتها و تن بها بر بالای آن بخورد
و خواب کند عظیم مفید آید و مداومت ریس در وقت
نافع بود و در سوء مزاج تر تدابیر خشک فرا باید کردن و از تریها
خوردن و در هوای تر بودن و بسیار در آب در آمدن
حذر نمودن و قلیها و غذاهای خشک و شور خوردن و
بر بس کردن تکمید کا و رس و اشباه آن کردن و اگر حبی
بزرگ از حافظ الصحه و امثال آن در شب فرو برد چنانچه در مری او
بایستد و خواب کند بس فایده یابد و اگر خلط تر در معده
غلبه بیخته نخست تنقیه بمسهل باید کردن و بعد از آن غذا دیر
خوردن و اگر سنگی و تشنگی کشیدن و بر نان و عسل اقتصار
کردن و ترک آب و میوه و حبوبات اولی بود بد آنچه میسر گردد
و عسل آب بجای آب و انار ملس بجای آب نافع بود و مداومت
کی فایده دهد و در سوء المزاج خشک بخلاف این اعمال باید
کردن و غذاهای چرب و نرم و لعاب باید خوردن و محللات
دور داشتن و از ریاضات بر حذر بودن چرب داشتن و اگر سودائی

وبوسه

و بوسته خلق و تمامی کردن را بر روغن بنفشه بادام چرب داشتن
و اگر سودائی غلبه بیخته و بر فم معده بوسته میریزد و علامات
آن بدان گواهی دهد تنقیه سودا نیز باید کردن بچیزهای که
کم قبض بود و بیش بنا و ردو فم معده را بوسته بچیزها که
منع آمدن سودا کند تقویت باید دادن و طبخ اطلاع
ضعف معده سوداوی بکار داشتن و بوسته چیزهای
نرم و چالی در دهن گرفتن و آب آن را باهستگی فرو بردن
نافع بود آنچه سبب آن ضعف قوا بدن بود در تقویت بدن
باید کوشید و در اصلاح مزاج و آنچه سبب آن خشکی رطوبات
مری بود تدبیری که در سوء المزاج یابس یادی و اندر بر جوشیدن
آب فم معده و بر آمدن بحلق و دهن گفته شد باید کردن تا درد
معده مراقی بود با نواع معالجات که در کتب مسطور است مشغول
بود تفاوتی نکرد اما تمام بر طرف نشد چون کی آمد و کیتی چالی
مقوی بر رس ساخت و چند نوبت از آن داد در شب و روز
بر بالای طعام و قبل از آن و اسهال سودائی چند بر رفق از آن

واقع شد تمام صحت یافت و هرگاه بعد ازان اندک کوفت در معده
و قصور هضم در وی یافتند باز چند روز اعاده میکردند تا
مدتی از آن امن شدند و تجربه شد مرا هم این نوع درد معده هفت
سال بود مداومت بر رس کیبین بر بالای طعام مناسب و ترک آب
و اقتصار بر خربزه و شیر نیز بدل آن در غیر وقت امتلای معده از
طعام بسی نافع آید و چندین درد معده رکبی را هم بمداومت
رس علاج کردیم و در صفراوی هم بسیار نیز که بعد هفته بر بالای
طعام ترش و شیرین سهارس خورند و نافع آید بخاصیتی که در رب
در تقویت اعضا و در بلغمی که نادر است از بلغم شود و با ترشی افتد
هم این دوا بعد تنقیه بلغم بقی مکرر بر بالای طعام کم فائق و با
جوارشات بسی نافع نیز بتخصیص کمونی مقوی [illegible] جالی بعد
چند ساعت درد غلبه کند و چنان بیقرار شوند که تا قی نکنند
و چیز ترشی بر ننهایند قرار نگیرند و سبب این بود خلط سودا این در قعر
معده که در وقت هضم با طعام بیامیزد و منتشر گردد و بفم
معده بر آید و درد آغاز کند و قی در اینجا بعد خوردن طعام و پیش

ازحدوث

از حدوث وجع عظیم نافع بود و اگر مقیئی مناسب بود که ماده را
بکنند و با طعام بر آورد بسی نیکو نیز و بعد از ان اندک چیزی
لطیف باید خوردن و بر بالای دوا مقوی بکار داشتن و تنقیه
بمسهل اینجا عظیم نافع و آسان بود و بیمار [illegible]
[illegible] که کمونی بر بالای طعام مناسب چی تنقیه اصلاح کند
شخصی را اندرون بر عید شبه بچپیدند [illegible]
نافع اما در حوالی معده ادراک آن میکرد و چنین درد زیاده میشد
قی میکرد و تسکین کاهل حرکت میکرد و [illegible] بطلاله تسکین یافت
و بیمارست بود و صبح استسقا ماند شب و زیادتی لاغر مرغ او را چند
نوبت کی دادند صحت یافت و اینجا اکثر را بقی دفع توان کرد
و بعضی را وجع سوداوی ظاهر میشد مداومت بدواء المسک و
حافظ الصحة کردند صحت یافتند و اینجا که باد غلیظ بود در معده
و غلبه آروغ و درد بعد طعام و سبکی معده و قراقر و حرکت باد
در معده و شکم و عدم علامات خلط صولم در معده بران گواهی
دهد از طعام نفاخ و پرخوردن و بی ترتیب و هرساعت

خوردن حذر باید کردن و غذاهای بادشکن استعمال باید نمودن
و بعد طعام مناسب و دوار لا بو حرکت معتدل کردن و معجون
کمونی درین باب بس نافع بود و کمد حجرها بادشکننده فایده بخشد
و بباید دانست که تولد ریحی جهت اگر عضو بهضم بود علاج
هاضم باید کردن بدستور رفتن و اگر خلط بنز تنقیه آن نمودن و اگر
بدر غذا بود تغییر آن کردن و انجاکه تفرق الاتصال رحیس بین الطبقین
معده واقع بنز و غلبه عدد و خفت ثقل و ضعف بعض قوی‌ها
معده و کم آروغ و بودن میل آن و صعوبت بر آمدن آن
و عدم علامات دیگر اسباب بدان که این وجه در رفع سبب آن و
تحلیل آن بکمادات بادشکن و استعمال اغذیه و اشربه کنند
ریاح باید کوشیدند و بکذرکه براندکی محل چیزی محسوس شود
و در جلا مداومت بهارس و کیتی و حافظ الفج و سفوف مقوی
و کمونی نافع بنز و انجاکه سبب باد سرد بنزد دم وزوک فی در محل کرم
و استحکام فایده بخشد و معجون خوردن شود بار کرم و انجاکه سبب باد
غلیظ بود از علاج وجع ریحی بکار باید داشتن و انجاکه سبب بلغم غلیظ

بنز نان نیم

بنز نان نیم خشک با عسل القمهار کلان خوردن مفید آید و عسل آب گرم
در کشیدن اندک اندک و زنجبیل پرورده با آهسته کی مزید
خوردن نافع بود و قی کردن بعسل آب و خردل قلع آن کند
و کبتی ورس نباشد تا خوردن دفع آن کند سبح بیان آنچه
اشتهار مردم سرد مزاج را الجنب باشد و تقویت بعض قوای
معده ایشان نماید و بقشیان بلغ نافع بود کلنلیس
قرص مصطکی قرص عود و قرص عنبر قرص زیره کزانکبین
زنجبیل پرورده مربای هی مربای سیب مربای گذر
دارچینی قرنفل جوز بوا هیل بانبا نطیع قرنفل در
کلاب جوشیده خاییدن مصطکی با کندر بیاز طرخون
قلیه و بیازی سمن کباب مرغ زیره دارچینی طالیده
شلغم آب کم ترشی بسیار خردل بنیه شوربا بیاز و مغز
جوز نخود آب بر دارچینی و بیاز و زنجبیل بود عطرهای گرم و خشک
شراب نعناع بود نه دشتی نعناع تر عرق نعناع نعناع
لبرکه سبب لبرکرفن لبرکه جمله چاشنی کرده لسته شود شاه

بلوط بریان کرده نان عسل حلوای کدو حلوای زنجبیل حلوای
بلادر حلوای نانوله حلوای مغز بادام شیرین قلیه مزعفر شیرین
حلوای عسل گرم نان نخچه دارو ضماد های گرم قابض بر معده
نهادن آنچه جهت مردم خشک مزاج معده های سوداوی در تحریک
شهوت و تقویت مناسب بود جمله در امراض سوداوی بتخصیص
ربع و مالیخولیا مذکور است و آنچه بمعده تر مناسب بود در ضعف
معده مذکور گردد بدانکه ماضمه را گرمی و تری دایما قوت
دهد مگر که بسیار از حد اعتدال بیرون شود و جاذبه را گرمی و
خشکی یاری دهد مگر که از حد اعتدال بیرون رود زیرا که این قوة
بحقیقت از خاصیت طبیعت صفرا حاصل آید و ماسکه را
خشکی مایل بسردی مدد دهد مگر که بسیار از حد اعتدال بیرون شود و دافعه را
تری مایل بسردی اعانت کند مگر از حد اعتدال منحرف گردد زیرا که
این قوت بحقیقت از خاصیت طبیعت بلغم حاصل آید چون
این معنی حاصل شد بلاشک هر قوتی را کیفیات خود مقوی خود
ضعیف گردانند شود و اگر چه این کیفیات بسیار منحرف از حد

اعتدال

اعتدال شود لیکن ضعف بتفاوت پدید آید و از نجا واضح شد که چه
در کیفیات اربعه قریب باعتدال شود جمله قوای معده را بلکه قوای اربعه
تمام بدن را فایده بخشد جهت بودن معده بمثابه حوض بدن او روده
باساریقیه متصله بدان بمنزله جداول داینها در که آب از حوض
باطراف میرسانند اما علامت ضعف قوت جاذبه آنست که طعام
از فم معده دیر فرو کند نعوذ کلاغ کند و سوزش سازد و بی
که اختلاج در فم معده حادث گردد و علامت ضعف ماسکه
آنست که معده طعام را نیکو فرو نگیرد چنانچه بیشتر بوده و
صاحب علت چنان پندارد که اگر اندک حرکت کند آنچه
خورده است باز پس خواهد گشت و بقی برآمدن و این حال بی غثیان
و بی ارتعاش معده نباشد و یا خود آنچه خورده زود از معده بطعام و
و برابر زیر شود نیکو هضم نیافته و علامت ضعف دافعه
آنست که طعام با وجود لطافت دیر از معده بگذرد و نفخ کند و
بوی طعام بجا یافته شود و تحقیق این مدت چنانست که طعام
هر چند غلیظ بود در معده صحیح بلا مانع تا دوازده ساعت و

پانزده ساعت بیشتر نماند و در شش هفت ساعت بیشتر نگذرد زود طعامها
لطیف از چهار ساعت زودتر از معده نگذرد و در شش ساعت بیش
در معده صحیح نماند پس هرگاه طعام لطیف بیش از چهار ساعت بروده
میل کند دلیل ضعف ماسکه بود و چیز بیشتر ماندن غذای غلیظ دلیل
دلیل ضعف دافعه بود و غذای غلیظ بر عکس بود نیز و علامت ضعف
هاضمه علامت ضعف این قوی بود و علامت ضعف حرارت غریزی معده
و انجا که قصور حرارت غریزی سایر اعضا سبب ضعف هاضمه آنها گردد
چنانچه در هضم ثانی یا ثالث یا رابع فتور شود یا در جمله هضوم فساد
آنها بمعده نیز باز رسد چنانچه فساد هضم معده باکثر آنها سرایت
رسد علاج اینجا که سبب ضعف معده ضعف قوت جاذبه معده
بود اگر جائیکه این ضعف از خلط صفراوی است که در معده ریخته و بهضم
معده بر اید و رنج میدارد و وقوع غثیان و قی و بیقراری و از پهلو به پهلو
غلطیدن و دوار و سدر و خفقان بدان علت گواهی دهند بحسب
تنقیه خلط باید کرد بقی و حقنه و تلیین و انگاه تقویت معده کردن
بغذاهای لطیف و کم خوردن و چیزهای معتدل و باردتر بکار

داشتن

داشتن و تضمید کردن معده بقوابض بارد رطبه مایل چون مصطکی
و گلنار و سعد و سنبل و قرنفل و گل و صبر و افسنتین و آب بخته و آب
برگ مورد و اگر چنانچه این ضعف از سوء المزاج سرد و تر ساذج بود
بتبدیل سوء المزاج بدستور سابق باید نمودن و مقویات که قبل ازین
تقریر شده باید کرد و انجا که سبب ضعف قوه ماسکه بود باید دید
اگر آن ضعف از خلط حار محرق باشد در معده که بدان سبب
طعام را قبول نکند و دفع آن طلبد بقی و علامات آن چنانچه
مرارا مذکور شده و حرکت خفقانی معده و قلق بلکه بلکه
ادتفاع شی اکثر اعضا بدان استمداد کنند نخست تنقیه باید کرد
چنانچه مقرر شده و برگ سفرجل و سکنجبین آن و مقویاتی
که جهت تحریک شهوه محرور مزاجات گفته شده تقویت کردن
و ضمادات مایل ببرودت و مقوی معده بکار داشتن و اگر غلبه خلط
سرد بود که سطح معده را الا سده است و غذا را بر افزاید و زود
ناگوار دیده از راه اجابت میکنند و یا آن خلط غلیظ در قعر
معده ایستاده است و بر دفع معده و میل قی و نفرت از غذا و دشواران

وحرکت خفقان معده بدان استشهاد کند نخست تدبیر تنقیه آن
باید کردن چنانچه در فواق وغیره مبین شد و برودت نکسیه
عضو و زلق سطح ازا بخوردن جوز بوا و کبابه و بس و قرنفل و
کباب مرغ داخل ساخته و یا در کلاب جوشانیده و بهارس و معجون
الخبث مداومت اینها اصلاح باید نمودن و بر پهلوی چپ
خواب دائما کردن و غذا نان خشکار با نعناع سرف و یا سکباج
کم گوشتی بزوری یا اصولی و با عسل و با نعناع تر و یا طرخون
و یا رب بهی شیرین و اشباه اینها مفید بود و اکل از تهلیل
نفخ معده و سستی جرم آن بخر و ضعف قوت تن و علامت
سوء المزاج و اورام و ثقل طعام بر معده بر معده و بد هضمی و
یافتن سستی در معده بدان کواید بمعقویات مذکوره
تقویت باید نمودن و مداومت خوردن هلیلجات
چنانچه بپوسته هلیله سیاه باند دن دهن دارند تنها
یا با جوز بوا یا جند قرنفل با مسحوق انزا با کبابه بیشتر
ضم کرده خورده ند یا بارس یا جوشانیده در کلاب

یا بعض

یا بعض ادویه تیز گرم و طبیخ انوا بو ناشتا خورند تخصیص
قدری هلیله غوری یا شراب مورد ریخته عظیم نافع بود و
پوست سنگدان مرغ صحرائی را خشک کرده و سائیده
با نیم مثقال اطریفل کبیر یا در شراب مورد ریخته عظیم نافع
بود و تعلیق سنگ پشت بر معده نافع اید و تخدر از
غبار مسحوق آن با معاجین خوردن فائده کلی دهد
و اطریفل گرم بغایت نافع بود و مجدد نعناع خشک
سوده در شرابی قابض دادن بی منفعت دهد و ضمادات
قبض کننده مثل هلیله و جفت بلوط و مورد و سنبل و
قرنفل و سعد و سلیخه و مرزنجوش و گل سرخ و زیره و انباه
اینها کوفته با آب مورد سرشته نهادن بس نافع بود و غذا
هم چنین نان قابض ز محنت کننده باید دادن چون
شنبت بهی که نعناع در ان پخته باشند نان سنک و نان طی
که آرد کنار و یا آرد بلوط در ان پخته و اشتهای قروط
که سیر و مغز جوز و نعناع در ان پخته و جزهای کم آب و قلیه‌ها محکم

خشک برافزار و شتهار و اشباه اینها و کم خوردن و ملازمت
خوردن حافظ الصحة و حب الشفا در مقصود مذکور نیز هم بسی
مفید آید و آب آهن تاب و سنگ تاب هم بغایت نافع آید
و از چیزهای رطوبت و مرخیات معده احتراز واجب بود
و اینجا که سبب ضعف قوة دافعه بود بباید دیدن اگر بمشارکت
سوء المزاج کبد یا امعا است علاج مشترک باید کردن
اگر بمشارکت نیست تبدیل مزاج معده بدستور کردن و اگر از جهت
بدی غذا و خطر تیغی آنست دفع آن بقی و آنچه مناسب بود نمودن
و این قسم ثالث را بنائی و دواعی بنود و تقدیم اسباب
علامت در حالی بدان کوالد و بر و بالجمله آنچه دافع معده را قوی
کرداند آب فواکه و سکنجبین ساده بود و شراب و فلوس خیار شنبر
در آب کشنه و هلیله پرورده و قطوع فواکه خشک و طعامهای
چرب و نوم چنز آشهای آلو و تر که اسفناج و چقندر در آن
پزند و روغن بادام بران ریخته و یا مغز بادام سوده دران کرده
بپزند و کنجاره بادام و فالوده بروغن بادام و چرب کردن معده

دوم

بروغن مصطکی بادامی و اینجا که سبب ضعف قوة هاضمه معده
بود بباید دیدن که موجب آن ضعفها ما ذکر بود علاج آن
ضعفها بنوعی که تقریر افتاده کافی بود و اگر موجب آن
حرکتهای عنیفه و یا اغذای نامناسب بود تغییر آن باید کردن
و اگر موجب آن ضعف حرارت غریزی بود بباید دیدن
اگر خشکی غالبست علاج دق شیخوخه کردن و اگر سردی
غالبست قریب بعلاج استسقا کردن و تدابیری که در ضعف
اشتهای سرد و عطشان و فواق سرد کفته شد بکار داشتن
و خمرهای قوی و مرقهای بپیاز و بادا چنبر و قرنفل و زیره و
مشک و نخود کا انگوشت کبوتر بچه و اشباه آن بخورند و تدبیر آن
قوی باید کردن و در انتعاش حرارت غریزی هم تن کوشیدن
بمفرحات و تفریح و طرب نمودن و حرکتهای معتدل در هوای گرم
و تن قریب باعتدال و عصبهای معتدل و مداومت بر بهار آن
و اشباه آن و بوییدن عطرهای گرم و دیدن محابیب و دوستان
عزیز و غذاهای معطر و ترتیب و اندازه و بوقت خوب خوردن

طعام و شور بسیار مقوی و مشاهده هلاک و نکبت علاوه و امثال
این مقویات قلبی و اگر خلط بدین ضعف ما صفهار را
سبب شده باشد اول تنقیه کنند و آنگاه بتقویت دل
مشغول باشند گل حکمت صفت آن بسیار بیخ بگیرند گل زرد
پاک چهار من بکوبند و ببیزند و بگیرند کاغذ و نیم من نمک در آب
کنند و بدست بمالند تا حل شود بعد از آن گل رسوان کنند
و چهار یک موی سر آدمی بمقراض چیده و چهار یک سرگین
اسب بگیرند و بیخته رسوان کنند و نیک بمالند و چندانکه بمالد
نیکوتر بود آنگاه غنده غنده کنند و بنهند تا خشک
گردد و هر زمان که خواهند بکوبند و بآب صافی خمیر کنند
و استعمال کنند نوع دیگر صاحب منهاج آورده است که یک جزو
و فحم و بیخته و یک جزو نمک و یک جزو خطمی و موی آدمی چیده با یکدیگر
بسرشند و نیک بمالند و استعمال کنند سیوم تدبیر کوتی ناخن
و ترکیدن آن سبب آن بیشتر خشکی مزاج بود و ریختن خلط سودا و بر
علاج نخست تعدیل مزاج کنند و استفراغ سودا و تخم کتان

کوفته

کوفته با پیه و زرد چوبه چند روز بسته داشتن نافع بود تدبیر رفع
برص ناخن این لکهای سفید بود که بر ناخن افتد علاج تنقیه
کردن و بعد از زرنیخ سرخ و جوز سرو کوفته و در ریشم بخته سرشته
ضماد کنند و زرنیخ و رتیانج و زفت سرشته ضماد کردن نافع
آید سیوم بیان دهن مکرم از عمل اهل هند جهت بزرگی و فربهی سایر
اعضا بتخصیص آلت تناسل بگیرند ابو الحمار جوان و پاره
پاره سازند و در قرابه بزرگ کنند و سرگین گاو در آن ریزند و
بگذارند تا عفن شود و کرم گردد و بگیرند آن کرمها را و باخراطین
کوفته بجوشانند و صاف آنرا روغن برافگنند تا آب برود و
روغن بماند آنرا باربع آن روغن بلادر بکار میدارند بکشوئی

افسون زهر خورده هندی اینست ازللفا

نسی کی ستری سیسون سری کنکا کوری اسیر کی
اکیالا کی ماه لش جاه لش سینا سب جاه رکت
باسی کاه بس اشا میدہ رقیت ارکر اتری کی
انکهیا الالی او سکتی کی انکیا پری ۹ دهکر
فتبهل متنا اب جلی کس ایک بس با
بس نکلا سنک کیک کهار کی بد
باله بری السر مهار بر کی بدها برد
سنک سوکا لکوت سجای بجهناک
وددهنا با جلتک ابی بنس سنکها
رون مارون روی لسا مارون این
رسا مارون کیکل رست مارون
هنا دشت لبا شت با سرتتی کهیر ما بسی سو
سکتی ۹ وقت این منترها تا یتی که بر طعام خوانند بدمند

کربر
سر سکتی

سمها در منتر ~~اینها~~ دوم سموم کرده باشند و از ان بخورد
مضرت نکند و اگر کسی را ازین سموم خورانیده باشند این
افسونها بر آب یا شربتی و اشباه آن بخوانند سه کرت
و هفت مرتبه بدمند بشرایط و بخورانند هر دو نلی بنجوانند
و حید مند سم از بدن او بیرون آید و صحت یابد ۹

افسون مار گزیده اینست

هنش هنش اره بک براکار هس مار الکم رت
کرما و هنس و جر جان جترا اکال رشت توا
السکاری الکم رت کرتا رمل ساید بکری
کهورا اندر هر جبسه کر جاکینا بهی جاکشا
او هنس ها کری برما بر نکوی بکوی بدبی
جهری تو نکری بهی کل جوی سرکی اندکهی
مات جبا ما و سب سکر با سه او هس جا بکه
بول او هنس جا کری اسر کی انکبا رکی مهاد
بوکی انکیا بری سو ۱۰ افسون عقرب سیاه

ایست هنتی هنس لده بنه سر اکار
هنس ما را لک مرت کرما و هنس وججان
حترا لکمال رشت بجهی بجهی کالا بجهی
دبوه کشتی زهر بجهی عوده عوده جاره دی
ایسر مهاد و نرکی منند الاکی و این فنرن
را برکار د فولاد خوانند و بر زخم لگز دم دمند
وکار د را فرو میکنند و هر نوبت که تمام میشود بار
دیگر حیله منند و سر کارد را سرکرت بر زمین میز
نند و عدد طاق مقرر است و انجاکه شرایط مفقو
د بند و علامت سم ظهور و ترقی یابد شیر خام
کاوی تازه خصوصا کاو زرد بافراط دهند
و بعد از لحظه ها نرا قی فرمایند و ملاحظه
رنگ و قوام و بوی آن میکنند اگر عظیم متغیر
نکرار میفرمایند چند انکه شیرینی الجمله خود باز
آید و مگس از ان نفرت نکند و مضرت نیابد
وکی

واگر نیز همین حکم دارد انگاه تریاقات قوی و شیر کرده
دهند مثل سنگ و شیر خام و جدوار و نعاد زهر و
تخناک و رسن و سیماب و فلفل و زنجبیل و اشباه
آنچه مناسب سموم بود و انجاکه بغذا احتیاج
آید همین شیر دهند چند انکه دریابند که
زهر پاک بیرون شد و انجاکه در احشا ظلمی
و یا دردی و یا و حتی دریابند مسکه گاوی
تازه بسیار دهند و انجاکه قوت باقی باشد
و سم تمام دفع نشده باشد اندکی هرنی در شیر
کاوی کرده دهند تا باسهال یا قی اثر ابیرون
آورد و انجاکه حرارتی و سوزشی در درون باشد
دوغ کاوی تازه خنک کرده دهند یا تریاق
قوی و بدل قی فرمایند و انجاکه زخمی باشد
از حیوان سبعی یا حشرات بد بد ان و
فرمایند انجاکه موضع تریاق قوی مالند

مثل عاکره و سیر و فلفل و اشباه اینها و اگر زخم
اندکی بود آن محل را بسر تیغ بیازنند و کاهی زالو بر
افکنند انگاه تریاقات قوی بمالند و انجا که بیهوشی
بهم چیزهای تیز مثل رس و فلفل و زنجبیل سوده در
بینی او دمند و او را بدستور مذکور خوش
و مناسب سازند لباس او را تریاقات الآینده
دارند و او را در شیر و طعام در شاخ کرگدن
دهند یا در پوست کرگدن دهند یا در شاخ گاو
کوهی یا در شاخ بز کوهی یا در پوست بز کوهی یا در پوست
اینها یا در کاسه بیخ گز یا در بیخ کبر یا در بیخ مارچوبه
و گاه بود که بجای آب بول خود شترا یا بول بز
کوهی یا گوزن بخورانند و بعضی سر اجال
مسموم را در میان شیر گاو یا گوسفند نشانند
تا گردن و اگر در میان آن بول کنند بهتر بود
واگر

و اگر شیر انفع از نبات شد در میان بول گاو مطلقا
یا بول مطلقا یا هردو یا بول آدمی یا مجموع نشانند
و گاه باشد که آبزنی ترتیب کنند از علفهای
تریاقی مثل انجدان و سیر کوهی و بهنگ ابیدب
و پرسیاوشان و جعده و گز و کبر و بکاجولی
و اشباه اینها اندران آبزن نشانند او را
در هر چند ساعت و مدتها انرا دران گذارند
و اگر سم او از معدنیات بود در شیر و مسکه
مبالغه کنند و مغلی از تریاقات قوی دهند
و مراعاة قوت دل و احشا نمایند و اگر
عض سباع دیوانه بود آن محل را بسر تیغ بیا زنند
و نمک بران بمالند و با فلوس خورا
نیده مدتی از تریاقات و مسهلات
سود اتا چهل روز او را مراعات کنند
و زخم او را نگذارند که درست شود و بعد از ان

ازرا بآسانی بعد ازین پرهیز و احتیاط فرمایند
و در هر سرمای مسهل سودا دهند و از اعاظم
ایشان منقولست که کحلی ساخته اند که یک
میل در چشم هر مسمومی که کنند صحت یابد
و هر چند سم قوی باشد علاج افیون خورده
وانچه بدان از مخدرات و مجففات فی
فرمودنت بروغن گاوی یا گوسفندی
و آب گرم و بوره و نمک و بعد ازان عسل آب
و چیزهای شیرین چرب دادن و روغنهای
و چیزهای شیرین هم نیکو بود و چند بیک
بویانیدن و زعفران و مشک اندر طعامها
و شیر نهادادن و سیر خوردن و شیر و
مغزها نافع آید با فلفل و دارچینی مفید
بود و تریاق الطین و مثرودیطوس و چند
بید ستر و زعفران و جدوار نیز مفید است

الله

سقنقور نزدیک رود نیل بود و ورک در بیابانها و سر ورک
بهن بود و سقنقور با رنگ و کشیده بود زرد و سیاه سفید و سبز
و دو نرینه ی ملکی بود و بهترین اعضاء او ناف و گرد اگرد وی و بن
ذنب و گرده و بیضه آن بود و گوشت نیز نیک بود و نمک داروی
بهترین آن بود که سیاهی سرخی مایل بسبز و بهم خسپیده بود
موافق مزاج شیرترش بود و بر عکس و اگر تنها استعمال کنند فعل او
اقوی بود از انچه در مرکبات مستعمل کنند خوراکی از گوشت خشک وی
یک مثقال بود تا سه مثقال بحسب مزاج و سن و شهر و وقت استعمال
کنند سحق کنند و با ماء العسل یا پخته یا نقیع زبیب یا بزر نیم برشت کرده
تخم مرغ نیم برشت کنند و بیاشامند و نمک داروی در اطعمه مالی
لذیذ درم تا دو درم بحسب مزاج کسی که استعمال کنند اگر بزر زردم تخم
کنند یا تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن آن بغایت نافع بود
سودمند بود جهت مرضها عصبی که در و کسانی اگر در مجامعت
ضعیفی بود و منی بیفزاید و قوت شهوت بحد خایه کرده وی
و یکدرم از گرده وی بیاشامند شهوت باه بکیفیتی برانگیزاند
که ساکن نشود مگر مزوره عدس یا عسل با تخم کاهو با آب
بیاشامند که ساکن گردد و بدل وی جالینوس گوید

[illegible]

در گلاب و عرق بید مشک بگذارند و با آب سیب و به بقوام
زیاده آورند عنبر فرو کنند آب حماض ترنج را بدان ریزند
و ادویه کوفته و بیخته و جواهر را صلایه کرده بدان بسرشند شربتی
یک مثقال بعد از شش ماه استعمال نمایند ٩ یاقوتی دیگر و انوا
از غایت تفریح روحانی گویند دل و جگر را قوة دهد و ما
لیخولیا و امراض سوداوی را بغایت نافع باشد مروارید
ناسفته مرجان کهربا فرنجمشک از هر یک یکدرم صندل سرخ
و سفید طباشیر زرنباد بادرنجبویه قرنفل بساج هندی
عود قماری ابریشم مقرض پوست ترنج از هر یک دو درم
گاوزبان درونج عقربی لعل یاقوت عقیق یمنی ورق طلا
و نقره عنبر اشهب زعفران کافور از هر یک یکدرم مشک
نیم درم قند سفید پنجاه درم عسل صاف کرده پنجاه درم
معجون سازند ٩ یاقوتی معتدل الضعف دل و وسواس
سوداوی و خفقانها نافع بود و دل را قوة دهد و نشاط آورد
مروارید ناسفته تخم بادرنجبویه پوست بیرون پسته پوست
ترنج صندل سرخ و سفید گل سرخ از هر یک سه درم بسد بهمن
سرخ کبابه چینی از هر یک یکدرم لعل عود خام از هر یک
یک مثقال

نطرون بوره ارمنی — بیخ مهک — قلقدیس — زاج سوری
اصل السوس — زاج سفید — زاج سرخ
زعفران الحدید — ابار — مرقشیشا — زنجفر و سنگ
زنک آهن — کبریت سوخته — سنگ روشنای
هر کی موشی بود

دواء المر و والی دواء المسک گویند و او بر درخت صنوبر و جوز
و بلوط و غیر آن پیدا شود بهترین آن سفید خوشبوی بود آنچه سیاه نبود بد بود
در وقت کوفتن نرم کنند زود کوفته شود طبیعت وی در گرمی و سردی
معتدل است دواء المسک سودمند بود معده و دل را صرع و اختناق رحم را
قوة دهد و خفقان را نافع بود و اگر بخورند را قوة دهد و جگر و دل را حیض براند
و وجع رحم را نافع بود حتی راه بندد و معده را قوة دهد تحلیل اصلاب مفاصل کند و سپرز ضعیف
بکشاید اگر بر روی ریشهای گرم طلا کنند ساکن گرداند شکم بر ورم سیاه زیادت کند
سودمند بود و تحلیل اخلاط غلیظ بود در جمع کنند جلا دهد اگر بنبزند
معده قضیب دهد بر زبان زیاده کند صحیح باید بود در چشم حفر بود بر وده
و آن را با شامند سودمند بود گزندگی جانوران را اما اشته
مصلح وی انیسون است ٩

الطب

سنبل را با کتیرا استعمال کنند جهة تقویت جرم معده

سکبینج در درد بارد و باد نافع است با کتیرا اوجاع مفاصل و سپید را

پاک گرداند بقوة و مسهل بلغم لزج بود و در نشست و بادها که در اندرون بود

سود دهد و کرمهای درون بیندازد و تاریکی چشم را سود دهد و فاضل‌ترین

ادویه چشم بود حیض و بول براند و بچه مرده بیندازد و در فالج نافع بود خوردن

و حقنه کردن و مصلح وی انیسون است و بدل اش وقته سفید

[illegible] زنانه کنند [illegible]

[illegible] بیماران [illegible] کنند [illegible]

[illegible] و مصلح وی [illegible] ادویه [illegible]

و اینک وفته بادام [illegible] ان [illegible]

[illegible] معالجه [illegible]

زایل کنند [illegible]

و بلغم مشتعل [illegible]

و زبل الذئب بادو سیاه [illegible]

و بعده از شربت [illegible] قوة [illegible]

[illegible]

سکنا بیخی است که در لون سیاه و شاخ آهو را ماند و در کوه میباشد

و قوة وی آن است که اگر طلی آن کنند و عرق تن بدان آلوده شود بار بزبان

رسانند در ساعت سرایت کند و هلاک سازد امتحان قوة آن بدان کنند

که بر شاخ گاو پر دار بندند و بدو شند اگر بجای شیر خون آید قوی بود و چون

بشکنند درون او سیاه بود و براق و صلب و از جمله سموم نباتی سکنای

سیاه بود و گویند اگر انزا بر کاف مالند از بیرون موزه در راکب اثر کند

و بعضی گویند قرون السنبل نوعی از بیش است و گویند هلاهل صنفی از بیش است

کالوب یعنی کل سیاه هم آن بیخی بود که کل آن سیاهی گراید و در لون شبیه

بجدوار بنفش یا سیاه بود و بحهیاک بیخی بود در سیاه و نا هموار و ظاهر

شبیه بجدوار و لون درون آن شکری بود و بیرون آن سیاهی گراید

و نبات آن بمقدار ذراع یکساق بر آید و برگ آن به برگ خس ماند و گل

وی سرخ بود و باشد که زرد بود یا بنفش و مهوار صورات بیخی است سفید شکری رنگ

تیره و طولانی غیر مخروطی و در کوههای میباشد و از اصناف بیش است

هلدوا یعنی زرد چوبه ماند و گاهی در میان آن ره چوبه را زرد باشد

ستوا و ادیم مانند زنجبیل و ابر بیخ نوعی از محمود بود و در کوههای

کشمیر بود و آن دو نوع بود سیاه و سفید شکری رنگ و طولانی بود غیر مخروطی

در ابن جدوار بود بجم اما سیاه وی کشنده بود و مقدار نیم نخود

معاجین حب الشفا اجزاء آن اینست زنجبیل یکجزو زراوند دو جزو
جوز ماثل سه جزو جمله را دق و نخل نرم کرده با دو برابر آن عسل معجون کنند
و نگاه دارند و هرگاه خواهند بکار برند و قوت آن تا عمر طبیعی باقی بود
معجون فرقانی که سبیل نمبر کرسید در سوره کلام الله تالیف شده اجزاء آن
اصل السوس اکلیل الملک انیسون مرزنکوش بابونه حلتیت دسیاه دانه بهمن جعده
جاوشیر جگر کبک نیم سوخته رازیانه سداب عود هیل زرشک خشک اکرتوی
مارچه نانخواه زهره خروس حنظل کرم لسان الثور پوست ترنج تخم
خشک تخم عود ملبان صبر سعتر اشنه تخم کاهو فودنه بری زبدا
لبحر زعفران پوست سنک پشت محرق پوست سیاوشان صمغ عربی بزرخرع
عظم قحف کثیرا و تخم زیره از هر یک دو درم و ورق ذهب و ورق فضه
مس محرق زرنب عقیق مس اکسیر قلعی کشته مس کشته سیماب کشته فیروزه
یاقوت ریزه لعل ریزه کهربا پازهر حیوانی پازهر معدنی مروارید ریزه حجر
ارمنی حجر لاجورد حجر البقر از هر یک دو درم و نیم ابرسا یعنی بیخ بنفشه بیزبادیه
خرکوشی درونج عقربی زراوند طویل هلیله مسک سعد سنبل حب الغار ابریشم
محرق ریزه اصل کبر جنطیانا دار فلفل دار صینی زراوند مدحرج زرنباد
زرد چوبه عاقرقرحا فلفل عنبر اشهب قرنفل مغز جوز مومیائی هلیله محرق افتیمون
بادرنجبویه زنجبیل اسارون صندل سفید خاشر یعنی ماردارو نانخواه انیسون
یعنی

یعنی تخم کرفس صحرائی مصطکی کشنیز خشک بهمن احمر و املج از
از هر یک سه درم و نیم جوزبوا ده عدد انجیر خشک عدس خشک از هر یک
صد مثقال ریوند چینی ده درم خبث الحدید مدبر عرق بید مشک سکنجبین عنصلی
از هر یک بیست درم تا توده از هر یک صد مثقال عسل دو برابر جمله اجزا را به تنور
صلایه کنند معرق بید مشک نگاه دارند و زراریح را دست و پای افگنده با عدس
و تخم ... نیکو بکوبند و زعفران و سنبل و بلیل و دارچینی غراسیون از هر یک
سه سیر و زراریح که یک مثقال است مع پخته باهم ضم کنند و قرصها ساخته
خشک کنند و نگاه دارند و دواء الذراریح این بود آنگاه باقی ادویه را
خرد بکوبند و با یکدیگر نیک خلط کنند و مزج نمایند پس این حب و ترکیب مذکور
ضم کنند و بسیار سحق نمایند چندانکه باهم تمام نیکو امتزاج یابند و در تریاق
بلی جمله نرم شود بعده جمله را در عسل ریزند در ظرف حلواگری و بجوش حلوایی
انرا بسر خاستن نیم گرم کنند تا جمیع اجزا خلط شده یکی شود آنگاه در ظرف
قلعی ضبط کنند و در زیر جو نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربتی چند بندق که حکم تریاق دارد نیکو دارد و در حفظ صحت و قوی بدنی
اثری کلی بخشد و قوت این هم تا عمر طبیعی برسد مفرح شاهی
ترکیب آن بگیرند پازهر حیوانی ده درم جدوار پانزده درم زعفران

بنجدرم عنبر نیم درم مشک یکدرم ابریشم محرق بادرنجبویه از هر یک
هفت درم لعل بیشی درم گاوزبان دو درم صندل سفید درونج عقربی از هر یک چهار درم
امله زرنباد از هر یک دو درم نیم گل سرخ شش درم عرق بید مشک مقدار که جمله بدان
سرشته گردد پس جمله را باید بکوفته و بیخته بعرق بید مشک بسرشند همه را خشک کرده
در شربت سیب شیرین معجون کنند و نگاه دارند شربتی یک مثقال بود ۹ معجون
حافظ الصحة اجزاء آن جوزبوا دارچینی بلبل بادیان از هر یک
یکجزو مشک ثلث جزو مصطکی نیم جزو و نیم جوز ماثل برابر مجموع
کوفته و بیخته بعسل معجون کنند و هرگاه خواهند بکار دارند شربتی
مقدار نخودی بزرگ بود بزرگان را و قوة این دوا هم بعمر طبیعی بود ۹
تریاق کامل اجزاء آن سیماب کشته سنخناک زرنیخ از هر یک جزوی
زراوند مدحرج فادزهر معدنی مرمکی زنجبیل فلفل قرنفل بوره
خشک تخم سهر و گوشت افعی خرد کشف از هر یک سه جزو فادزهر حیوانی
جدوار پوست بیخ کبر دارچینی جنطیانا از هر یک چهار جزو جوز ماثل
نصف مجموع خرد ستس ثلث مجموع اول گوشتها را نرم بکوبند و قضیب ایل
را همچنان بجوشانند و با گوشتها بکوبند و تخمها را نیز با آنها بکوبند پس
دارچینی و پوست بیخ کبر و بیخ انکدان و زنجبیل را نرم بکوبند
و با آنها ضم کرده دق کنند و بنهند بعده سیماب و سنخناک را باهم

سحق

سحق کرده بخون کشف صلایه کنند آنگاه باقی احجار و ادویه را سحق
و نخل کرده با آن ضم کنند و بسیار باهم نرم نرم بسایند و نخل کنند
آنگاه جمله را بخون تیس بسرشند و چندان سحق و صلایه کنند که باهم
خشک شوند آنگاه جمله را با دو برابر عسل معجون کنند و در حقه قلعی کرده
در زیر جو نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از
نیم درم تا یکدرم بود و قوة وی بعمر طبیعی بود ۹ مفید عمر
اجزاء آن بلادر یکجزو کنجد سفید نیم جزو فلفل و دارچینی از هر یک سه جزو
مشک نصف جزو جوز ماثل نصف مجموع اولا بلادر و کنجد را باهم بکوبند سحق کنند
آنگاه باقی را کوفته و بیخته با آن بکوبند سحق و خلط نمایند و بعسل معجون کنند شربتی
مثل فندق بود هر روز محرور را بر طعام و مبرود را بناشتا ۹
کوراجولی حکیمی که این ترکیب ساخته کوراجولی نام داشته و بری حب را گویند
و اجزای آن با نام خود بنظم آورده بدین وجه رس نس کید منک اجنهرتال
برسلاو کنا او نکارا حال بهنگرا ماندیون بری اهو می کوراجول
بری حب را گویند و نس سنخناک را گویند و گندهک گوگرد را گویند و او زیعنی
دیگر و هرتال زرنیخ را گویند و برسلا یعنی اطریفل صغیر که مجموع آن هلیله
و بلیله و آمله است و برکنا دارچینی بود که مجموع آن فلفل و زنجبیل و دار فلفل است
و سکا یعنی سکا و صال و بهنگرا معلوم است بند هرش بری یعنی به بندم
حبی حرشت یعنی شصت و چهار عبارة روگ یعنی بلاهری یعنی مبرود

اجزاء و ترکیب آن بگیرند مغز سر دوائی یکجزو الا بهنگ اگر عصاره او باید
ستدن بمقدار که چند او دو بنیکو سرشته شود پس سیماب را با هریال بحق و
صلایه تشویه کنند چندانکه تمام خاک شود پس بیش را با ترکیبات بحق و
نخل کنند آنگاه حبال را بحته در میان لته پاک کرده با آنها بحق کنند
آنگاه باقی اجزا را کوفته و بیخته مجموع را باهم بحق و نخل نیکو کنند
پس با آب بهنگ ابر شند و حبها سازند مقدار نخودی میانه و بوقت
حاجت اصحار ابر بالای طعام جرعه خورند و مریض با پرهیز منکه بیخ
و تنها نتوان خوردن و حافظ الصحه را با این چنان پرهیز باید
کردن که مارسی ز زنج معتبر است و اگر خواهند که اسهال کمتر کنند حبال
کمتر کنند و اگر بهنگ را نیابند بعوض آن آب برگ کرکر کنند ٩
حلوای بلادر اجزاء آن بگیرند روغن بلادر یکجزو روغن کنجد دو
برابر و آرد میده خوب بدان برشند بمقداری که دستور حلوای است
عسل مصفی بران ریزند بمقدار کف آنگاه فلفل و زنجبیل و دارچینی
و بادیان و کبابه و جوز بوا و قرنفل از هر یک یکجزو سائیده و بیخته
بران ریزند و نیکو بهم بر آورند و نگاه دارند و هر روز مثقالی
ازان بخورند ٩ حلوای جوز ماثل اجزای آن نا توره نیم من
نیکو بکوبند و در نیم من شیر اندازند و قدری آب بجوش کنند و نرم
نرم بجوشانند چندانکه نیمه آب برود پس آنرا بالا نید

و مایه

و مایه زنند چون بر بندد بدستور مسکر آنرا بگیرند و نصف آن
صفره بیضه خام با دو مقدار عسل سرشته از آرد میده حلوائی سازند
و چون از آتش برخواهند داشت عشر مجموع دارچینی و جوز بوا
و بادیان کوفته و بیخته بران ریزند و زیاده و کمتر برای طبیب
متعلق است ٩ برشعثا اجزاء آن مصطکی کندر دارچینی
از هر یک دو مثقال فلفل مثقالی زعفران ربع جزو افیون نیم درم
کوفته و بیخته بعسل سرشند ٩ و کیتی اسم خبث الحدید است
رسی دو نوع بود یکی برورس گویند دوم مهارسی و برورس سه نوع بود
صغیر و وسیط و کبیر و جمله این از مخترعات حکمای هند است
اجزای برورس کبیر فلفل گرد و زنجبیل از هر یک دو مثقال بیش موی
مثقالی فلفل دراز و بیخ هلبر که آنرا هندیان کنودی گویند و
اطریفل صغیر از هر یک یکمثقال عاقرقرحا سه مثقال نوشادر غیر
محلول نیم مثقال زیره و نانخواه از هر یک ثلث مثقال جمله را
باهم بحق نیکو کنند و نخل نمایند از لته نیم سفت و نگاه دارند
اجزای برورس وسیط و ترکیب آن تنکار خوب دو مثقال آهک
و پوست تخم مرغ و فلفل گرد از هر یک شش مثقال هلیله سیاه بزرگ
و بوره ارمنی از هر یک یکمثقال و نیم عاقرقرحا یکمثقال جمله را دق و بحق
نیکو نموده از منخل سفت بگذرانند و نگاه دارند و بعضی

زرنیخ و گوگرد و شوباش و زیره از هر یک نیم درم ضم کنند و
اجزاء برودروس صغیر بحناک اعلا و قرنفل از هر یک مثقالی
زنجبیل دو مثقال فلفل گرد سیاه سه مثقال جمله آنرا باهم دق
و سحق نیکو کرده از لته نیم سفت بگذرانند و نگاه دارند
و بعضی بجهة قوة باه از ادویه باهیه چیزی ضم کنند و باید که
در حین کوفتن سموم قبل از خلط بینی و دهن را از آلوده
شدن نگاه دارند و سم را اولا با فلفل سحق کنند آنگاه
با دیگر ادویه که سم بدو نیکو کشته گردد و بعضی بجهة مزید
قوة آن فلفل کم میکنند و آن غلطست چه جز فلفل چیزی
که سمیت آنرا بشکند و قوت آنرا کم کند نیست و لیکن بعد
العادة مختارند و اگر قوت او زیاده طلبند فلفل را کمتر
کنند و سم را بیشتر و اگر سم ضعیف یا کهنه باشد اجزای قتاله
کم باید کرد و اجزای مهاریس بگیرند اجزای برودروس کبیر
بشرطی که بحناک یک مثقال و نیم کنند و فلفل را سه مثقال سازند
و باقی بحال خود باشد و از اجساد سم مقتوله از هر یک سبع
مجموع ضم کنند و باهم دق و سحق و نخل کنند و نگاه دارند
و شربت این بیشتر بود از برودروس و لیکن پرهیز این
همان بود و دستور خوردن همان و بعضی اول
بشرطها

نشر را می‌بزند و آنگاه داخل جمله حب سازند و گویند که آن اسلمست و
سفوف مقوی اجزای آن دارصینی و بادیان و قرنفل و مصطکی جمله برابر اجزا را
دق و سحق نیکو کرده بربیزند و نگاه دارند و جهة اطفال گاهی بلخ و نبات
اضافه کنند شربتی مقدار که در یک نوبت بقدر سر انگشت بردارند تمام بود و کثرة
برداشتن باشد بعضی جانور بر دو اطفال را نصف آن کافی بود و سفوف
اطفال اجزا و ترکیب آن هلیله زرد مصطکی و غلاف بیرون بسته از هر یک
بلخ و بادیان پوست نارنج پوست انار شیرین از هر یک نیم جزو جمله را باهم
سحق و نخل باز کرده نگاه دارند و گاهی بی آب و گاهی در آب و گاه در
عصیر نوا که نافع بود وقت حاجت بخورانند و اگر جهة رغبت اطفال نصف
جمله قند اضافه کنند شاید و مسهلات حب حبال اجزا و ترکیب آن
مغز حبال پخته و پاک کرده آنچه خواهند و بعد سه مغزی یک هلیله سیاه
کوچک که او را ... گویند و بحد با آن نیکو بکوبند و برابر مجموع آرد برنج
سفید با آن نیکو خلط کنند و جمله را با آب لیمو و یا آب غوره بسیار دق و سحق
کنند در هاون سنگین آنگاه حبها سازند هر یک مقدار نخودی کیلکی کلان
و در سایه خشک سازند شربتی حبی بود و این حب با اسهال قوی وقتی رطوبات
معده و اخلاط لزج و بلغم شور و صفرا و قلیلی از سودا دفع کنند و در اندکی
دوشابی حل کرده بر بالای نخود آب دادن نیکوتر عمل کند و مسهل دیگر رب هلیله
سیاه ده درم افتیمون پنج درم رب تربد دو درم و نیم جمله را بسایند و بنیل
بر شند شربتی یک درم بود و نیم درم اندر گلاب اسهال سودا و اخلاط غلیظ

وصفرای محترقه بکنند و یکدرم سقمونیا مشوی با مجموع ضم کرده بعسل یا آب
لیمو سرشته و درمی درنیم در سکنجبین بزوری و امثال آن بخورند صفرای محترقه
براند و بغایت مصلح مزاجهای سوداوی بود ❊ مسهل دیگر اجزاء آن آنکه بگیرند
عناب بیست عدد آلوی بخارا سی عدد انجیر پنجعدد گل سرخ دو درم
بنفشه یکدرم اول انجیر و عناب و آلو را در یکمن آب بجوشانند تا شربتواری بماند
آنگاه بنفشه را در وی جوشی دهند آنگاه آنرا بپالایند و ده درم فلوس خیار شنبر را
در آن حل کرده بپالایند و مقدار نیم دانگ بوزن [illegible] روغن بادام بر آن ریزند شربتی بود
تمام خلط لزج سوداوی سوخته و صفرای محترقه بیاورد و مردم سوداوی را موافق
بود اگر یکدرم افتیمون در خرقه بسته همراه گل بنفشه در وی بجوشانند
مسهل نیکو شود و سودا و صفرا را بیشتر دفع کند ❊ چهار شربت
اجزاء آن آلوی بخارا سی شب در آب آغشته کنند و شیرخشت سه مثقال
در گلاب آغشته کنند و بوقت صبح تمرهندی و آلو را بدست بمالند و بپالایند
و شیرخشت را نیز بپالایند و بدان خلط کنند و بخورند این یکشربت بود
و جمله باید که از پیاله زیاد نبود و اگر چهار درم سنای مکی در میان گلاب
با شیرخشت آغشته کنند صفرا بیشتر آورد و اسهال وی زیاده شود و کو
دکان محرور را اثر اعظیم نافع آید ❊ شربت دیگر یک پیاله عصیر غوره یک پیاله
و پنج درم ترنجبین در آن آغشته کنند و صاف بپالایند و بخورند این
صفرا و رطوبت معده و امعا براند ❊ شربت [illegible] اطفال را هم نافع بود
چون تب و سرفه و اسهال با هم افتند عظیم نافع آید و بسی [illegible] آزموده هست کوکنار
امرود نیم پخته یکجزو و تخم مورد بخته [illegible] شده در یار دو جزو هر دو را نیم
دا از

در آب بجوشانند چندانکه حل شود آنگاه آنرا بدست بمالند و بپالایند
و بقوام آورند و بعضی اندک گلابی اضافه کرده اند نافع بود ❊
شربت خشخاش اطفال خشخاش دو دست نیم خشک بیست و پنجعدد
نیم کوب کنند و با ثلث آن لحیة التیس که آنرا در ری سنگ کوبند و
در دو من آب غرغار کنند دو شبانروز آنگاه بجوشانند تا یکشربتواری
نیک بماند پس صاف آنرا بگیرند و نبات بقوام آورند قوام قوی ❊
شربت زیره اجزاء آن زیره نیمن در یکمن شکر و نیمن گلاب آغشته کنند
یکشب و صباح آنرا بمالند بدست و صاف بپالایند و در ظرف سنگین بجوشانند
تا بنیم آید آنگاه عسل بر نهند و بقوام غلیظ آورند شربتی نایل بجهت تبهای
نایبه نیم ملعقه خورند بغایت مفید بود ❊ شربت مصطکی آب انار و
آب سیب و آب بهی و آب امرود و آب زرشک از هر یک یکجزو و برابر جمع آنرا
با یکجزو و نیم آب بهند و آنرا و چند شاخ نعناع و نیم جزو بادیان در ظرف
سنگین بجوشانند تا بنیم آید پس قند بر نهند و بقوام آورند و در چینی
برداشتن دو جزو مصطکی سوده بر آن ریزند و بر هم زنند و نگاه
دارند شربتی نیم ملعقه بود ❊ گوارش فواکه اجزای آن عصیر سیب شیرین
و عصیر به شیرین و خربزه شیرین و عصیر انگور شیرین و عصیر امرود
شیرین و عصیر زرشک و عصیر سماق و عصیر غوره و عصیر حماض
ترنج و عصیر حماض لیمو و عصیر رمانین از هر یک جزوی صندل سفید سوده

با مناصفه آن گلاب آغشته شده سه جزو جمله را در ظرف سنگین باهم بجوشانند
لحظه نیک و قند المقدار بر نهند که زود بقوام آید و بسته گردد بدستور
گوارشی و بوقت ریختن در صحیفه در هر ده مثقال یک درم مصطکی سوده
کرده بریزند و پالوده اطفال اجزا و ترکیب آن تخم ططمشی و تخم هنک
از هر یک دو مثقال تخم خرفه و تخم ریحان از هر یک یک مثقال بادیان نیم مثقال
جمله را بر طبق بدپخته بگردانند چندانکه نیم برشته شود آنگاه آنها را
نرم کوفته بپزند و از بن آرد با قند مقدار لایق بدستور پالوده بپزند
و در حین فرود گرفتن آن تخمها سابیده بر او بریزند و بنوشند و
دهن الراحة اجزای وی بابونه و قیصوم و اسفند سبز و گل سرخ ضنک
از هر یک هفت درم فودنج نهری و حنا از هر یک ده درم تخم شبت و سیاه
دانه و تغناء الحمار از هر یک پانزده درم حب النیل یک درم قشر اصل جوز
و قشر اصل کبر از هر یک هفده درم اصل جوز مائل و اصل مخلصه از هر یک
هجده درم تخم مخلصه بیست درم جمله اصلها را نیم کوب کرده در پنجمن آب بجوشانند
پس تخمها را در افکنند و ساعتی نیکو بجوشانند پس حب النیل را نیم کوب
و باقی علفها را در افکنند غیر گل و بجوشانند و در آخر گل را بیفکنند و کمی
سر جوشی دهند و بپالایند و آب باید که بکم ماند پس آنگاه ده سیر روغن زیت
و ده سیر روغن کرچک و ده سیر روغن مغز مشمش تلخ بر افکنند و نرم
بجوشانند تا آبها برود و روغن باند آنگاه بیجدرم گل قیصوم
کوفته

کوفته در آن بریزند و بکار دارند و روغن دیگر خراطین یکمن علق یکمن
نبات انجره نیم کوفته پنج برگ گبریت یکسیر زیت سه سیر شبیر نیم من در
افکنند و چندان بجوشانند که آب تا یکمن آید آنرا صاف بپالایند و سه سیر
روغن بلادر پخته تا هفت سیر روغن کنجد آمیخته در آن ریزند و نرم نرم
بجوشانند تا آب برود و روغن بماند ازین که بر عضو مالند و مداومت
نمایند در موضع گرمابه فربه کند و اگر بر تمام اعضا مالند همچنین نافع بود
و بادها و ورمهای بد را تحلیل دهد مجربست و دهن المفاصل ترکیب آن
مار سیاه افعی سر و دم او بیفکنند و شکم پاک کنند و پاره پاره کرده در
روغن شبت اندازند و در آفتاب تابستانی چهل روز آنرا بپرورند
و نگاه دارند و اگر در آن سه بجوشانند و بپالایند و روغن کنجد بر
افکنند و نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند هم نیکو بود و این
روغن تحلیل اکثر ورمهای خبیث کند بتخصیص از مفاصل و
دهن الاوجاع اجزای وی علق تاتره نیم کوفته و پخته یکمن و
در آب به سه بجوشانند و چون نیک بپخته شود بپالایند و عشر آن
تخم تاتوره کوفته و بپخته در آن اندازند و ساعتی بجوشانند و دیگر
بپالایند پس بقدری روغن بنفشه دانه بر افکنند و نرم بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند آنرا نگاه دارند اکثر دردها را
تسکین دهد چنین خاتر بالند و روغن آبله فرنگ اجزای وی

زیبق و مصطکی و تربد از هر یک سی درم کندر و مرده سنگ
و توتیا و اسفیداج ارزیز و صمغ آلو از هر یک پنج درم زاج
سفید و پوست نارنج و شوره و حنا و صمغ سرو از هر یک ده درم
حنا پنجاه درم زیبق را اول پاک کنند و اجزای دیگر را کوفته
و بیخته با آن نیکو خلط کرده بروغن گل و بروغن پیه خوک
و روغن زیت و روغن دنبه بسرشند و بقوام آورند قوام
قرص طلا چنانکه زیبق زنده نشود و نگاه دارند و روغن
دیگر سیماب چهل درم مصطکی سی درم کندر و مرده سنگ
ده درم حنا پنجاه درم صمغ سرو پنج درم صمغ عربی پانزده درم
جمله را بهمان دستور در روغنهای مذکور بسرشند و نگاه دارند
و چون روغن زرد آلوی تلخ بجای روغن دنبه و روغن گل
انفع بود و گاه بود که بجهت مالیدن ریشهای خبیث آن
زنگار اضافه کنند و توتیای هندی هم بعضی اضافه
کرده اند و نافع بود و روغن خشت پخته بگیرند آجر آب
نارسیده و بشکنند و پاره پاره سازند بمقدار جرزها و آنها را
در کوره حدادی تافته در روغن زیت کهنه افکنند چون تمام
روغن بخورانند نرم بکوبند و در قرع و انبیق تقطیر کنند بدستور
و آن مقطر را بکار دارند سدهای بد و سرد و استرخا را نافع بود

تیزاب فاروقی و فاروق بجهت آن گویند که نقره و طلا را از هم
جدا میکند طریق اخذ آن بگیرند عادی دوی و دوا و آتشی علا دو
برابر آن زاک بلور با آن ضم کنند و جمله را نیم کوب کنند و در قرعی کنند
چندانکه دو دانگ قرع پر شود و چهار دانگ خالی ماند و بر گرد آن
گل حکمت بار چنانکه دستور است و بر گرد آنجا که محل وصل انبیق است
لته بگل آلوده بر پیچ باندازه دهن انبیق تا در تقطیر آب بیرون
نرود و محل وضع لوله انبیق را در دهن قابله از یکطرف بگل باید
گرفتن تا هوا بسیار داخل نکند و از یکطرف باز گذاشتن تا آنکه
دیگر نشود پس متصل آتش نرم در زیر آن میکن چندانکه تقطیر
سادشود آنگاه اندکی نرم تر آتش را تا بجوش نیاید و شیشه را
نشکند و باهستگی بها مقطر گردد و چون آب تمام آید بخار زردی
در درون قرع پدید آید این هنگام آتش را بتدریج تیز تر باید کرد چندانکه
رنگ بخار سرخ نماید و قرع و قابله تمام سرخ شود بدان بخار آنگاه
قطع آتش کن و بگذار تا در شیشها سرد شود آنگاه قابله را با آب بردار
پس امتحان قوه آن کن چنانچه قدری در ظرف شیشی کن و در سوزن خاکستر
نرم نه و سوزن آهنین در آن انداز اگر در ساعت جوش و بخار آن پدید آید
و در سوزن اثر تمام ظاهر گردد و آنرا تمام حل سازد بغایت جاد و خوب است

والا فکر جاد ساختن آن باید کردن و آن بچند نوعست یکی انکه باز
انرا در قرع نو کرده بتکرار تقطیر کنند و بوقت ظهور بخار آتش نیکو دهند
دیگر انکه طعام را تقطیر کنند و یکمقدار از تقطیر آن در چهار مقدار ازان
تیزاب بریزند و باهم تقطیر کنند و بنقره آنرا بزنند و تصفیه کنند چنانکه
ذکر آن کرده شود و چون نمک آب دار و بد تقطیر شود تدبیر آن چنان کنند
که نمک را بر تابه گرم کرده باحتیاط بریان کنند چنانچه بسیار تافته شود
انگاه آنرا در ظرفی سفالین در موضع نمناک دفن کنند و بعد مدتی
برآورند و تقطیر آب بسیار حاصل شود دیگر از انواع تحدید نمک
که چون نرمی آن از غلظت باشد نه از خامی کمی جزو جاد چنانچه تدبیر آن
گفته شد آنرا تصفیه باید کردن چنانچه قدری نقره خالص را در بوته بگدازند
و بماشه آنرا برداشته از بلندی چنانچه مقداری بر آب بریزند اندک اندک
چنانچه ریزه ریزه شود و این وقتی بهتر که براده بهتر بود و بعد آن
ریزها را خشک کرده در قدری ازان تیزاب اینها بریزند و تیزاب را در قابله
باید کردن و بکیفیت آنرا در گل حکمت گرفته از یک پهلو پس آن گل را گرفته بر
سر خاکستر گرم نهند تا تیزاب گرم شود و در نقره بهتر اثر کنند و جمله را
حل سازد بعده آنرا در تمام باقی تیزاب بریزند و نیک بجنبانند و بنهند
جرمی که در جام آن بنشیند نقرها باشد بجوهر مارست بریده شود و غلیظ آن بته
نشیند

و صاف آن بر بالا ماند آن صاف را بگیرند در غایت صدق باشد و
آنهنگام که تیزاب جاد حاصل شود قدری سیماب در وی باید ریختن که
غذای او باشد و ضعیف نشود و بدان مدبر گردد و اکنون چون بدست
و اعضا را سرخ کنند و روی پول را سفید کنند و هر جا خواهند که جاد را استعمال
نمایند همچنین بمالند و اگر نرم تر خواهند با آب صافی آنرا نرم کنند امقدار که
خواهند و یکی با چهار برابر آب نمک نرم شود و اگر حلتیت و بعضی صموغ
و یا اجزا نافع جهة بعضی معالجات در وی حل کنند منفعتی تمام دهد
نوع دیگر از تیزاب آب طریق افذان بگیرند زاج سیاه طارمی و آنرا مدتی
بجوشانند در مقداری آب بستر بعده آنرا بگذارند تا منعقد شود همچون
قرص ازین زاج دوازده درم و از شب نصف آن و از سیاب (?) سیب درم و در
قرع مناسب آن کنی چنانچه مبین شود بدیگدان حکمت بر بادزنه و به سلتور (?)
تقطیر کنی و بعد از دود زرد و تیز که آتش بر مدار که در سر دیر خود بخود
دیگر منفطر گردد و بعده آنرا بردار و نگهدار در قرع قوی و اگر خواهی
بنقره تصفیه کنی و الاغذای آن هم قدری سیماب در وی ریز و با نقره
بهتر بود و خواص آن و بوقت استعمال همچنان بتعدیلات مبین اگر
خواهی و الا مختار تند (?) و در بیان الفاظ غریبه که متعارف اطباست

طلا عبارتست از دوائی که سخت آبناک بود چنانکه اکثر لته
بدان بیالایند و بر عضو افکنند و گاه بود که همچنان بر عضو طلا کنند همچو طلای صندل
سوده و سرکه بجهت صداع گرم ضماد عبارتست از دوائی با رطوبت فی الجمله که
اکثر آنرا همچنان بر عضو نهند و آنرا حجمی معتد به و تماسک اجزائی بود و گاه باشد
که بر لته کنند که تا بر عضو قرار گیرد همچو ضماد گل و برگ مورد و زیره با آب سماق سرشته
بر شکم جهت دفع اسهال صنو اکماد عبارتست از دوائی خشک با کم رطوبت که
آنرا نرم کرده اکثر در لته کنند و بر عضو نهند و گاه بود که عضو را برهنه کرده بر آن
نهند و لته بر بالا بندند تا پراکنده نشود همچو کماد ریگ نرم و زیره در استسقای
طبلی نطول عبارتست از دوای که در طبیخ پخته آنرا بر عضو معلول با آهستگی بریزند
و یا بر بخار آن بدارند چون روی بر بخار شلغم پخته جهت نزله ما دران نشیند
سعوط عبارتست از دوائی خشک یا تر که به بینی بالا کنند و یا دوائی که بانگشت
دردرون بینی مالند چنانکه راس جهت زکام نفوخ عبارتست از دوائی تر که به
بینی دردمند و بغیر آن قیروطی موم روغنی بوده باشد که دواها هم دران کنند
لیکن قوام آن همان بود نشوق عبارتست از دوائی تر که به بینی درکشند
قطور عبارتست از دوائی که قطره قطره اندر عضو چکانند شموم عبارتست از
دوائی که ببویند یا در دسند در بینی یا در بینی نهند که عطسه آورد عطوس عبارتست
از دوائی بوی دار که آنرا پیوسته می بویند از جهت عطسه آوردن بخور عبارتست
از دوائی که بر آتش نهند و زیر جامه و مشام را بر دود و بخار آن بدارند

لخلخه عبارتست از دوائی چند تر و خوشبوی بهم کرده که نزدیک خود میدارند
تا بوی آن شنوند و لختی بر مسام و اعضاء راس مالند مرهم عبارتست از آب گرم
و روغن بهم آمیخته بر عضو مالند و بدان شویند نرم تا نرم گردد و آن فعل را
تمریخ گویند لطوخ عبارتست از دوای سیال که ظاهر عضو را بدان بیالایند
و مالیدن ادهان نیز از ان جمله است و تدهین آن لطوخ دهن را گویند نقوع
عبارتست از آبی که دوائی مثل اثمار خشک دران خیسانیده باشند چند ساعت
سنون عبارتست از دوائی خشک که آنرا سحق کرده بر دندان مالند احلوب
عبارتست از دوائی که آنرا بدوشیدن و با صرع یا اندر کف و یا لقا افکنند با هستگی
مالیدن گیرند چون شیره تخمها و لعابهای آنها ما حصل فی اطیب لعوق عبارتست
از دوائی غلیظ القوام و یا تو و حب که آنرا بجهت خمیر لیسند و میخورند با هستگی
ذرور عبارتست از دوائی نرم خشک سوده که در زخمها پاشند و در چشم کنند
غرغره عبارتست از دوائی آبناک که بدهن نگاه دارند و لختی بحلق در و جنبانند
بهوای نفس حقنه عبارتست از دوائی آبناک که در راه پس ریزند
شیاف عبارتست از دوی که بهیاه استخوان زیتون سازند و بوقت ضرورة
از راه قفا بر دارند فرزجه عبارتست از دوائی که بهیاه شیاف سازند و زنان
از راه پیش بر دارند خمول عبارتست از دوی که زنان گرفته و رشته از طرفی بر دارند

فتیله عبارتست از دوائی که انرا بشیم و پنبه الابیده مر پهان یا زنان از راه
پیشی یا پس بر دارند ۹ اما اوزان درهم شش دانگ بود و دانگ که انرا دانق گویند
شش حبه بود حبه جو متوسط بود و مثقال یکدرم و ربع درمی بود قیراط
نصف دانکی بود ۹ خمس درهم دانکی و حبه و ثلث و سدس جوی بود تقریبا
ربع درهم دانکی و نصفی بود درخمی تقریبا مثقالی بود بکم همان و سبت و پنجاه و
هفت درم و سبع درمی بود که مجموع چهل سیر براه می شود و معنی نیم بزرگ استیر
شش درم و دو دانگ بود و معنی آن چهار مثقال و دو دانگ می شود و گویند که استار شش
درهم و نیم بود و گویند شش درهم و سبع یکدرم بود ۹ رطل بغدادی [illegible] بود
طعم از عسل و انچه بدان ماند از اشربه چهار مثقال بود و از دارو یکمثقال
تا یکدرم بود سکرجه که انرا بعضی پیاله گویند شش سیر و ربعی بود ۹ اوقیه
موزون از هفت مثقال و نیم بود و بوزن سیم ده درم سنگ و سبع درم سنگ بود
بندقه درمی بود سطل دو سیر بود باقلای مصری چهل و هشت جو است باقلای
یونانیه بیست و چهار جو است بندقه دو قیراط است جوزه معلقه [illegible] درهم است
و نزد بعضی چهار مثقال است اولولوس تیر طاست کیله هشتصد درم سکری بود
نقیر بیست و پنجم بزرگست یکنواة دو دانگ است خرنوب شامیه یک قیراط است
بخش ادویه بخش حبال چنان بود که پوست آنرا دور کنند چنانکه
مغزها درست برآید پس آن مغزها را در صره پاک بندند و صره را با آب
بنگر

نیکوتر کنند و سرکین گاو تازه در گرد آن گیرند انمقدار که از طرف
او بضخامت انگشت زبل بود آنگاه آنرا در شیب خاکستر کنند و بر بالای
آن آتش کنند چندانکه بیرون زبل در گیرد لختی و بدرون نرسد باز آنرا
بطرف دیگر بر گردانند و همچنان آتش کنند تا از آن طرف نیز در گیرد
آنگاه آنرا بر دارند و صره را ببرند و مغزها را پاک از میان بر دارند
و باب گرم بشویند و سر مغز را از طول چنانکه منصف است بدو نیم کنند
و پرده که در میان گسست و شاخ آنرا پاک از میان مغزها بیرون کنند و مغزها را
بکار دارند و پختن ترنج چنان بود که پوست را قطعها سازند و تخم را
سوراخ کنند و سفیده آنرا و قدری عسل داخل آن مخ کنند و نیک بهم زنند
و آن پارهای پوست را در میان آن کنند و تخم را در خمیر گیرند و در شیب
آتش نرم پخته سازند آنگاه بر دارند و پارهای پوست را از آن پاک کنند
و نگاه دارند و بسیکه از پیاز سازند خشکی آن کمتر بود و این آنکه قوت
پوست را کمتر سازد و شبهای بسیار نقوعت را چنین تدبیر موافق
نبود و اکثر جوکیان خود نا پخته استعمال کنند و پختن پوست چنان بود
که پاره او را پارهای خورد کنند و در میان شیر گوسفند باد و نرم بجوشانند

چندانکه

چندانکه لختی نرم شود و اگر نه طعم آنها در شیر در آید آنگاه بر آورند
و در سایه خشک کنند و بکار دارند و آنچه سخت و با قوت بود و حدت
داشته باشد و بند و در شیر تازه بجوشانند ~~و بکار دارند و آنچه~~ و روز
او را بدان بستانند و پختن سقمونیا چنان بود که سیب یا به شیرین
را سر بر دارند و میان آن تهی کنند و سقمونیا را در آن جوف پر کنند
و سر آنرا محکم نمایند چنانکه هیچ منفذی در آن نبود بعده آنرا در خمیر
گیرند بستبری انگشت و در تنور گرم در شیب خاکستر کنند چندانکه
آن سیب یا به پخته شود و هنوز پوست آن سوخته یا پخته نشده باشد
آنرا بر دارند و سقمونیا را از آن بیرون کنند و در سایه خشک سازند
و بکار دارند و سوختن خرچنگ چنان بود که خرچنگ زنده چندانکه
خواهند اندر دیگ مسین سفید نا کرده کنند و سر آنرا محکم سازند و آتش
میکنند چندانکه از حرارت دیگ خرچنگ سوخته گردد و اگر دیگ مسین
نبود از ظرف آهنین نیز توان و اگر آن هم نیابند در کوزه پخته که
ضخیم بود و از گل سرخ ساخته باشند کنند و سر آنرا محکم کرده خلاصی
انمقدار آتش دهند که دانند که سوخته شد و هنوز تکلیس نیافته
بر دارند و سوختن شاخ و آنچه بدان ماند چنان بود که اندر

شیشه لایق مقدار آن کنند و در گل حکمت گیرند و در تنور گرم میان
آتش نهند شش ساعت پس بردارند اگر قبول سحق میکند فبها و الا
باز اعاده کنند و احتیاط کنند که بکلی نسوزد که قوت آن برود ❊
سوختن ابریشم چنان بود که پاره پاره کنند و اندر شیشه لایق مقدار
آن کنند و در گل حکمت گیرند و در تنور گرم میان آتش نهند شش
ساعت پس بردارند اگر قبول سحق میکند فبها و الا اعاده کنند
و بطریق سیم اولی بود ❊ سوختن ابریشم چنان بود که ابریشم خام را
بر روی طبقی سخت گرم نهند و ابریشم بر آن بگردانند تا نیکو خشک
و محکم گردد و بوی آن قریب بسوی چیزهای بریان کرده شود و چون
بسایند و منسحق گردد بردارند و بکار دارند ❊ سوختن صدف چنان بود
که انرا بر انگشت تافته نهند و باهستگی باد بر آن میدمند تا از وضع
خود دیگر گردد و آثار سوختگی قریب بکلی شدن در آن پدید آید و سحق نیکو
قبول کند آنگاه بردارند و خشک کرده بکار دارند ❊
سائیدن سنگها چنان بود که آنچه صلب باشد بآتش انرا ابتدا بند
و در آهک اندازند چند نوبت تا چنان شود که تسحق پیدا کند
و بزودی منسحق گردد آنگاه سحق کنند و آنچه صلایه کردنی باشد

ازجواهر

از جواهر صلبه و غیر صلبه بعد از سحق باب عرقها و یا غیر آن بر سنگهای
سماق صلایه کنند عبارا تا نیک سوده شود ❊ سحق طلا چنان بود که
درون بوته را بر سنگ براندایند و طلا را در آن بگذارند مکرر تا
بیوی آن هر یک طلای شکننده گردد پس سحق کنند و اگر براده سازند باز
تنک کنند و بزیبق طعم کنند و در چینی صلایه نمایند تا نیک نرم شود آنگاه
در بوته کنند و بر آتش نهند تا گرم شود و زیبقها به برود و طلا بماند
و خاک نرم هم نیک بود ❊ سحق نقره چنان بود که بوته را با سفیداب قلعی
بیندایند و نقره را چند مرتبه از آن گذارند و شکننده شود پس سحق
کنند و اگر بدستور مذکور طعم کنند هم نیکو بود و سحق باقی جسدها و اکثر
اجساد مذکور گردد ❊ تنقیه لاجورد چنان بود که نرم سائیده آنرا
باب صلایه بسیار کنند تا نیکو نرم و هموار گردد آنگاه انرا خشک کرده
بروغن سندروس سرشند و همچنین سازند آنگاه آنرا آهسته آهسته
در آب گرم میمالند و آنچه از وی در آب می آید میگیرند و هرگاه دیدند
که در روغن رنگ لاجورد و جز چرکهای آن چیزی دیگر ظاهر نیست
باز دارند و آن آب را ته نشان کنند و لاجوردها را خشک کرده بکار
دارند و ازینجمله آنچه از سر آب آن گیرند نیکوتر بود ❊

تنقیه دهنه فرنگ آنچه مغشوش بود هم بدستور لاجورد بشوید و آنچه
از جمله غیر مغشوش بود صلایه سنگ کرده و در آب آن گرفته کافی بود
جهة استعمال و برین قیاس بود در سایر سنگها ۹ تنقیه طلای مغشوش
بخلاص بود و آن چنان بود که نخست طلا را بطرقه بر روی سندان
چندان بکوبند که همچون کاغذ تنک گردد و بعد در اثنای کوفتن هر لحظه
باید شبکه آنرا تافتن تا بهتر قرمان بود و بعده کوزه بپزند از گل سرخ
ضخیم که قوة آتش داشته باشد و اجزا را نرم بکوبند و با سدس آن نمک طعام
و آن لخت قطعها را با آب تر کنند و بعد روی آنرا با این جزو نمک سوده
بیالایند و در ته کوزه قدری ازان بپاشند و یک یک ورق را می نهند
و ازان سوده قدری بران میریزند چندانکه ظرف پر شود آنگاه
سر آنرا بگل حکمت بگیرند و دیگدانی بسازند باندازه کوزه مذکور
و کوزه را بر دیگدان نهند چنانچه از هر طرف آن منفذی بود که آتش
ازان ببالا براید و بر گرد آن همچو گنبدی زنند و بازد و در آن دو سه منفذ بگذارند
و یک شبانروز در ان دیگدان آتش کنند چنانکه از سوراخهای بالای کوزه
بیرون آید آنگاه آنرا بر آورند و در قطعها را بشویند و بکوفتن
پاک سازند و بکار دارند چنانکه معلوم است ۹ تنقیه نقره مغشوش
بر دماس بود و آن چنان باشد که گاهی بشکنند و در حذر آن از خاکستر
کوره

کوره آهنگری و یا از آجر و خاکستر و استخوان سوخته و نقره را اندران
گذارند و بدم ... بران میدمند از بالا چندانکه سرب با جمله سوخته
گردد و نقره صاف گشته بخارج آید در کاه و یکبار همچو شاخی نقره از میان
بر آورد و همچون پرده سفیدی بر روی او پدید آید و بسته میگردد
و آنرا بر دارند و سحق کنند و نگاه دارند ۹ تنقیه سیماب چنان بود
که آنرا از لته سفت بگذرانند تا هر چه کی و چربی که در وی بوده باشد
در لته بماند و بیخته آنرا نگاه دارند ۹ تنقیه مس اگرچه در بر افتند
بدستور تنقیه نقره میسر باشد ۹ پروردن احجار بتخصیص توتیا بانواع
بود اما آنچه در غوره و اشباه آن پرورند باید که عصاره آن بگیرند
و توتیای نیم سوخته را نیم کوب کرده در ان ریزند و در آفتاب نگاه دارند
تا چهل روز بر آورند و همچنان منتحق ساخته خشک کنند و نرم بیخته نگاه
دارند و آنچه در حبوبات پرورند مثل شلغم و یا در فواکه مثل سیب باید
که سر آنرا بردارند و میان خالی کنند اندکی و توتیای کوب را در ان کنند
و سر آنرا بنهند و در خمیر گیرند و در شیب آتش پخته سازند و بر آورند
و خشک کنند و سحق و نخل کرده نگاه دارند و آنچه در شکم حیوانات
چون موش پرورند همچنین بود که در میوها گفته شد سوخته شدن احجار

آنچه از احجار نشستن آن متعذر و دستور بود لاجورد و دهنه و
سیلونی خطائی و حجر ارمنی و توتیا و آنچه بدینها نزدیک بود و غسل
اینها بوجه الکمل همانست که در تنقیه آن مذکور شد سیوم شستن شنجرف
و زرنیخ و غیره چنان بود که بر سنگ سماق و سنگهای هموار صلب
و یا در چینی هموار با آب نقط صلایه بسیار کنند و در ظرفهای هموار و
صلب و یا در چینی هموار با آب نقط صلایه بسیار کنند و در ظرفهای هموار
و پاک اینها را در آب بسیار شویند و بریشان کنند و آنچه بر آب آنها
باشد گرفته خشک سازند و بکار دارند سیوم شستن کلها که در آنها زنگ
بود چنانست که آنرا در آب علبدا غشته کنند یکشبانروز و زنقر بیابعد
آنرا بجنبانند و در ظرفها پاک سر آب آنرا بگیرند و خشک کرده نگاه
دارند سیوم شستن فولاد و آهن و مس چنان بود که بمطرقه تنک سازند
و بر سر آتش سرخ کنند و در بول گاو افکنند چندانکه سحق قبول کند
آنگاه سحق کرده نگاه دارند سیوم شستن قلعی و سرب هم همین نوع
بود لیکن آنها را اکثر باید تافتن تا نگدازند سیوم شستن طلا چنان
بود که صفایح سازند و زاج بسیار بر کرسرشته بهر دو روی آن طلا کنند
در بدستور حلاص آتش دهند بعده بردارند جمله سیاه و سریع

الانکسار

الانکسار و خشک گشته بود آنرا در آب نمک بشویند و سحق کرده بکار
دارند سیوم شستن نقره چنان بود که آنرا صفایح سازند و بر کره و کبریت
بیالایند و در بوته و کوره زرگری نرم نرم میرو میدمند چنانکه تافته شود لیکن
نگدازد با این عمل اما خشک و سهل الانکسار شود آنرا بسیار بشویند
و سحق کرده بکار دارند و آنچه در سحق هر یک سابقا گفته شده نوعی از شستن
است لیکن این طریق اولی بود چنان بود که گرم میکنند و اندکی
گوگرد بر آن می پاشند و در چینی میریزند و مدد سحق میکنند و در اواخر در چینی
بر روی خاکستر گرم نهاده سحق میکنند چندانکه تمام خاک شود و هیچ ریزه
از آن نماند و اگر در اول با دواهای خشک سوده در چینی کرده سحق کنند چندانکه
با آبها تمام خاک گردد هم نوعی از شستن بود و اگر اندکی از آب و اشباه آن در آن
کنند و صلایه نمایند چندانکه تمام خاک شود سهم شاید سیوم شستن خبث الحدید
چنان بود که آنچه ریم آهن بود بگیرند و در کوره حدادی آنرا چندین
کرت بتابند و در سرکه اندازند و بعد از آن در عصاره نعناع افکنند للمقدار
که ریزه ریزه شود و بعد از این تدبیر کنند باز و در ریزه شود و اگر اولا
در عرق نعناع اندازند مکرر و آنگاه در آب علف ضرع و یا در آب علف
جو فتاق هم نیکو بود و بدین تدبیر نیکو گشته کرده و این را مدبر
گویند آنگاه آنرا همچنین سحق کرده نگاه دارند سیوم

کشیدن روغن بنجها دو نوع بود یکی انکه نیم کوب کرده در آب
بجوشانند بسیار آنگاه آنرا صاف کرده روغنی بر سر افکند
و میجوشانند نرم تا آب برود و روغن بماند و این ضعیف بود
دیگر انکه بنجها را هم بر قطعها سازند و در دیکی کلی نو کنند و سر
بوشش نهند و درز آنرا بگل حکمت بگیرند پس ته دیک را بمثقبه خرد
سوراخهای متعدد کنند و بن دیگدان باز کنند و بر گرد آن دیوار
باریک برآورند چنانچه از سر دیک آن کاه بر بالای دیک آتش کنند
و در شیب یک ظرفی آهنین یا مسین بنهند انچه از بنجها در ان
ظرف چکد روغن آن بود و بقوت باشد پس اگر صدفی داشته بنج
باربع آن روغن کنجد و غیره استعمال شود نشود دیگر کشیدن روغن
تخمها انچه مغزی نیکو دارد بدستور معهود باید کشیدن و آنچه مغز معتد به
ندارد و یا صلبست هم بان صنوع مذکور باید کشید لیکن بزور مثل
جوز ماثل و هر بنک و اشباه اینها را بحر روغن کشیدن و زیره
و اشباه انواع در کتب طبی طرحی معتبر هست اما در آتش کردن بسیار
احتیاط کنند که روغن تخمها سوخته نشود دیگر کشیدن روغن چوبها
چنان بود که بگیرند چوب نیم خشک را و سر او را در کیواننده و بر
روی صحیفه آهنین نهند رطوبتها مانند روغن ازان بر روی
صحیفه

صحیفه ظاهر شود انرا بانگشت بردارند و بکار دارند دیگر کشیدن
روغن بلادر چند نوع بود یکی انکه نیم شکسته اندر حسر کنند و بدستور
مذکور در تخمها روغن کیرند دیگر انکه ابزی را کرم کنند نیک و بلادر را
بدان بمکیرند تا ازان روغن بگیرند و بجکد دیگر بطریق حکمای یونان
بگیرند بلادر و روغن گاو از هر یک بیست درم بلادر را نیک نرم کنند
و بدان روغن بیامیزند و در باتیله کنند و سر آن بپوشند و چندی
بجوشانند تا نیک حل شود بعد ازان بپالایند و احتیاط کنند تا اگر روغن
زیاده باشد در روغن دیگر بلادر اضافه کنند و زیاده کم نباشد چنانکه بلادر
و روغن بوزن همدیگر باشد دیگر انکه بلادر را شکسته و بر سر صحیفه
از اجاد نهند و دسته هاونی را گرم کرده بدان زور کنند تا ازان
روغن بر صحیفه ظاهر شود و در جمله اینها دست و اعضا را از آلایش
آن و بینی را از شنیدن بوی آن حفظ باید کرد و اگر با کنجد بدستور
بکوبند بغایت نرم و اندک نمک بزنند و در لته قوی اندازند و
شکنجه کنند روغن با سلامت ازان گرفته شود دیگر کشیدن روغن صدف
دکشف چنان بود که آنها را بشکافند و غلها اندر آب طبخ کنند انچه
چربی بود بر سر آید یا اندر حسر کنند و بدستور روغن بکشند

کشیدن روغن مار هم بجوشانیدن بود بطریقی که سر و دم و زهره او را دور کنند و به
و گوشت را بگدازند و اگر در طبخ آن روغنی افکنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
هم نیکو بود چنانکه چربی مار و اگر در روغن به پرورند در بیست بدستور عقرب و
ذراریح هم نیکو بود و بغایت قوی بود و اگر روغن مار این را گویند کشیدن روغن بیضه
بگیرند زرده تخم مرغ پخته و نیکو بدست نرم نمایند و قدری نوشادر سوده بران
پاشند و قدری موی بالیف بر سر وسه نهند و جسم را سرنگون بر دیگدان بار کنند
و در شیب دهان سلسله ظرفی نهند و بدستور حرارت بالا آتش میکنند تا آنچه بود
در طرف شیشه جمع میگردد و بحر بران کشیدن و بتقطیر بران از قرع برداشتن
و جمله نیکو بود گرفتن ربّ هلیله چنان بود که ستانند چند عدد هلیله و
بشکنند و در شیشه کنند و آب در وی ریزند و مقدار هلیله و در آفتاب گرم
نهند و هر روز چند بار آنرا بجنبانند چنانکه چندانکه تمام طعم و قوّه و رنگ هلیله
دران آب آید آنگاه بمالانند و صاف کنند آنرا در شیشه بر آفتاب دارند چنانکه
گرد دران نرود و گاه گاه آنرا بجنبانند و بچوبی بسیار بهم بر آورند چندانکه بقوام
عسل شود لیکن خشک سازند و نگاه دارند چیزی بود بچون صبر اند که ازین مقابله
بسیاری از هلیله عمل کند و گرفتن رب تربد و شحم حنظل و افتیمون و سنباه آن
جمله بدین دستور مذکور بود که در هلیله گفته شد و اما دیت فوا گر گرفتن بوجهی
دیگر هست چنانکه در کتب طبی معین است و در عبارت است از غلیظ ساختن
عصارهٔ

عصارهٔ چینی با خواه با آفتاب بود چنانکه گفته شد و خواه با آتش
چنانچه در ربّ گفته شد اکنون مقرر است تدبیرات برص سرد را
از تدبیرات سردی و تری بیشتر حذر باید کردن و در تدبیرات گرمی و خشکی
فرا پیشتر کوشیدن بنوعی که مضرتی دیگر حادث نشود و روغن مار سیاه
و عقرب سیاه و روغن ذراریح همواره مالیدن بتخصیص بعد از پوست افتادن
بسی مفید بود و گویند مداومت مالیدن روغن بادنجان یکسال رنگ برص را
همچو رنگ تن سازد و بعد از یکسال باز عود کند و طریق گرفتن بادنجان
چنانست که بجوشانند بادنجان را بسیار و بدست بمالند و صاف آنرا
بپالایند و روغن مقداری بر افکنند و بجوشانند نرم چندانکه آبها
برود و روغن بماند و گویند مداومت خوردن معجون اطریلال مصری بغایت
رفع برص کند اما علاج برص سیاه علاج تحوبا منتقش بود و بعد تنقیه از بدن
طلاهای مذکور و روغنها اعظم موثر افتند و تیزاب کاری بغایت مفید آید
و گوشت ماهی و مرغان آبی و لبنیات و ترب و تره‌های کم طعم و دسم خوردن
اینها جمله بخاصیت مولد برص و وضح اند چنانچه در حفظ الصحه بدینها
ایمائی شده و هواهای سست و نمناک و وضح و برص را زیاده کنند
و اوضاع و درهم خوردن و بی ترتیب خوردن چون تقدیم کثیف بر لطیف

جمله در مرض بغایت عظیم باشند و حذر از این نوع چیزها کی بزرگ
بود درین علاج ۹ شیح ارمنی درمنه ترکی را گویند ۹
کبریت گوگرد را گویند و انواع بود سرخ و زرد و سفید و بهترین آن سرخ
بود و اعلای آن از کره دماوند گیرند طبیعت او گرم و خشک است
در سیم درجه چون خورد کرده بر محل لسع باشند عظیم نافع آید
و اگر کرده با بول آمیخته و با عسل ضم کرده و با زبل خشک انسانی
با دیر شته و با علک البطم گداخته بر لسوع نهند بغایت مفید بود ۹
بول مردم روزه دار را طبع بیاشامند بجهت نهش افعی و بر
جای آن بر بزند بغایت نافع بود و نطرون بر همه اعضا
مالیدن و طلا کردن مفید آید و حکمای هند گویند هر کرا
حیوانی بگزد بول او تریاق آن لسع بهتر چون بیاشامند
و طلا کنند و آنها که بخوردن سموم معتاد باشند بول ایشان
تریاک اکثر سموم و لسوع بود شربا و طلا کردن ۹

شهد طبیعت عسل گرم و خشک است در دوم درجه جهت
عضه کلب کلب لعق کنند نافع آید و با روغن گل بیاشامند جهت جمیع گزش
هوام را مفید آید و پخته بیاشامند جهت جمیع مخدرات نافع بود و اگر بدان
قی کنند اکثر زهرها برآورد و با موم گرم آتش جانه بحل است و جمع بر زخم پیکانها
مسموم طلا کنند چنانچه آنها کنند و هم مسکه تازه و با روغن و گوسفند تازه
و پیه اینها و پیه خر کرگس و کشف و گوزن و بز کوهی و آهو و سوسمار تریاقی
نیکوست جهت سموم و لسوع هوام چون بخورند و بر زخم گزندگی آنها مالند و
انچه تریاقات خورده در اجزای آن روغن تمام قوی بخشد ۹
کرفس بستانی و جبلی کرفس صحرا را فطر اسالیون گویند کرفس بستانی جهت معده
سودمندتر بود از کرفس بری و جبلی

نرم شاخهای او متعدد و غلبه از زمین برآید و برگ او ببرگ طرخون
ماند ساق او سرخ باشد و آنچه از آن بعربی باشد اقوی باشد و دو درم او کشنده بود و
دخلی گیاهیست که بتازی خربزه گویند چهارپایان چون بخورند درد سخت در
شکم ایشان پدید آید و گاه باشد که بمیرند و جز ماثل انرا ماتوره و ناوله گویند
و هندیان و هتورا گویند و آن تخم نباتیست شبیه بیادنجان سیاه و لون
و غلاف آن هم بجو غلاف بادنجان باشد و آنچه بسیار گیرایند کشنده بود و لیکن
روغن کنجد و غیره و ترشیها باوی عوض نباشد و اشنان معروفست اگر ده درم
از وی بخورند بکشد و ازاددرخت فرعی گیاهیست برگ وی چهارپایان را بکشد
و بجو خورده علامات پدید آید و انجره که انرا گزنه گویند از خوردن تخم وی ورم
مجاری پدید آید و یرقان آید و زراریح حیوانی بود چون زنبور سرخ در اواخر
بهار بر برگ علفها بسیار جمع شوند آب دهن و بول آنها بهر جای تن که رسد
آبله کند و ریش گردد و از خوردن آن بول خون آید و هلاک کند و جند بیدستر
و آنرا بکگان گویند زرد و سیاه و اغبر بود و زرد اسلم بود و طبیعت
جمله گرم و خشک است و جگر گوش حیوانات از خوردن آن رنگ تیره و سبز
شود و غشی و فواق افتد و باشد که بکشد و جگر گوش پلنگ بخت کننده باشد
و

و از دواب جگر گوش استر اضر باشد و گوشت متعفن شده
خصوصا گوشت ماهی مضر است و زراوند بیخی است و آن دو نوع بود
یکی دراز و سیاه و انرا طویل نامند و گویند آن نر است و دیگری
گرد و سیاه و آنرا مدحرج گویند ماده است و حکمای هند مدحرج را صنفی
از جدوار زرد دانند و طبیعت مطلق زراوند تحریبست بحدوار(?)
و منع بعضی عفونات دو درم از زراوند چون بیاشامند و
قدری ضماد کنند عظیم نافع باشد و تلطیف مدحرج زیاده از طویل بود
و مرمکی تریاق جمیع عفونات بود و اشامیدن آن با فلفل
لسع عقرب و زنبور نافع و همچنین مالیدن مسحوق آن در سرکه و
اشباه آن و بهنگر از زبان هندی گیاهیست شبیه به نباتات
حسا ما قوی و ضعیف انرا در گیلان در برنج زارها یابند و بعضی
بجهة صباغی و رنگ سیاه گیرند اشامیدن مسحوق آن و طلا کردن
عصاره آن گزیدن جمیع حیوانات را مفید بود و تخم ردکوهی که انرا
ادریس خوانند طبیعت آن گرم و خشک است و

طریق خوردن زرنیخ چنانست که بر سبیل تدریج از اقل
باکثر رسانند بی مخالط مصلحی و از ابتدا از مقدار ماشی
و عدسی شروع و هفته همین مقدار هر روز بناشتا فرو برند و بعد
از آن هر هفته یک عدس اضافه کنند تا جائی برسد که بمدت دو سال
بیک درم رسانند و از این در نگذرانند و زرنیخ زرد جری
غیر ورقی بدین تدبیر مخصوص است و بعضی بجهت احتیاط
اثر با هلیله سیاه که مصلح اوست برابر سحق نموده خورند
و ابتدا از مقدار نخودی کنند و در دو سال بمقدار اسعو درم قرار
دهند و اگر در آخر بتدریج هلیله را کم کرده بر طرف کنند نفع آن زیاده بود
و بعضی آن چه مرسوم است اما حرکات اینجا برای جمهور تر مرض نبود لیبیات
اینجا مطلقا جایز نباشد و ترشیها و غذاهای خشک باین مضرت کند
و تریاقات و روغنهای ممنوع خوردن جایز بود و ترشیها نافع آید
چندین شخص را دیدم که انواع علتها داشتند مثل قولنج کهنه و عدم انزال
والعنی

ولاغری و قلت اشتهای طعام و سوء هضم و اکلهای کهل و سستی اعضا
و مالیخولیا جمله اینها بعادت زرنیخ صرف خوردن برطرف شد
در مدت دو سال همه فربه شدند لکار جهکی بزبان هندی بنوعی را
گویند که نبات آن بر روی زمین پهن باز میشود به همه
جائی یک بیخ ساق و نبات وی نهایت ضعیف بود
و برگهای آن از دو جانب در مقابل یکدیگر باشند و
بنصف عدسی ماند و در این ممالک بسیار روید و در اکثر
زمینهای یک بوم دور از آب و نزدیک آن روید و اقوی
آن بود که دور از آب روید سرخی در نبات او باشد طبیعت
جلم گرم و خشک بود و رق ابراض با آب بیاشامند اکثر
نفوس را نافع آید و طلا کردن عصاره وی خفیف بود و اگر
با شیر بیاشامند مسهل اخلاط ردیه بود و سموم را از بدن
برآورد و شاخ کوزن چند ظرفی از آن بسازند
زهر خورده و ملسوع و معضوض از آن آب و طعام خورد
عظیم مفید آید

رویشی بلخی ریشی بود که بسطح گوشت اندکی فرو نشیند و پهن باز
میشود و این ریشی اکثر بانت و خفقان بود و بیشتر که غشی آورد
و گاهی که با حرارت بود تب بی تب و اندر بلخ و حوالی آن چون بسیار
افتد بالخانب نسبت کنند و اندر بعضی جایها آن را آتش گزندگی
گویند و اندر بغداد این ریش بسیار افتد و بدین سبب بعضی
از اقرض بغداد گویند و بیشتر غیر ملکی انجار افتد و ماده
آن خونی حاد فاسد رقیق بود و تولد این بخصوصیات
آب و هوا متعلق بتر و اگر این ریش را علاج نکنند تا سالی
کشد علاج نخست تنقیه خون و صفرا باید کردن و هر بامداد
نقوع هفت میوه با میوه ترشیها ترشی و تریاقی و کافور ما
بکار داشتن و غذاهای تریاقی سردی و تری فرا خوردن
و برو دل طلیها خنک و عطر نهادن و قرص را عرابهم مناسب
اصلاح کردن و سر هم که از جدوار و موم روغن گل و آب لسان
الحمل سازند بسی نافع آید و دیوچه افکندن و بعضی علا
جهای طواعین مناسب بود و هوای خنک و تر موافق

آید

آید و طلای مکی گشته اندر قیر و طلی بروغن گل حل کرده هم
مفید بود و بو کرم شستن بسی نافع آید

بر ورم طاعون زیر بغل و بیخ ران
و باقی ورم جدوار با سرکه سائیده در اول و آخر
طلا کنند نافع بود

۱۹۰ در اوزان اصطلاح اطبا دانک طسوج درهمی
رطل اوقیه مثقال درهمی چهار نخود نیم دانک یکمثقال
نود مثقال ده مثقال یکدرم و نیم چهار دانک
اسکرجه طولون قرطولی طالیطوق قسطار ابریق هو طول
رطل نیم رطل سه اوقیه
هشت مثقال ده اوقیه صد و بیست رطل صد و بیست رطل

حرمی شامی قیراط النواة بولس الحبه النمل
یک قیراط چهار حبه دو دانک دانکی صد نمله صد ذره

حارس جالینوس نوع دیگر و این را فایده بسیار است همه اندامها را
قوت دهد و بوی دهن خوش کند و بادها بشکند و بسیاری بول که از سردی مثانه
بود باز دارد و سرفه بلغمی ببرد و باه را قوت دهد و لون را صافی کند
و بادهای ناصور و دیوالگی ببرد و درد سر که از سردی بود نیک بود و
نقرس و قوبا و بهق را سود دارد و بواسیر و ریگ مثانه و گرده را نافع بود
و سیاهی موی را نگاه دارد هر که بیست و یک روز استعمال کند از بن بیماریها
خلاص یابد و بعد از ده روز که ساخته باشند استعمال کنند صفت آن
سنبل قاقله سلیخه دارچینی خولنجان سعد و زنجبیل زعفران قرنفل فلفل
سفید دار فلفل و قسط بحری عود بلسان اسارون و حب الآس
و قصب الذریره هر یک دو درم مصطکی ده درم قند بوزن ادویه مجموع
کوفته و بیخته بعسل کف گرفته سرشند شربتی دو درم پیش از طعام و
بعد از طعام شاید خورده و نوشدارو که انوشروانی خوانند و از معاجین
مهمه است پیش از طعام و بعد از طعام شاید خوردن معده را قوت دهد و غذا را هضم
کند و رنگ روی سرخ دارد و بوی دهن خوش دارد و جگر را قوت دهد و از معاجین
بزرگ است صفت آن ورق گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل و مصطکی
و اسارون از هر یک سه درم هیل قاقله و سنبل از هر یک دو درم سرآمله یک وزن
رطل آب بجوشانند تا به سه رطل آید و صافی کنند و در دست مالند و صافی
کنند

کنند و بعضی خایند که از امداد کعب الغزال خوانند بقوام آرند و از قند بیوند
و داروها بدان بسرشند و بعسل نیز شاید و قدری مشک اضافه کنند و بعضی
قرنفل مشک و مروارید ناسفته و ساذج هندی هر یک دو درم اضافه میکنند در بعضی
از عود و مصطکی و نیم بود

[illegible]

مفرح بهت بدماغ گرم مصلح وی بنفشه بود و بدل آن قرنفل بود

[illegible]

هندی

خیارشنبر حب النیل را گویند سودمند بود جهت برص و بهق و مسهل خلطهای غلیظ بود

سودا و بلغم و حب القرع شربتی از وی دانکی و نیم تا نیم درم بود با ادویه دیگر گر خشیان آورد

اولی آنکه خود کرم بروغن بادام چرب کنند و هلیله بادی با مینرند و بدل او در اسهال و نقع

سودا نیم وزن آن تخم حنظل و دانکی وزن ان حجر ارمنی است

انغمه پینایی مایه را گویند بذر الخرفه را نبلته الحمقا و فرفخ و نبلته المبارک و نبلته الزهرا

و نبلته الیمانی و و نزان اسا د گفته و فرفین و تخم تور که تخم برهین تکرک و تخکاه گویند

لبن القرطم مغز خسکدانه را گویند گرم و خشک بود و مسهل بلغم و سودا و قولنج بگشاید

و استسقاء زقی و طبلی را نافع بود شربتی از وی سه مثقال بود با صعتر

اگر برابر زعفران بسوزانند برابر و طلا کنند موی بر رویاند و سیاه و انبوه شود و گوشت بیخ

وی اگر بخشانند و آب بپاشند تمام در وجه بسته و بهای وی سرد و خشک است

انبر باریس زرشک را گویند هلیله کابلی انفع است مسهل سودا و بلغم و قولنج بود

و مصلح وی عسل است دماغ وی قوی معده هضم طعام کند و سده بلغم بگشاید بیخ دندان

قوه دهد علک النبط کندر را گویند است بعد از آن با شکر بخورند طبع نرم کند

[illegible]

[illegible]

مجرب تعنقور شقاقل و بهمنین و بوزیدان و سورنجان و بسباسه از هر یک پنج درم

تودری بیض چهار درم تعنقور یازده شعار خصیه الثعلب و الخده دری کباب سه درم

قرنفل و قضیب گاو خشک کرده و سوده مغز حب الزلم و حلقوزه و حبه الخضرا

و زنجبیل و لسان العصافیر و خولنجان و قاقله کبار و تخم شلغم و دار فلفل

از هر یک پنج درم زنجبیل سه درم نارمشک و فرنجمشک و صندل و خشخاش

و گاوزبان و گل سرخ و بادرنجبویه و تخم هلیون و اسارون و قرنفل از هر یک

پنج درم درونج و جوزبوا و خیربوا و کل قرنفل و ورق قرنفل و شونیز

از هر یک پنج درم سعد و زرنب و تخم بادرنجبویه و زرنباد و مصطکی

و تخم کرفس و تخم کندر و تخم اشبت از هر یک سه درم عود خام پنج درم عنبر اشهب

یک درم مشک تر کی یک مثقال و نیم سنبل ده درم سادج سه درم لعل یک دانگ

یاقوت زرد یک درم شب سه درم لولو ناسفته پنج درم کهربا سه درم بسد سه درم

زر محلول سه درم نقره محلول سه درم جز اعظم صد مثقال عسل کفیده جمع کرده

معجون عطایی جهت دفع علت انزال و جهت کلف و کلفت و شونیز و لبان از هر یک ده درم

کمون کرمانی و نانخواه و کرویا از هر یک پنج درم پوست هلیله و پوست هلیله زرد و آمله مقشر

و هلیله سیاه از هر یک سه درم کشنیز خشک ده درم مجموع را کوفته و بیخته با سه چند آن

عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال بامداد و شبانگاه و غذا دو پوست کباب

مناسب بود

نوشی دارو پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد و معده را قوت دهد و غذا را
هضم کند و رنگ روی را سرخ کند و بول دهد و خوش کند و جگر را قوت دهد
ورق نسخهٔ دیگر نوشدارو سعد کوفی بجد درم قرنفل و مصطکی و سنبل و [illegible] از هر یک
سه درم هیل و قاقله و بسباسه از هر یک نیم درم شیره آمله یک رطل مویز منقا نیم رطل
آب بجوشانند تا به رطل آید و عرق و [illegible] و در دیگ پاک کنند و صاف کنند
و بکنجد فانید کرانوا [illegible] الغزال خوانند بقوام آورند و دارو ها
بدان در سرشند و عسل کنند شاید و قدری مشک اضافه کنند و بعضی [illegible]
معروف ادویه یافته سه ساذج هندی از هر یک دو درم اضافه کرده اند شربتی دو مثقال
نیم بود ۹ معجون مسیحی حبته هضم طعام و قوت دادن معده و قوت بخشد و کرده را
مفاتیت سودمند بود و شهوتهای طعام باز دهد کند صنعت آن قرنفل سه درم خولنجان
سه درم قره قرفه درم [illegible] فلفل پنج درم مصطکی پنج درم جوز بوا ده درم بسباسه
سه درم اشنه هندی درم زنجبیل درم قاقله درم لسان العصافیر
سه درم سنبل طیب ده درم دار فلفل درم عاقرقرحا پنج درم [illegible]
مشک سه درم بوزیدان پنج درم زعفران سه درم عنبر یک درم
مشک نیم درم [illegible] اعظم پنجاه درم روغن بادام ده درم عسل
یکوزن و نیم ادویه شربت بقدر کفایت

۴۴

وی نسخه این سرد المزاج یابس مزاج که بر بدن غلبه کند و در صورت [illegible] قوت
مشابه گردد و بعضی از احوال پیران پدید بتفاطری شود و اگر چه وقت ضعف [illegible] بود
و بدین مناسبت بدان اسم موسوم بود و با این سوء المزاج یابس گاهی سردی غلبه کند
و این غلبت [illegible] بلکه اکثر مقدم علت [illegible] مزاج شود و گاهی باعتدال سردی و گرمی
[illegible] پیر و جوان و کودک رسیده را این مرض افتد لیکن تجربه زیادتی [illegible] سبب
پیران بیش از جوانان و جوانان بیش از کودکان و اسباب وقوع این مرض
پنج نوع بود یکی آنکه در چنین [illegible] مسامات و تحلیل قوتها و حرارت اعضا
بر ضعف آب چنانچه بعد از حرکتهای عنیف و حمام و [illegible] آب [illegible] غلبه یکبار
در کشیده شود و بدینجهت اعضا [illegible] شوند و حرارت غریزی ضعیف گردد و قوت
غاذیه از فعل خود باز ماند و [illegible] بود حاصل آید دوم آنکه بخار رطوبات
بد بجانب دل شود و مزاج دل را [illegible] و قوتها بدان [illegible] ضعیف
گردد و تغذیه بدن از وضع طبیعی بگردد و فساد آن بتمام بدن برسد
سیم آنکه بواسطه ریاضتی یا غیر آن رطوبتهای تن بکلی از و تحلیل
و حرارت غریزی تن بسبب کمی ماده و مرکب ضعیف شود و قوتها مقصور
فتور یابد و [illegible] خشکی غلبه کند چهارم آنکه استفراغی قوی افتد و
بدانچه مواد حرارت غریزی ضایع شود و [illegible] و بسبب ضعف قوی حادث
گردد پنجم آنکه اندر علاج بیماریهای گرم تدبیرهای سرد کنند با فراط تا مزاج
یکبار بگردد و ضعف قوی پدید آید و بسبب آنچه [illegible] جمله احوال
چون این مرض مستحکم گردد علاج پذیر نباشد و حکمای یونان گفته اند

که اگر کسی انرا علاج تواند کردن مرکز را باز تواند داشتن و حکمای هند اکثر
اوقات اینرا ممکن العلاج دانند و بسیار هم علاج کنند و ایشان
سبب این علت برودت معده و بعضی عروق را شناسند بجهت شرب
کردن جرم آب با ماده سودا و برای علامت این مرض آنست که هضم
بد بود و جلد مریض خشک و بد رنگ و بی رونق بود و اغلب رنگ او مایل
از زردی بسبزی گراید و آثار غذا بر بدن او پدید نیاید و قوة هر روز
ضعیفتر میشود و باشد که طعام را بعد لحظه از خوردن قی بر آنکند یا
غیر هضم ببراز بیرون آید و قسم اول اغلب بود و در بعضیات بعد فوقانی
ماند و بعضی جا از ظاهر تن او دست نهند و در شکم را سرد نماید و بعض
او صفرا و سطحی متفاوت بود و بول سپید و رقیق بود و مدت این
بیمار بسیار کشند علاج اصل کلی در تدبیر این مرض حفظ قوت بدن
و باعتدال باز آوردن مزاج اصلاح معده است خصوصا مطابق آن نزد حکمای
یونان آنست که هر دوا که گرمی و تری بود بمقدار قوه و مناسبت مقتضی
وقت بر بدن ایراد کنند و بدان عمل فرمایند چنانچه در کلیات و در تدبیر
ترطیب مدقوق محموم مذکور است و از جمله اعمال انچه بتجربه نافع یافته
اند آنست که در اوایل مرض بیمار بعد از هضم طعام بمقداری که او را
میسر است در گرمابه معتدل رود و باعتدال که عرق نیکو نیاید نشستن مکث
کند و وقت بیرون آمدن تمام تن را چرب بروغن نوکری یا نرگس
و یا خیری و امثال آن و بادر ابزن مرطب غیر محلل نشینند و بعد
ازان

ازان خورد را نیکو خشک نکرده بدین نوع روغنها چرب کنند
و در ترطیب و تدبیر دوا و غذا و مریض چنان باشد که هر صباح ترنج مربی
یا زنجبیل پرورده یا شقاقل مربی با عسل قدری که خواهند بخورند و بعد
ازان بساعتی چهار پنج زرده تخم مرغ نیم برشته با نبات سوده خلط
کرده لعوق کنند و بر اثر آن چهل درم و بعد دو ساعت ازین بحمام
یا آبزن در آید و بعد ازان تمریخ کنند و بعد ازان اعمال استراحت
نیکو نماید پس از استراحت و از آمدن قوت طعام خورد از جنس
نخود آب و شوربا و برنج و اگر از گوشت بره فربه پخته باشند و توابل
آن دارچینی صعتر قرنفل و زنجبیل و خولنجان و کشنیز و اسفناج کرده باشند
و از جنس حلواهای عسلی مغز بادامی و اشباه آن و بعد طعام اگر
و پسته نرجیل و عود و ترنج و اشباه اینها بخورد و احقان در این
درین مرض نافع بود خصوصا از طبیخ سر و پاچه گوسفند بگیرند
سر با پوست و پای آن پاک کرده و بکوبند و با یکمشت نخود و یکمشت
کشک گندم و ده درم شبت و ده درم بابونه و ده درم خطمی و ده
عدد انجیر سیاه فربه اندر پنج آب بپزند تا دو بهره آب برود و بپالایند
و مقدار ده سیر ازین شوربا بستانند و ده درم روغن شیرین تخت
تازه و پنج درم روغن بان با اندک موم گداخته بهم بیامیزند و حقنه
کنند سه روز و هر روز هم بدین مقدار دوا و پنج نوبت فرو گذارند و باز

سه روز بکنند و پنج روز مهلت دهند چند نوبت کنند نافع بود و نزد
من مداومت خوردن فادزهر حیوانی در شربتی معتوی بسی نفع بخشد
و بعد از قوة گرفتن بدن فی الجمله از ین تدبیرات غذا قبول گردد و بعضی
دواهای معتوی تر بر بالای طعام خوردن چون دواء المسک و تریاق بزرگ
و اشباه آن بغایت مفید بود و اگر زلق بغیر در معده چیزهای که دباغت
آن کنند چون اطریفلات و هلیله پرورده و امثال آن باید دادن و اگر قی
زود می افتد او نمی گذارد که طبیعت در آن تصرفی نماید از مسکنات
قی انچه مناسب بود پیش از طعام متعاقب آن باید خوردن و از جماع
و استفراغات و تعبها و هر چه خشکی فزاید دوری باید نمودن و آب سرد
خالص مضرة کلی کند و البته آب مدبر و آبی مناسب حکم سردی باید استعمال
نمودن و آب بعد از طعام بزودی منفی بود و دعت و آسایش معتدل
و شوربای مذکور شرطی که نمک و نخود دان کم کرده باشند و اما حکما
هند آفت که غذاهای معین معتاد خود شطح و معوی معده بود و در آن
قوة نافذه بود که در جرم معده و عروق در آید و قوة مسهله داشته باشند
که بسبب معدوم ماده مرضها ابرانند و بیرون فرستید و قوة محلل که حرارت
غریزی و اجزای را بود و مصلح عضو داشته باشد که بدانها تقویت اعضا
و ارواح کند و باعث سطوح معده و عروق و امعا نماید چون کور اجولی
بری و کتی معتوی بوس و جبال و مهارس معتوی تنقیل از هری مدبر
و حلوای بلادری و اشباه اینها و از هر چه تحلیل بیش او در منع کنند
و

حکایة

45

و همچنین از مرجبات و مبردات معده از چیزهای تیز و شور و بو آب
و از چیزهای تیز کننده محرک لی تقویت و تنقیه ضعیفها و در باره جوانی را دیدم
مبخراره در سن بیست و دو سالگی او را ضعف معده پیدا شده بود از حرکت آن
حرکت در گرما و آب سرد خوردن آخر الامر بدان منتج شده بود که هر چه خوردی
بعد ساعتی قی کردی و اندک غذا یافتی و بیوسته اندک اندک یافتی و قریب
سالی چنان گداخته بود که دندانهای او را از بیرون پوست لب او بتوانستی
شمردن و ضعفش بدان رسیده بود که از پهلو به یک پهلو بی مددی نتوانستی
گشتن و بنحوی درست بلند نتوانستی گفتن و خوابش کم بودی جمله اطبا بوق
شیخوخ در صابیة ثالث تشخیص نمودن عجب فوقا او تا هفته حکم کردند و همه از
علاج او استنکاف نمودند و نزد پادشاه وقت باتفاق قرار دادند که ممکن
العلاج نیست بعد از آن فرمودند تا حاضر ساختند و متقاضی خرس بهر احتیاط او
تعین فرمودند و در وقت عرض بخدمت درویشان پنج جانی داشت بار بحضور
آوردند از وی سوال کردند که هیچ میل بدین طعام داری او متبسم شده و بقصور
گرد که با او مزاح میکنند که اطبا او را جهة تضعیف معده و قوی اکثر بنومانش
و کشکاب بالا نار و امثال آن داده بودند حضرت فرمود از هر چه تو را غبت
میشود طلب کن فی الجمله بدین طعام میل دارم او را انداختند و دوماش
از آن آش ترش و سرتا شتق بلا عدد خورانیدند و بعد لحظه خوابانیدند تا قریب
نماز خفتن بیدار نگردد او را گلتی معتوی بوس و جبال شربتی دادند اندر شب

خواب کردی بعد احتیاج باز از همان غذا بهمان مقدار دادند آسایش
کردی و هرگاه تشنه شدی و اگر شدی اندک آب نیم گرم خوردی عصر قلیه قمرای
رسیده بود تا تا آن سرکه دوشاب بود میل کردی و بدان عادت بیشتر
داشت هفت هشت تا تا باو دادندی قلیه و بوقت خواب ایجان کبتی
دادند و تا یک روز همین نوع غذا می دادند و همین شربت شب چهارم
معوض کبتی حبی از کوراجوجی بوی دادند گاه او را اسهال آمد
تا هنگام چاشت قریب بیست مرتبه رفت و آنچه شدی سیاه بود اما هیچ تلف نشد و
هیچ ضعیفتر نشد چون منقطع شدند چند ارباب سابیده شربتی بدو خورانیدند
اسهال بر طرف شد و اشتهای نیکو شد و غذا از همان انواع میدادند و شب پنجم هیچ دوا
ندادند و شب ششم و هفتم باز کبتی دادند و شب هشتم حبی کوراجولی برنجی و بعد
از آن یکشب کبتی میدادند و یکشب هیچ دوا نمیدادند و بر هفته یکبار حب
کوراجولی بوی میدادند و گاهی در اواسط روز چون شربتی میل کردی
اندک عسل یا نان بوی دادندی همچنین تا پانزده روز و قوة او در سیم چنان
شد که از پهلو به پهلو دیگر غلطیدی و بعد در دو شخص براه رفتی و تا هفتم چنان
شدی که بعصا براه رفتی چنانکه مددی برخاستی و بعد از پانزده روز
دو روز کبتی ندادندی و یک روز دادندی و چنان در مقدار طعام او را
مراعات فرمودندی که امتلا و امتلا و اخلال نشود و هرگاه اندک
ضعف در معده او در یافتندی اگر روز بودی بر بالای آن غذا
کبتی

کبتی دادندی و بعد چند روز چهارم نوع تشنگی و ترطیب بدن خربزه
سرد در میان روز اندک دادندی و در سی ام او را تجویز حمام معتدل
فرمودند و بعد از آن هر هفته یکنوبت بحمام رفتی و لحظه بیش مکث
نکردی و در چهل سوار شد در صورت قریب بکمال صحت اصلی و بعد از آن
بهر چه خواستی میل کردی لیکن از مضعفات معده دایما حذر
بودی و هرگاه اندک ضعفی در معده دریافتی بتقلیل غذا و کبتی اصلاح
آن کردی و چند سال برین نهج گذرانید و از اکثر امراض محفوظ بود
اما علامات امزجه طبیعیه جگر تازگی رنگ روی و سرخی و سپیدی و گوشت بالیدن تن و قوة نبض
نشان اعتدال گرمی و تری جگر است و زردی رنگ و لاغری تن و خشکی بشره دلیل
گرمی و خشکی جگر است و لون رصاصی و تیره و سختی گوشت و کم عرقی هم نشان کوچکی
دلیست و هم نشان سردی و خشکی و سپیدی لون و باریکی عروق و نرمی گو
و عروقها کی دلیل سردی و تری او ستبری رگهای سطحی ظاهر نشان گرمی و هم نشان
کلانی جگر است و بزرگی و کوچکی انگشتان هم دلیل بزرگی و کوچکی جگر بیشتر
اما علامات امزجه طبیعیه گرده تشنگی صادق تحت و محبت اسهای سرد و لذت
یافتن از دیدن چشمهای یخ آب و کمی اشتهای طعام و حرکت اشتهای از آب
سرد و میوهای خنک و التهاب حوالی جگر و راحت یافتن از خنکیها بخوردن و
از جامه استعمال نمودن و متضرر شدن از گرمیها بالفعل و بالقوة

و صدق و صفرت بول و براز و گرمی کفهای دست و کفهای پای و پیش سر بیشتر
از سایر اعضا در شبها و غلبهٔ تلخی دهان و سرعت نبض و زردی لون بشره و
سرخی چشم دلیل گرمی بود و سپیدی لون بشره و لبها و زبان و بی رونقی
رنگ روی و کم بودن آن و قوت اشتهاء و قلت تشنگی و متضرر شدن از سردی
بزودی و راحت یافتن از گرمیها و شب بیلیها و سردی اطراف بتخصیص
در دستها و پاها و بسیاری تری دهن و کمی میل بسوی آب و در غلبه میل حمام در
تابستان و بطوء نبض و سپیدی بول و کم رنگی براز و نرمی مفاصل و متضرر
تریها و میل خشکیها و راحت یافتن از آن و لین نبض و بوی آب دهن و
بیمزگی آن و کمی تشنگی و نرم حال گوشت و فربهی و عفونت بودن روی مجوف
منبهج دلیل تری باشد و خشکی بشره و دهن و لاغری و سختی گوشت و مفاصل
و تیرگی رنگ روی و تن و خشکی و یکی براز و صلابت نبض و متضرر
از خشکیها و راحت یافتن از تریها و غلظت و غلبهٔ میل میوهای
گرم و تر بیاید و مضر یافتن از آنکه تعب و عدد در جانب
جگر بعد از آنکه تقیت و کثافت دلیل خشکی بود و دلایل امزجهٔ
مرکبه حکم کند این دلایل باشد و چون این امزجه قوی باشند این دلایل بقوت تر
باشند و با امراض منجر گردد چنانچه هر خلطی را غلبه آن خلط شناسند
و علامات آن ضعف کبد انچه تابع مرضی از امراض اعضای مشارک و مجاور
و تابع امراض ظاهر کبد چون ورم و قرحه و اشباه آن نباشد از ضعف قوتی
از قوتهای چهارگانهٔ او واقع شود بعضی اینها اسم علم را بر هر یکی از ان انواع
خاص

۴۷

خاص اطلاق کنند و خداوندان را مکبود گویند و سبب این ضعفها انواع
سوء المزاج باشد ساده و مادی خصوصا ضعیفه قوة و ضعف قوتی از بهر مزاج
همانست که در ضعف معده مبین شد و ضعفی که بواسطه آفت اعضای مشارک
و مجاور باشند و با از ورم و اشباه آن تابع از بی سبب باشد و علامات مطلق مکبود
آنست که رنگ روی او سپیدی و زردی مایل شود و باشد که بود غلبه کند و یکبود
مایل گردد و در وقت هضم ثانی وجع در جگر یابد اما انجا که سبب ضعف
جاذبه جگر باشد براز نرم و سپید رنگ و علته آید و بول رنگین و نضج الفوام بود
بی تغییر جهت غلبه باشد ضعف جاذبه در ثقل و انجا که سبب ضعف ماسکه بود
خون آبناک بود و کرد در جشمها و بعضی اطراف باشد
پدید آید و بول کم و سپید و بی نضج و ابناک بود جهت غلبهٔ ضعف هضم
بول بود و انجا که سبب ضعف ماسکه باشد در حین هضم درد و گرانی جود
دریابد و غذا از کبد زود تر بگذرد و نیکو هضم نیافته بدان جهت فضلات
هضمها بیشتر پدید آید و انجا که سبب ضعف دافعه باشد صفرا و سودا و مائیت در
خون فضد بسیار ظاهر گردد و رنگ براز و بول کم بود و رغبت قضای حاجت
کم باشد و رغبت کم شود و علامت سوء المزاجات ضعف این قوی همانست که
سابقا بیان یافت علاج انجا که خلطی مفسد باشد تنقیه باید کرد و منضجات و ملینات
و مسهلات بشرطی که تقویات کبد از مصلحات مزاج با آن ادویه باید که
دریاد و مناسب کبد بود و مصلح مزاج آن باشد و بعد تنقیه تقویت جگر
کنند بتقویات آنچه ازمضرات برحذر باشند و تقویت و حذر دائمی ممتد اعتیادی

باطبیعت ثانیه حاصل آید و اینجا که خلطی مفسد نباشد بتعدیل و تبدیل مزاج بدانچه
مناسب باشد کافی بود و تنقیه جایز نباشد و تعدیل مزاج جگر بدواها میسر گردد که دران
عطریتی باشد تا قوتهای او را تقویت نماید و منع عفونت اخلاط کند و بعضی باشد
تا جرم او را قوت دهد و منع تحلل روح و حفظ قوت آن کند و تفتیح باشد تا سده را
که از اغذیه بواسطه ضعف هضم جگر پدید می آید و انضاج و ملطفی باشد تا دفع
مواد محتبسه در عروق بسهولت میسر گردد و اغلب در جگر سوء المزاج سرد و تر پدید
آید و بالجمله آنچه بجگر بسیار نافع است از نباتات زعفران جوزبوا نانخواه دارصینی
فقاح اذخر رازیانه ریوند صینی جدوار انار ماردان زرشک و قرص آن
آب کاسنی عرق کاسنی تخم کاسنی شراب بزوری سکنجبین بزوری سکنجبین اصلی
کشکاب لعوق فستق فندق بهی گل ملک عود سنبل قرنفل جوز دهکر گرخشک
کرده سلیخه افسنتین بزور البنج فلونیا جاب الشفا نعناع ترف شیر شتر اعرابی
شیر بز قمری شقنا لو سفوف معوی جوزبوا قرنفل کلقند قرص کل انجیر خرما
با زرشک صعتر و مغز بادام کوفته چاشنی کرده باشند شراب تلخ ریحانی و کمی را
که جگر کوچک باشد و اشتها قوی و از هضم خوب غذای مستوفی بد انچه حاجت آید
علاج او آنست که پیوسته طعامی قلیل المقدار کثیر الغذا سریع الهضم خورد
و بالتفاریق خورد و صباح و نیمروز و عصر بر بالای آن دو آبی که مطلق
خورد و آنچه بجگر مضرست تشنگی کشیدنست و حرکت عنیف بر بالای طعام
و بر خلو معده و خلال و بی ترتیب خوردن چنانچه لطیف و رقیق را از کثیف
و غلیظ مؤخر دارند و آب سرد در عقب ریاضت و حمام و جماع و بر ناشتا
در

۴۸
و در میان خواب و بعد ریسه شیرینی و حلواها بسیار خوردن و طعامهای لزج و غلیظ
و شراب شیرین و جمله شیرینها مضر دارد و آشهای گرم و کلیه شوربا و آبهای
بالای هر چه دران خاک یا سنک سرده باشد و آبهای سرد و آب گرم و کبابها
بتخصیص خام و سوخته و جماع غلبه بر خلو و بر امتلا و حقنهای گرم و چیزهای
تیز و شور و خفقان قوی و مبالغه در خوردن سرد بهای شورباهای بی افزار
کردن ادویه مسهله گرم و تیز بی قوت و استحکام بنیاد سده کند
سبب بسته شدن مجاری و منافذ جگر اکثر حرکت عنیف باشد متعاقب خوردن طعام
بتخصیص انچه غلیظ و کثیف باشد و انچه لزج و یا شیرین بود زودتر سده کند
و همچنین استحمام و جماع بعد از حین طعامها سده آورد زیرا که این افعال
قبل از تمامی هضم معده غذا را بجگر در برند و فضلات غیر منهضم انجا مانند
و نفس این طعامها که این افعال گاه سده کند بجهت غلظت و تنگی مجاری
کبد و شراب شیرین اگر چه تفتیح سده کند در جگر سده کند چه نفوذ آن در جگر
و جذب کند مر آنرا قبل از قبول هضم کبدی و تمامی هضم کبدی و تمامی هضم معدی دارد
و اغلب شیرینها این حکم دارند و کل چیزهای خاک یا ک و سوخته سده
سده بد کند و نقش ظاهر است و گاه باشد که خوردن آبهای سخت قابض چون آب
بعضی معادن و میوهای بسیار قبض چون زعرور و امثال آن سده کند و اورد
بجهة درهم کشیدن جوانب عروق و گاه باشد که بواسطه غلبه لین گردد جرم

عروق پدید آید اطراف اندامها در نشاند و باشد که غلبه خلطی یا
غلیظی آن یا لزوجت آن سبب سده کبد شود و این اغلب از ماده خون
افتد و سده که بسبب ورم عضو مجاور و تنگ کردن آن مجاری را افتد
خارج از این مبحث بود و سده کبد بیشتر در جانب مقعر وی پدید آید بجهت
انکه کیلوس از ینجانب بجگر اندر آید و عروق اینجانب تنگ تر از عروق
جانب محدب باشد پس انچه خام و غلیظ کیلوس بود درینجانب بماند و مصفی
آن بمحدب برسد و انچه در محدب واقع شود سبب آن بسیاری خون غلیظ
و ضعف قوت دافعه آن عروق و قوت جاذبه و دافعه عروق جانب
مقعر و ضعف قوة ماسکه انها باشد و گاهی اتفاق افتد که سده در هر دو
جانب واقع شود بواسطه غلبه خلط سده و ضعف دافعه جمله عروق
کبد و کسانی را که در اصل خلقت عروق کبد تنگتر از مقدار لایق واقع
شده باشد و آنها را اگر بسیار خوردنیهای غلیظ کثیف و خشک خورند
قابلیت وقوع این مرض بسیار بود و تحلیل سده که در جانب مقعر جگر
افتد باسهال باشد و بادرار کمتر بود و تحلیل سده که در جانب محدب وی
افتد بادرار باشد و انجا که سده محکم گردد هم حدوث آماس بعد ما بتهانی
عضو وی بسیار استعداد کنند اما علامات سده دو نوعست
یکی انکه ثقل و تمدد باشد و بسیار باشد خصوصا انکه کیلوس می باید
که تمام بجگر در آید و بواسطه سده باز می ماند و برود ها

فرو د

فرود می آید دوم انکه بجانب جگر گرانی قوی می یابد بی درد اما اگر سده در مقعر
باشد گرانی بیشتر در جانب راست بغایت محسوس گردد و تغییر حال براز اینجا بیشتر بود
و اگر در محدب باشد در نفس کشیدن معلوم شود و بول اینجا بغایت مائی و کم نضج بود
و اکثر رنگ صاحب سده جگر بسبب قلت تولد خون بزردی و سپیدی گراید بجهت رنگ
ناخنهای وی بعد و لاغر شود و بسیار باشد که خداوند سده بواسطه فشار کشف جگر مانند ابها
دم زدن تنگی کند علاج انجا که سده در جانب مقعر باشد و قوی بود تنقیه آن
باید به منضج و مسهل باید کردن بعد از انکه چند روز منضجات داده باشند
از مطبوخات و غیر ان ماده سده را پخته ساخته و انجا که در ان محض
دادن مسهل بود جهت مایل ساختن آنها ماده را بجانب محدب جگر و منتشر شدن ماده
سده در تمام جگر و اما مسهل بسبب مشارکت مقعر جگر با امعا مسهل است بی ضرر
مذکور در دفع آن نمایند مسهل نافع و معتمد درین باب ربعند بهت در آب
رازیانه یا آب کاسنی یا آب بیخها یا آب کرفس یا یکی مخلوط به سکنجبین ساده یا
بزوری چنانچه گرمی و سردی مزاج اقتضا کند و ایارج فیقرا هم نافع بود
درین عصارات و با اندکی ریوند و افسنتین انفع باشد و اگر باین مسهلات
اندکی لب خیار شنبر و روغن بادام شیرین بیامیزند اسهال برفق تر
و بهتر کند و مسهلات قوی را بهیچ وجه استعمال نباید کرد زیرا که مسهل قوی
مادها را از اعضاء دور میکشد و بهمین مواد جگر مانع نفوذ دوا باشد که
ماده بسیار را از راه جگر بکشد و سده مانع دفع آن شود و در جگر بماند

و سده زیاده شود و از ان بیم حدوث امراض عفنی و اسهالهای کبدی بود
و در سده ضعیف چنانچه اکثر کودکان را می افتد احتیاج بمسهل نباشد
و بمفتحات منضج جالی و ملین و بغذاهای معتدی رمانی و زرشکی و شربتهای
معتدی سکنجبینی و رمانی و زرشکی و بزوری و اصولی معتدل در گرمی و سردی اصلاح
باید کردن معصور انار بسی مناسب بود و بیشاندرا و حب الشفا با ان عظیم نافع آید
و گل بنفشه پرورده آن و به اکثر سدهای جگر گرم را بگشاید همچنانکه زعفران
و قرص عود و مصطکی و دارچینی اکثر سدهای جگر سرد را بگشایند و اکثر
سده نوجوانان تبخیر بدین غذاها و سکنجبینات سفرجلی و بزوری و راوندی
و اصولی و امثال آن و معصور انار بن و عرق کاسنی خوردن به
و شیره تخم کاسنی و خرفه و امثال آن گشاده گردد و انجا که سده قوی
و کهنه شده باشد پیش از مسهل بفصد عرق باسلیق از پای راست منکسد کرد
و انجا که سده در جانب محدب جگر باشد بمدرات قوی تفتیح
آن باید کرد چون سکنجبین که از بزور معتدل پخته باشند و یا
از اصول معتدل و شیره تخم خیارین و کاسنی و ران و اگر گرم باید
تخمهای کرفس و کرد و شبت و شراب دینادی و سکنجبین راوندی دادن
و اگر قویتر باید ریوند از قاعده اصل ترکیب قدری دیگر اضافه کنند
کردن باندک تخم کشوث و با افسنتین رومی آنرا معتدل کنند
و اگر خشک باید بمداری تدبیر ادرار معصور انار و یا شیره تخم خرفه
و امثال

و امثال آن باید دادن و شربتها و غذاهای نافع درین مرض مطلقا و همچنین ادویه
معتدیه و مفتحه جگر و خوردنیها مثل به انجمله اجاصیت که در ضعف کبد مستبین شد
و ترک تناول گوشت خصوصا فطیر و سبوس دار و نان شسته و گوشتهای پر قوت
غلیظ دارد و نیمهها بغایت مفید بود و شوربا های برنجه و ماش مقشر بهتر آید
و بسیار بنج کرخ بنوه شربت بجنه قوت ادرار و تلیین و جلاء لذت و محبوبیت
طبع سده جگر بگشاید بتخصیص سده کل طحال و اشباه آن و اگر آنرا با طعامی
و با دوای مصلح خورند اولی بود و بسیار کس که سدهای گرم جگر را دوغ کم زغنی
کاوی و تری بسری برنج سرد کرده بگشاید و آنرا انجیر و خراطین هم تعفنی
با مصلح باید داد و طلیها و ضمادی خشک و سرد کرده از خارج سدهای جگر گرم را
عظیم نافع بود و گرمابههای گرم سدهای جگر را مفید بود و انجا که سبب بیش و تنفض
عرق و بالیچ و حمام عرق باشد نبلد ابر ترب غزا و خشکی غزا بر طرف شود و علاج
این شوارتر بود و بر نمط سوء المزاج رطب بصلاح آید و حکماء هند در تنقیح این
سده اغبار از بینی و انجرا از کل بشد و حدادومت بمو و رس منفرها بندد و بعضی را
مسهل هربی هم میدهند عظیم نافع می آید لیکن در سده جگر گرم بر بالای اسهال
زرشک را و در بن ناشتا و بر سر آن غذاهای گرم در جگر حال الشفا در معصور انار
حل کرده و بر بالای طعام زرشک در بن ابواب عظیم نافع آید و حافظ الصحة باشد ربی
مناسب بغایت قوی بود لیکن انجا که تنقیه محتاج بود و بعد تنقیه انبها باید کردن
شخصی را سده جگر شده بود و بعضی اطبا از سوء القنیه نمیباد کرده چند روز
هر صباح چند وار باب سائیده شربتی

بیغیر ... غذای ... ... اسهال ...

کرم شکم بدانکه تولد کرم در امعاء رطوبتی غلیظ بلغمی باشد که حرارتی غریبه قلیل
دران اثر کند و انرا متعفن و مستعد تکون صورت حیوانی خبیث گرداند
و ازان کرمها پدید آید و آن چهار صنف بود یکی دراز سرخ بود بمعنی خراطین
که انرا کرم معده گویند جهت آمدن گاهی ... امعاء دقاق پدید
آید و اغلب قریب بسرخی باشد و گاهی افتد که بدرازی یکگز دراع و بیشتر هم
بواسطه درازی ماده و اتصال اجزای آن و این کرم در اکثر مردم یکی بود
یا دو و باشد که بسیار گردد و این نادر بود و اطبا انرا بمار پیچ
تشبیه کرده مار گویند دوم گرد و کوتاه و سفید رنگ همچو کرم گوشت تخی قوی
شده باشد سیوم پهن و کوتاه و سفید رنگ که انرا حب القرع گویند جهت
مشابهت بدان و این هر دو نوع در روده قولون و اعور پدید آید
و حب القرع غلیظ تر و جمله اندر غشای مخاطی قوی باشند چون خراطین
و ازانجا اندک اندک بیرون آیند با ثفل چهارم خورد و دراز
و باریک همچو کرم سرکه و این در امعاء مستقیم پدید آید و گاهی با ثفل
بیرون آید علامت آنچه مشترکست میان جمله نرمی براز است
در اغلب احوال و کم رنگی آن و لعاب رفتن از دهن در اکثر اوقات
و در شب بیشتر بودن جهت غلبه میل رطوبات بدرون و تری لبها
در شب بهمین سبب و خشکی آن در روز جهت خارج شدن رطوبتهای
زیادتی بغذای کرم و بتحلیل رفتن و بدی خلق و ملامت دایمی
و در خواب

[illegible]

٥١

و در خواب دندان بهم ساییدن و در میان خواب آوازها کردن و ناگاه بیدار
خواب بر زیدن و بر جستن و سخنان نامربوط گفتن و در تلفظ حروف
و کلمات غلط بسیار کردن و گاهی دلتنگی و گرفتگی پیدا کردن خصوصا
در خلو معده از طعامها کرم جمله بسبب صعود بخارات عفن و سمی ازانها
بدماغ و دل و بودن غثیان و کرب و نفرت طعام در اکثر احوال و خلیدن
روده ها و پیچیدن ناف در گرسنگی جمله بواسطه حرکت کرم و آمدن رطوبات
سهل از حرکت آنها بمعده و نارسیده ساختن آنها و آن رطوبات طعام را
و زردی رنگ روی و لاغری بدن و آنچه بکرم دراز مخصوص است دغدغه فم
معده و گزیدن آنست و سوزش و پیچش روده ها و بتجربه چنان ملاحظه شده
که خداوند کرم دراز را قبض بیشتر واقع بود و باشد که بقولنج کشد و با
که از رسیدن بخار بد سمی آنها بدل خفقان و غشی پدید آید و از رسیدن
آن بشش سرفه خشک تولد کند و صاحب انرا خواب و بیداری بترتیب
نباشد و چشم گاهی سرخ بود و گاهی تیره و باشد که چشم گشادن نخواهد
و گاه بود که کرم دراز و مواد عفن آن چنان غلبه کنند که شکم بر آید همچو
شکم مستقی و آنچه بحب القرع و کرم گرد مخصوص است آنست یکی آرزوی
غذا هر ساعت واقع شود و اگرچه ازان بعضی می باشد جهت خوردن
کرمها غذا را در حین خلو معده از ان حرکات عارضه گزنده متولدی
در نزدیکی ناف پدید آید و بتجربه چنان یافته اند که صاحب حب

[illegible]

ومعده ضعیف و هیچ براز او بی آن نباشد و آنچه بکرم ریزه مخصوص است
خاریدن مقعد است و باشد که حرکات آن در مقعد محسوس شود و چون
غلبه باشند اکثر با براز بیرون آیند و اگر اشتباه کنند که کدام کرم حادث
شده و تحقیق آن خواهند باید که بیمار را در گرمابه برند و صبر کنند چندانکه
اندامهای او گرم شود و تشنه گردد پس پاره یخ بر شکم او نهند اگر بالای ناف
بلند شود و حرکتی انجا پدید آید بدانند که کرم دراز است و اگر زیر ناف
بلند شود و انجا حرکتی پدید آید بدانند که کرم پهن است یا کدو و هرگاه اندر
اعراض منکر و بیهوشیهای بی سبب مقرر و بی خلطی که موجب آن تواند بودن پدید
آید دلیل فساد کرم دراز و یا حب القرع باشد زیرا که کرمها بواسطه حرارت
و کم رسیدن غذا در حرکت آیند و امعا را مزیدن گیرند و بخار ایشان
بدماغ بر آید و از انجا بمعده ریزد و گاهی بدل رسد و رطوبات سهل
ملاقی آنها گاهی هم بمعده آید و سست گشتن و هذیان و بیهوشی تولد
کند علاج دستور کلی در تدبیر کرم مطلقا آنست که نخست از اسباب تولد
ماده ان اجتناب نمایند چون بسیار خوردن طعامهای غلیظ و کثرت ادخال
و امتلاء طعام و بی ترتیب خوردن گندم و میوهای خام و گوشتهای
نیم پخته خوردن و سر شیر و دوغ بسیار خوردن و بسیار ساکن بودن
و بر سیری جماع کردن و امثال اینها و بعد ازین ماده آنرا کم سازند
بمستفرغات بلغم انگاه باستعمال ادویه که قاتل کرم بود بتلخی یا
بخاصیت از داخل و خارج قتل آن کنند و یا باستعمال ادویه که

که بخاصیت آنها را بیهوش سازد و بعد از ان شکم را نرم دارند بملینات
مناسب قوی یا معتدل یا مسکر را با براز دفع شود و چون جمیع حیوانات
غیر از آدمی بالطبع از خوردن سموم مجتنب اند و بعضی از کرمها را
منافی و مقوی بود از معده واقع است و تا دوا بدیشان رسیدن قوه آن
شکسته شده باشد پس رسانیدن دوا بانها چنانچه محصل مقصود بود حیله نیکو
باید کرد و طریق آزموده درین باب آنست که مریض چند روز متوالی شیر
گرسنگی بسیار خورد یا نان ماهی با کرمان در خوردن مجبور و مناسب ماده
خود شیرینی و معتاد شوند و باستقبال و فکر و اگر نفخ آن بی توقف منافات در
نمایند بعد ازین گرسنگی تا هنگام خوردن دارو بکشند تا کرمها غذا را
بغایت طالب شوند انگاه داروی کشنده کرم را با شیر بیامیزند چنانچه بریفی
بوی آن نرسد و قدری چین قدری گوشت بی نمک کباب کرده یا پخته با آب فقط
بدهند تا بخورد و آب آنرا فرو برد تا کرمها ببوی آن ببالا آیند و دهن باز کرده
در طلب غذا پس آن شیر را بدر برسانند یکبار و منفذ بینی را سد
کرده تا بوی آن قبل از وصول دوا با هوای مستنشق بکرمها از مسام داخل
نرسد و محترز نشوند و اگر قبل از مزید بوی گوشت لختی حرکت متعب کنند بهتر
و بعد خوردن دارو اولی آن بود که نفس آهسته زنند و گاه باز گیرند تا بوی دارو
بنفس آمیخته گردد و آن هوا چون بکرم رسد مددی بود دارو را و انجاکه

بیمار را وراشوانند خوردن تدبیر حقنه کنند و غذا چیزی که مناسب باشد
میدهند و اگر حقنه نیز نتوانند کردن پیوسته ضمادهای لایق بکار دارند و
در غذا چنان رعایت میکنند که چیزی که کشنده کرم و یا مرتب کنند آن بغذا
داخل سازند تا کرمها آنرا بیابند هلاک شوند و گاهی فتیله مناسب هم
نهادن دران اثنا بهتر بود و انجا که حرارتی باشد یا تبی ادویه بارده
قاتله کرم استعمال باید کردن و اگر از ادویه حاده قاتله کرم چاره نباشد
آنرا با معدلات مناسب مثل سکنجبین و آبکامه و دوغ و سرکه
و آب کاسنی و طلخشوق باید دادن و ادویه کرم کشنده مطلقا
درمنه ترکی است و قردمانا و نخیط و بودینه و تغنیل و افتیمون و بزر
رازیانج و صعتر و افسنتین و تخم کرنب و علی شجره عرب و کنکر دارو فلفل
و هیچ و زیره بریان کرده و سیاه تخم و تخم ترتیزه و سیر و کبر و سعد و
حاشا و تخم حنظل و عنصل و ترمس و سرخس و برنک کابلی و تربد و صبر
و قطران و حب النیل و ماهودانه و روغن راحت و روغن مغز
زردالو و مغز شفتالو و تخم هلو که در دار المرز آنرا اکول گویند و ادویه
سرد کشنده کرم کشنیز خشک است و این کرم را سست کنند و براورد و
سماق و تخم خرفه و برگ کبری و عنصلی و عصید برگ شفتالو و فوفل و
طبیخ پوست بیخ خرنوب غله و طبیخ پوست بیخ انار ترش و عزره
نیم ترش ؁ بیان ترکیبی نافع بگیرند افسنتین و تخم ادمنی و قسط
د

و قرنفل و برنک کابلی و هلیله کابلی و هلیله سیاه و آمله و تربد
سپید و مشکطرامشیع از هر یک سه درم برنش و نخود سیاه از
هر یک یکدرم غافث شش درم سرخس چهار درم همه را کوفته و بیخته با انگبین
سرشند و صباح چهار چند عدد انجیر خشک بخورند و بعد ازان از این شربت
مقدار جوزی بخورند و چندانکه توانند بر گرسنگی صبر کنند حبله کرمها را
دفع کند ؁ دیگر بگیرند ایارج فیقرا و شیح و افسنتین از هر یک یکدرم
شحم حنظل بعد انک ملح هندی نیم درم انجمله یکشربت بود و همچنان حب
ساخته بکار دارند ؁ دیگر بگیرند برنک کابلی مقشر و خرمای دانه بیرون
کرده و مغز جوز از هر یک ده درم جمله را نیکو بکوبند و سرشند و بوقت
خواب بخورند و بخایند و اگر این ترکیبات را بهمان دستورهای سابق
بکار دارند اولی بود و اگر مفرده با شیر دهند هم شاید و از ترکیبات
تریاق بزرگ را بسی آزموده اند و انچه آزموده ایم در اخراج حبات
تخم بلرکت که آنرا میح برابر انار دانه و مغز جوز کوفته باشند و همچنین
درمنه ترکی و اگر ترکی که با انار دانه و مغز جوز کوفته باشند و نیم ناشتا
و بر بالای طعام ازان خورند بمقدار کودکان بزرگ و کمتر از شش درم
و بیشتر از ده درم نیکو نباشد و کودکانرا تا چهار درم و پنج درم دهند
و بسیار کودکانرا بدین صحت باشد و همچنین عزره که نیم شیکر ...

بر بالای طعام غلبه خورند فایده عظیم دهند و همچنین مداومت کیتی
معوی بوسی و جبال و مهارس و زرنبخ و بلادر مربی عظیم فایده
بخشد و همچنین طعامهای تعادق دار کرسیر و تخم هلو کرانا بر کران
دهشته بترو دوغ بلوکی و سرکت و موبیر کودکی پنج ساله را کرم شدهم
تشویش میداد و شکمش بر آمده بود وقتی بسیار میکرد و قراقر هم در
شکم او می بود و لاغر میشد و بعد غذا میطلبید و شکمش با وجود آن
قبض بود و گاهی که شکمش آمدی کرمی دراز با آن بر آمدی فرمودند
تا درمنه ترکی را با انار دان بنکو کرفته هر با جدا دمقدار جوزی به و
میدادند بعد چند روز بهمین شکمش بکشود و کرمی دراز چند افتاد
و صحت یافت و صبیه پنج ساله را اندرون او بیجش کردی و قبض بود
قریب پانزده روز و هر غذا که خوردی بعد لحظه قی باز کردیدی
و گاهی کرمی دراز هم بقی بر آمدی و بسی ضعیف شد حضرت فرمودند
تا غذای او را ماء الحمص سازند بکوشت و داروی کرم و کشنیز
غلبه دران کنند و بعد غذا اکثر اوقات هم کشنیز خشک با
اندک نبات در دهن گیرد و با طعام اکثر سیر سبز و سرکه کبر
بخورد و قبل از طعام اندکی شربت دیناری هم بدو میدادند
روز دوم شش نوبت قی کرد و در هر نوبت کرمی دفع شد
بعد

بعد از ان فرمودند که کشنیز خشک آب برگ شفتالو بر بالای
ناف او طلی میکردند روز و شب و هر روز پیشانی بعد طعام آخر
روز عمل میکردند با آنچه مناسب بود اندکی ثقل خشک دفع شدی بعد
ازین تحقیقات چون غذا فی الجمله هضم شدی بعوض کرفت و درمنه
ترکی را با انار دان سحق کرده بدو میخورانیدند شکمش کشوده و
کرم بسیار دفع شد و صحت یافت و اما در اخراج حب القرع چون مقام
او دور تر است جمله دربه انبهما دادم که با کبیر بیرون نیایند
فائده نباشد و آن بعوض مسهل تخم غنا سب میسر کردد و بعضی
کنکر دارو دهند نافع آید دیدم مجربه که چند روز طعامهای نرم
مناسب با شیر برنج میداد و بعد از ان پنجدرمی از ان با شیر کرم
میداد بونا شتا اسهال وقتی بسیار می شد و بعد از ان کرمها با
می افتاد و بعضی برشته کل شفتالو را در بهار همچنان تازه نیم آخر
کوب در شیر لحظه غرغاره میکنند و میدهند عمل بسیار میکند و در
کیسه کرم را بیرون می آورد و کرم دراز را هم میکشد و می افگند
و اگر رعایتها که تا قوام مذکور شد بجای آورند مقصود بهتر بحصول
پیوندد و بیان حقنه قوی نافع بکیرند قنطوریون و قنطوریون و سنبایج

و قسط و مر و قشر اصل لوف سرخ و ترمس و برنک کابلی مقشر و
سرخس و افیتمون از هر یکی سه درم جمله را طبخ کنند در آب بدستور و صاف
انرا با قدری روغن زیت بکار دارند اکثر کرمها را دفع کند دیگر
کرم حرور را شاید بکیرند پوست بیخ درخت شاه توت و پوست درخت
انار ترش نیم کوفته در یکمن و نیم آب صاف شب در تنور نهند تا نیکو
بجوشد و بیخ بر آب بماند صاف انرا با نیم سیر با مکتر عصیر برک شفتالو
بکار دارند ۹ بیان ضمادی نافع بکیرند ترمس بیخ حب و صبر و شحم و
النیل برابر و جمله را بعصیر برک شفتالو یا الو مجعد ساخته
جهته کرم بر لای ناف و جهته حب القرع بر زیر ناف نهند و اگر در معلم
ضعفی باشد ادویه را بشراب بر یا رب آن سرشته نهند و اگر خلط
کنند اولی باشد ضمادی که از تریاق بزرگ سازند درین آبها
بغایت سودمند بود و مجربست ۹ دیگر بکیرند شونیز سوده و انرا
بطبیخ شحم حنظل خلط کرده بر حوالی ناف نهند ۹ دیگر
بکیرند صبر و افسنتین و شحم حنظل و قطران و زهره کاو شونیز
درمنه کرنجته و ورق شفتالو جمله را باب سرشته و هر گاه ضماد خشک
شود تازه سازند ۹ بیان طلی مجرب جهته اطفال بکیرند درمنه ترکی
یکمثقال صبر نیم درم جمله را باب برک شفتالو سرشته بر حوالی ناف او بلته
بیفکنند و چون خشک شود تازه کنند و شیاف و فتیله که ترتیب کنند هم

ازین

ازین اجزا که در ضمادات و حقن مذکور شد نافع آید هر شخصی را آنچه
مناسب حال وی بود و حکماء هند بعد از انکه تنقیه کرده باشند امعا را
از کرم پیوسته می پیش میفرمایند از انچه مولد ماده کرم بود بعد از چند
کاه دیگر باز مسهلی که آن ماده را دفع کند میدهند و دایما بر دوائی
مداومت میفرمایند که مقوی احشا و مانع تعفن و ضد مزاج کرم و مقوی
حرارت غریزی و حافظ رطوبات اصلیه باشد مثل کشنی و مهارسی و
زرنبخ و بلادر و اطریفل کبیر هر گاه طبیعت عضو مقتضی تولد
این حیوانات خصوصا صاحب القرع و مزاج معلم و غیره مناسب تولید
ماده آن باشد هر چند دفع آنها کنند بار دیگر باندک سببی اندک وقتی پدید
آیند پس لازم ملاحظه در امر ضماد این حالات چاره نباشد و انجا که کرم
با اسهال پدید آید برک لسان الحمل خشک کرده با عصاره آن دادن کرمها را
ضعیف کند و اندر اسهال باسانی برارد و طبیخ سماق هم فایده دهد
و نغاد زهر جدوار هم با این آبها فایده عظیم بخشد و خربزه کرم غلبه و
مرده بریان کرده هم بسی نافع آید درین اسهال و در غیر این اسهال هم و
اما در اخراج کرم خورد انچه در علاج کرم اطفال آورده شد جمله مفید بود
و شحم حنظل و قنطوریون و ملح جمله را سوده و بعصاره

برگ شفتالو رشته و خبیله بران آلاینده بر داشتن مفید آید همچنین برزه
گاه آلاینده یا بنفط سیاه و یا بقطران یا بعصارهٔ برگ شفتالو و یا
بعصارهٔ پودنه و یا طبیخ حنظل بر داشتن نافع آید و شیاف که از نطرون
و شونیز سازند بر داشتن فایدهٔ تمام دهد و مغز سوخته شفتالو و مغز سوخته
جوز بر داشتن و اطراف مقعده را بدان آلایندن خارش و خورده شدن
انرا از کرم نافع بود و حقنه نافع که کرم پاک سازد بگیرند بورق و
شحم حنظل و شونیز کرنب و حنا و قطران و نفط سیاه اندکی و در نبید
بجوشانند و بدان حقنه کنند و غذاها که در تدبیر دیگر کرمها گفته شد
هم اینجا نافع بود و جمله غذاهای لزج و بر علف تخصیص بود و انبها
و انجه چغندر دراو بسیار باشد بدین مرض مضر بود و مضرت این
کرمها نبت و حیات و حب القرع بسیار نباشد و علاج هم اهمال بود
سبب
مغص سبب او درد روده در غنج و تمدد و ورم و پیچیدن ناف گاه گاه
غیر از پیچش که در زحیر افتد یا بادی بود که در روده بند شود و اجزای
روده را درهم میکشد و حرکت باد بسوی بالا و فرو عدم گرانی شکم و راحت
یافتن از خروج باد بر ان دلالت کند و مولد این یا خلط خام بود و یا غذاها
و حبوبات و میوه‌های بادانگیز و یا ماده سبب وی در فضلی حاد و لاذع بود

از صفرا

از صفرا یا بلغم بورقی یا سودا غلیظ و همچنیک بی گرانی نباشد و یا کرم بود
که روده را مبکرد و در حرکات متمدد می سازد و علامات کرم بدان گواهی
دهد و گرانی این علت و مقصور شته‌ها در بدن بیشتر بود و با بحرانی بود که
طبیعت مواد را خواهد که باسهال دفع کند و با معافی ستد و انبعم مقدم
اسهال بحرانی باشد و مرض مغرب بحرانی بدان گواهی دهد و گفته اند که هر گاه مغص
علامت آفت احشا ظاهر نباشد و بول یکبار سفید و کم شود و درد دماغ
نبود و حشی نباشد و مرضی که می بدان مقدم بوده باشد فی الخطا دلیل
آن بود که البته اسهال واقع خواهد شد و هر گاه مغص غلبه کند بقولنج منجر
گردد علاج انجا که سبب باد بود از مولدات آن حذر باید کردن و
تقویت معده بچیزهای باد شکن مقوی کردن و حقنی از تدابیر
قولنج ریحی و وجع معده ریحی مرعی داشتن و انجا که سبب آمدن
خلطی حاد یا لاذع بود او را باید تنقیه کردن بمد سستر و بحقیقت باله
خلط را دفع کردن بهتر باشد و بعد از ان بمقویات معده و روده و
معدلات و موانع خلطها اصلاح مزاج نمودن مناسب بود و انجا که کرم
باشد علاج آن چنانچه سابقا بیان یافته باید کردن و انجا که سبب بحران باشد ترک
علاج آن و تدبیر تقویت طبیعت بر دفع ماده اسهال لازم بود

واینجا که بقولنج مشتبه گردد علاج قولنج باید کردن بعد تحقیق سبب آن
اکثر انچه در علاج بچشش و درد روده اطفال ذکر کردگان گفته اند
درین اقسام هم نافع بود لیکن هر یک مناسب صنفی باشد و تمیز این
واجب بود در صفراوی که شکم با آن نرم باشد و شستها ضعیف
آب یخ بر شکم طلی کردن پیوسته و یخ بران نهادن نماید دهد

علاج بخرابی انچه درین مرض مناسب بود بکار باید داشت و بالجمله بوی بد را منزه
وطلاها و ضمادات خوشبوی بر روی کف دست نهادن و پایها و جگر نهادن بجدابی
و تشنگی مفرط هر دو را نافع بود و انجا که از خشکی دهن و زبان بریخ باشد
بلعابها پیوسته می شویند و دانه لبوب بزر قطونا و الوانجاه و تخم ریحان و یخ در
دهن فرو داشتن و بر نبهها غرغره کردن مفید آید اگر لزوجت در دهن می باشد بعسل آب
میشویند و اگر برز ... غبار بخارها نشسته باشد و سختی بود توانند کندن اول
لعابها بعسل آب کرده مدتی در دهن باید کرد نمک و بدان شستن بعد از ان باید
تیز آب فاروقی در چهار برابر آب کرده روی زبان را بدان شستن اگر نرگید
باشد و متعاقب آن بلعبات در دهن گرفتن و الاجزء بعد اوست لعابها نافع باشد
و سواد زبان را نیز بهمین طریق رفع باید کردن و بخارها باید گذاشتن که
مستقر گردد و بخارات حجیه آن بدماغ بر شود که دماغ را مشوش سازد

شراب زوفا مستعمل جهت ضیق النفس ربو و سعال البلغمی بغایت نافع
صفت آن عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه انجیر سفید
بیست دانه مویز طائفی بی دانه پنجاه درم بنفشه پنج درم زوفا
خشک ده درم اسطوخودوس پنج درم پرسیاوشان پنج درم
تخم خطمی و خبازی پنج درم بیخ کما خراشیده هفت درم در نسخه دیگر [illegible]
پنج درم اضافه کنند و بجوشانند و صافی کنند و قند صافی کرده بهم بر سر آن کنند
و بقوام آرند و شراب خشخاش سرد و تر بود سودمند بود سینه و دماغ
گرم و بیخوابی و نزله و درشتیهای سینه را بغایت نافع بود و حرارت بنشاند
صفت آن خشخاش بزرگ با پوست صد عدد نیم کوفته کنند و در دو من نیم آب
بجوشانند اگر آب باران باشد بهتر تا با دو من آب آید فرو گیرند و بپالایند
و قند صاف کرده دو من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و جهت خشخاش
با پوست نیابند خشخاش بی پوست نیم کوفته کنند و بجوشانند چنانچه ذکر رفت
بسازند و شراب صندل سودمند بود جهت ضعف دل و جگر گرم و تب محرق
صفت آن صندل مقاصری بجوشانند بیست مثقال اگر بگلاب حل [illegible]
یک شبانه روز بگلاب خیسانند و اگر ترش خواهند با غوره یا سرکه [illegible]
کرده و آن صندل با آب خیسانند کفایت بود و بعد از آن بپالایند و قند
صافی کرده بهم بر سر آن کنند و بقوام آرند

قولنج این دردی صعب بود در روده که بیرون آمدن باد و براز بطریق
معهود متعذر باشد و دشوار بیرون آید و گاه بود که چنان غلبه شود که بکشد و بیشتر حدوث
این علت در روده قولون باشد بواسطه غلبه برد و خلط و شکنهای آن و گاهی در امعاء دقاق
افتد بواسطه محبوس بودن ثفل در آن و حدت مخرج و باشد که در رودهای باریک
افتد و آن مخصوص بود بنام ایلاوس مهلک باشد جهة فساد آن مزاج معده
و امعا را و تبرا نکردن [illegible] و ابدا و اسطه و بعد آن از محل استعمال حقنه و
شیاف پدید آید سبب این علت یا بادی غلیظ بود که در میان طبقتین روده پیدا شود
وانرا از هم جدا کند و بیرون نمیتواند شد و حرارت روده ضعیف بود و آنرا
تحلیل نتواند کرد و یا بادی غلیظ بود در درون روده محتبس گشته و منع
غیث و بعدید اجزاء آن میکند و این دو قسم را قولنج ریحی گویند و موجب
تولد اینچنین باد غلیظ بسیار نگاه داشتن باد بود و در درون خوردن
چیزهای غلیظ و بادانگیز و یا بسبب ثقلی بود که در امعا [illegible] سببی خشک
شود و سده کردد و باز ماند در روده را امیر بخاند و باشد که بعضی سنگ [illegible]
کردد همچو سنگ مثانه و این قسم را ثقلی نامند و موجب آن خشکی ثفل یا یبوست
مطعوم بود و یا بسبب [illegible] یا خارج شدن رطوبات با فراط عرق
یا غلبه ادرار یا اسهال [illegible] بود و یا بسیار باز ماندن براز یا
در روده بسبب عدم باعث دفع یا ضعف آن یا منع کردن آن از دفع
عمدا و یا حرارتی زاید بود در تمام بدن یا در نفس امعا یا در جگر یا در گرده

گرفتن رطوبات ثقلی کند و دو نوع این قسم ثقلی و ریحی بیشتر از سایر اقسام و بسبب
تخمه حدوث این هر دو از خوردن میوه‌های تر و دنبه خام و حبوب و باد
رنگ و انگور کم شیرین و آب سرد بر سر میوه غلیظ و خوردن کشک و
پنیر شور و بسیار غلبه کاورس و برنج و فطیر و سماق سرکه و تر تیزه و خوردن
دن ماست و باقلای تر با هم و سیر و شیر برنج با هم و خوردن شرابی که آب
در آن بسیار کرده باشند و کندس که به هندی نان بلوط و فجل است و ریباس
و جماع غلبه کردن بر پری معده از طعام و یا میوه غلیظ و بر
تخمه و فساد معده و بر تقاضای خروج براز و باد بیشتر از سایر
موجبات ریح و معتاد و معتاد و غیر معتاد را از این احوال آنچه عادت
بسیار بود یا سبب علت بلغم غلیظ بود و لزج که در روده‌ها بود و جمع آید
و راه بیرون شدن ثقل و باد را بگیرد و این قسم را سددی گویند و جمله
این اقسام را حقیقی نامند و موجب نیز ایشان این نوع بلغم در امعا بیشتر غلبه
خوردن نان فطیر و گوشت ماهی بزرگ و گوشت گاو و بز و قطایف و دوغ و سیر و
سماق و سبب ورم و درشتی و بقول اهل الرحوال چقندر و اسفناج و خبازی و امثال
آن باشد و لیکن که صفرای محترق هم سد کند و گاه باشد که گرما غلبه کنند و جمع بکرده شوند
و راه گذشتن ثقل نماند و یا تیزهای ثقل را چنان بخورند که خشک شود و باز ماند
و این هر دو داخل هستند در سددی و ثقلی و یا ورمی بود در روده که درد کنند و علامت

گذشتن

گذشتن باد و براز ام شود و یا ورمی بود در اعضای مجاور مثل گرده و مثانه و جگر و سپرز و
رحم و عضلات شکم که بسبب آن راه گذشتن ثقل و باد را گرفته باشند و این جمله را ورمی گویند که
اسباب ورم چند جای سابقا بیان یافته و یا بجهت کشیدن روده بود بسبب ریاضت قوی
کرنا که بیان رسد و از آن وضع و نهاد دیگر داشته ورد که تنگ شود و یا التوی در روده باشد از جای
مقر بسبب جستن و قرحه در تحت آن و یا در جنب آن و راه گذشتن ثقل و باد در آن محل تنگ
شدن و این هر دو قسم را التوائی گویند و بسیار باشد که قولنج بجهت امراض وبای در مرض غلبه
پیدا شود و از تخمه به تخمه سرایت کند و از مقامی به مقامی دیگر رود و ایلاوس اگر مسری بود و بسیار
افتد که قولنج بحران انتقال مفاصل یا با وجع مفاصل یا قرسوس یا مالیخولیا یا صرع یا استسقا یا درد
پشت باز گردد و جمله بسبط قوت باقی روده و رقیق شدن ماده قولنج و دفع کردن طبیعت
از آن بان اعضا هر جا لیس خاص مقتضی آن مردم سوداوی و بلغمی را قولنج بیشتر افتد و در آخر
زمستان و اوایل بهار این مرض بیشتر واقع شود علامات آنچه از جنس باد در بین الطبقتین
افتاده باشد خفت شکم و عدم حرکت باد و ترکوی و عدم قراقر سابق و راحت بیانات از
حدث و خروج ریاح و براز و تقدم تدابیر بادانگیز و صعوبت وجع چنانکه گویا به مثقب سوراخ میکنند
و عدم تمدد شکم از خلاف آن بیان گواهی دهد و آنچه از جنس ثقل و باد در حرف امعا افتاده باشد

شکم سنگ باشد و از بیرون محل آن در حال سکون باد برآمده باشد و صعوبت وجع چنان بود
که گویا روده را می برند و صاحب آن از پهلو به دیگر پهلو غلطد و قرار نتوان گرفت و قراقر شکم و
حرکت باد قبل از آن بسیار بوده باشد و از نفخ و خروج باد خفت یابد و درد گاهی از یکسوی
نزد آن سوی تر رود و این حرکت امیدوارتر از سکون باشد و آنچه از خشکی ثفل محتبس افتاده
بود سبقت ظهور بنادق بلوط الآئیده و مکرر و تقدم اسباب خشک کننده انتقال و
موالات آن و راحت یافتن از نفخ اندک ثقل و گرانی شکم و برآمدگی محل و دیر بجای ماندن
بودن وجع و زوال اشتها و بر یک نظام بودن درد در اکثر اوقات و کم بودن آنچه در ریحی
گفته شد دلیل آن باشد و آنچه از سده بلغم غلیظ افتاده باشد سردی اسافل و گرانی و تقدم
تدبیر مولد بلغم غلیظ و وجع قوی در یک محل مستقر بودن و بسته شدن باد و ثقل قبل از آن بچند
روز و سستی هضم بدان گواهی دهد و باشد که در بلغمی هم بول سپید گردد جهت وجع و استعمال دوای
گرم و غلبه گرسنگی و تشنگی کشیدن و اگر موجب سده گرم باشد علامات آن بدان اشتها
کند و آنچه از ورم روده افتاده باشد برآمدگی محل محاذی و پدید آمدن درد و احساس شکم بتدریج
و غلبه و از تمام انتهاد ایام متعدده دلیل آن باشد و اگر ورم غلبه باشد بول هم باز گردد و در ورم گرم
غلبه تشنگی و تب و ضربان و سوزش محل رنجه دارد و در ورم سرد این اعراض کم باشد و سایر دلایل
ادرام با اینها یار بود و فرق میان ورم روده علیا و سفلی بمحل وجع بودن قی دهنده در ایلاوس
توان کردن و آنچه از ورم عضوی مجاور افتاده باشد علامات آفات آنها بدان گواهی دهد و
آنچه از التوای روده افتاده باشد حرکات عنیفه سابقه و وقوع مرض متعاقب آن و عدم

انتقال

انتقال و تزاید وجع و عدم سبقت اعراض دیگر اسباب بر آن دلالت کنند و در فتق و فرو رفتن روده
بدان منافذ و درد روده اندران محل دلیل واضح باشد و بسیار افتد که درد قولنج به درد گرده حضوری
مشتبه گردد جهت شباهت بعضی اعراض و فرق بدان توان کردن که مطلق درد قولنج در شکم محسوس شود و محل
آن وسیع بود و اکثر ابتدای وجع آن از شیب ناف از جانب راست آن شود و در مراق بگردد و
بجانب چپ ناف رسد و باشد که از جانب چپ بنیاد کند و باشد که در زهار فرود آید و کم حقنه بر
کشیده شود و در قولنج حقیقی هرگاه شکم فرود آید یا بادی جدا شود راحت یابد و از درد گرده اگر حالات
برخلاف این احوال ظهور یابد چنانچه در علامات آن مبین گردد و هرگاه خداوند قولنج ریحی و بلغمی را تب
آید بی ورم امید خلاصی بود و برودی سردی و گرمی این علت را بظهور منفعت و مضرت از استعمال
دوای گرم و سرد بدان شناختن و مردم قولنجی را اگر مزاج روده و طبیعت ایشان بتولید این علت معتاد
شده است هرگاه این مرض پدید خواهد آمد نخست اعراض چند ظاهر شود که منذر بود که حدوث آن بعد
آنها و آخر بعضی از این اعراض قوة یابند و مرض مستحکم گردد چنانچه چند روز پیشتر نوبه نفخ در خواصر جهت
عطش حاجت باز پس افتد و تقاضای بول و ثقل از آن بیشتر شود و در قضای حاجت دیرتر خلاص
گردد و اشتهای طعام نقصان کند و تشنگی پیدا آید و آب در دهن پدید آید و در پشت و پایهای
دردی انجنی پدید آید و معده رنجه میدارد و آنچه خورد دیر گوارد و نفخهای بسیار در معده و شکم
می باشد و قراقر میکند و دفع کم شود و غثیان رنجه می دارد و آرزوی چیزهای ترش و تیز و شور
بسیار بود و از شیرینی و چربی تنفر و نفرت کند و در سر حد استحکام مرض وجع و تشنگی غلبه
کند و از آب سیری و لذت حاصل نشود جهت بسته شدن دهنهای باسلیقا و رشیدن آب

بجگر چنانچه یابید و من قولنجی را دیدم که هر گاه قولنج وی آغاز خواست کردن سه روز پیشتر دردی
عام در اکثر بدن او پدید آمدی و بعد از آن اکثر اوقات لرزیدی و سرما دریافتی پس مغصی قوی پیدا شده
و بقولنج کشیدی و هر سال در همان فصل باز نوبه پیدا شدی و گاه بود که بسبب انتقال بخاری بعد
از نقل تا بلغم مختبس بدماغ رسد و علت دوار گوش و فراموشی هم در حدود مرض ظاهر شود و سبب قولنجی
بی ضعف معده و روده نباشد **علاج** بدانکه تدبیری نفع در رفع قولنجی حقیقی بعد از منع اسباب
سابقه آن استعمال حقنه و شیاف و مسهل از داخل و خارج و در هر یکی ازینها چند چیز رعایت باید داشتن
اما در حقنه چنان باید کردن که نخست چیزها نرم کننده بکار دارند تا ثقلهای خشک داخل معا را
نرم و تر سازد و بعضی انفعال را دفع کند و فی الجمله راه گذشتن تا فی گشاده گرداند و قوه
دافعه مددی یابد انگاه چیزهای تر جاذب مناسب با آنها یا ترساخته استعمال باید نمودن
تا باقی را دفع کند و اگر تنها تر ساخته اند مکرر با بیعمل باید کردن خصوصا که علت در روده های تنگ
باشد و در شیاف نیز همین نوع مرعی باید داشتن و در مسهل چنان باید که مسهل مناسب
و کم جرم بقوت دهنده بعد از آنکه بحقنه راه را فی الجمله پاک ساخته باشند تا مواد و انفعال را
بالتمام دفع کند خصوصا که مرض در روده های بالائین باشد و بسیار از طبیبان جاهل محل استعمال
مسهل کرده اند و مواد را مسهل میل بموضع برده و راه دفع بسته بود و مرض غلبه تر شده
و هلاک ساخته مولانا امیر طبیب قزوینی در جمله ثقلی و طمثی و دیگی تربد ابتدا معمول سفرجلی مسهل
در آب کم مقدار سفر زردی و کفتی که چون طبیعت بدفع آن مرض مشغول است دوا را
در مقصود خود استعمال میکنند و از آن بیمی نیست و چنین بود در اغلب نفع عظیم کردی

و در بالیدن چیزهای چنان رعایت باید کردن که بعد حقنه و تخفیف مدتی بکار دارند تا باقی وجع را بر وی
بستن توانند و تنها قوی و ظفرها بجزء در وقت ضرورت صورت وجع و بیم سقوط قوه استعمال میکنند نباید کرد
مقوی نیز از جمله اوقات بکار باید داشتن و لیکن غذا تا ممکن باشد تقویت نکنند که انتقال از آن راه گذشتن
نباشد و چون طبیعت بدفع مرض و موذی مشغول است بهضم غذا نتواند پرداختن و گرانباری عظیم حاصل آید
بر طبیعت چون بغذا مشغول گردد از دفع موذی باز ماند و مرض را قوت بیشتر شود و طبیعت را ضعف و ازین
جهت در اکثر قولنجها چند روز غذا ندادن و اندک دادن و چیزهای کم حجم نرم مناسب دادن واجب دانسته اند
و خواص بعضی چیزها در این علت منفعت بر شاهست که گاه باشد که از دیگر علاجها مستغنی گرداند
و مانع علاج انفعالات بر بیابند و از جمله در خواص آورده اند که هر که پاره از ناف گوسالک نر سه بگیرد و در زیر
انگشتری که از زر یا سیم بود نهند و با خود دارد از قولنج ایمن گردد و از جمله سرگین گرگی بود که تمام استخوان
خورده باشد و بر تخار افکنده علامت خوردن آن از استخوان فقط آنست که سفید و یکرنگ باشد
خورانیدن این زبل در شربتی مناسب الحق و خوردن با عسل یا سفوف کردن با ادویه مناسب عظیم نافع
آید و استخوان سفید و درست مانند که در میان آن یابند خورانیدن و تعلیق آن بر ران مریض هم بغایت
فائده بغایت فایده دهد و جالینوس گوید نافع بود و جرم روده گرگ را خشک کرده و با ادویه مناسب
بود خورانیدن هم نافع آید و همچنین هم نافع آید و همچنان کباب کرده خوردن هم قدری شاید لیکن
با چیزهای نرم سوده دادن بهتر بود و پوست پلنگ و ایل و گوسفندی که گرگ آنها گرفته باشد
و از برگرگ جسته هر یکی ازینها را بر مریض تعلیق کرده بسی فایده و اگر آن ذیل مشک در پوست ها کرده

تعلیق کنند اولی بود و بعضی آنرا در ظرفی از نقره کرده بسته اند و فایده داده است و اگر بر سینه
بیمار از شکم گوسفند مذکور یافته باشند تعلیق کنند انسب باشد و بعضی عصاره سرگین تازه خر با ده کرم دود و تیم
جوشیده باشند دادن در حین اشتداد درد وجع عظیم نافع بود و بعضی از مجربان تبل کرگس و بعضی عصاره مذکوره را
بقولنجی قبل از حدوث قولنج داده اند دیگر قولنج او را گرفته و عقرب سر و دم افگنده بریان کرده دادن
و همچنین شیخ ابن را آنست میدان منفعت تمام دارد بتخصیص در شدت درد و در روغن دنبه که گرگ بعضی از اجزا
در زهره گوسفند ربوده باشد خورانیدن و مالیدن و در حقنه کردن جمله نافع آید و مجربست و خراطین
خشک کرده بر شکم بستن و نخودی که از گوشت پخته باشند دادن و بر شکم مالیدن بغایت نافع بود
و مردم قولنجی را که این مرض هر ساله یا زود دیر بنوبت آید چون در حین ابتدا مقدمات آن اظهارا
رفع کنند و نگذارند که بقولنج کشد و دیگر بار نیاید همچو نوبه تب دل لرزه و اگر آید دیر تر آید و مجربست و شخصی را
که سابقا ذکر کردم که قبل از مرض لرزه و درد الحقا شدی حضرت او را قبل از قولنج شراب دیناری
و حب الشفا علاج کردند و بعد تسکین مسهل حبابی قوی دادند دیگر در آن محل فصل او را آن علت بهم
نشد و من تنها خلاص یافت و بالجمله تدبیر ریحی مخصوص است که از تولدات باد در حذر باشد
در هر دوا و غذا که بر و خورانند یا بنوعی دیگر استعمال نمایند جمله محلل باد و مقوی معده و امعا باشد
از آنچه مراد در امراض ریحی مبین شده و آنجا که باد بین الطبقتین باشد تدبیر قویتر و بمبالغه تر
کنند و بر بستن شکم بر ماده بهتی بر محل وجع بتخصیص بر بالا کاردی مفید باشد و دلک محل بکف
دست نرم نرم در حین تنهایی از طرف بالا بسوی شیب ام در حین تنهایی شکم بروغنهای
محلل نافع آید خصوصا آنجا که ورم سپرز بر قولون راه باد را گرفته باشد بالیدن و جنبانیدن اخراج

لازم

لازم و جالینوس گوید که نافع ترین چیزها در قولنج ریحی ترک طعام و شراب است المقدار که ممکن بود زیرا که
تحلیل ماده بدین فعل بود و لیکن اسلم ازان باشد که سودای گرم جهت آنکه ممکن بود که دوای گرم خلطی را بگدازد
و نگذارند که بتحلیل نیکو گردد و دود باد و بخار افزاید و وجع صعبتر شود و اگر هر صباح بخورد مرغ تخم تره تیز نیم گرم کوفته
در گلاب یا در آب بجوشانند رود و ورم نماید و بکشیر روغن زیره بر افگنند و گرم بخورد
فایده تمام یابد و سیر خام دادن درین مرض با نان و طعام نافعترین چیزهاست جهت آنکه باد را
میکشند و تشنگی نمی آورد و امعا را تقویت می نماید و منع عفونت میکنند جالینوس نقل کرده
است که شخصی را این علت در هر چند گاه طاری شدی و چنان تجربه کرده بود که هر وقت که ابتدا را
اثر او یافتی میان خود را محکم بر بستی و قدری سیر خام با قدری نان خوردی و بوقت خواب قدری
شراب انگوری کهنه صرف خوردی و همچنان میان بسته خواب کردی صباح که بر خواستی
آن اعراض مرتفع شده بود و صحت یافته و مهارسی و بر ورس کبیر و اگر تر کی و سعد و معجون کمونی
و کوارش الخدال و اشباه آن جمله درین باب نافع اند و بسیار بود که بادانه کی باشد و معجون الشفا
نه هند تحلیل کنند و اگر غلبه باشد تسکین عظیم می نماید و در صعوبت وجع بدین عمل طبیب را المقدار
تمام حاصل شود که بحقنه و شیاف و غیر آن تحلیل ماده نماید لیکن در حین احتقان و استعمال دوا نرا
بر بابیه داشتن و اگر خواهند تا حقنه لختی بیشتر مکث کند بعد زمانی دارو و مجمه بار دیگر بر افکنند و اگر
بسیار حقنه میکنند خانچه بر دی جوشیده استانی بلند بر زورانید باد را بخود درکشند و بعد از
لحظه بزور را اخراج کنند و باز تکرار کنند بسی فایده دهد و تکمیدات و مالیدن روغنهای باد شکن را

هم انجا اثر عظیم بود چنانچه قریب محل بزاد قولنجی بود که در هر چند وقت ناگاه او را این باد پیدا آمدی
و چنان تجربه کرده بود که هرگاه ظاهر شدی حوالی برنوی زیر ابزار خاکستر تنک گرم سفند نباتت گرم
کردی و بر زیاین بهن سختی بجو بستر و شکم با روغن قسط چرب کردی و بر روی بران چرما خفتی
شکم را بر پشتر بران نهاده و خود را پوشیده تا عرق بیکر کردی بعد از آن صحت یافته برخاستی
و الجاء که اطلاق میشود بزمی و درد همچنان یافت ده سیر شراب کهنه بناشتا خوردن بتفاریق
راندک و اندک بعد از آن انداختن در یا [illegible] الحم مفرط اطبا تدبیر کرده خوردن و خواب گردن نافع
بود بیان حقنه نافع در مطلق ریحی بگیرند ورق سداب و اکلیل و بابونه و مرزنجوش و تخم کرفس و بادیان
ده گاه چیره و قدری قنطوریون حنین بجوشانند وصاف از آن با اندکی روغن سداب که در روغن
جوع گرفته باشند یا روغن زیره یا همچنین با روغن شبت با روغن زیت گرفته باشند ا
ستعمال نمایند و اگر اندکی از روغن دنبه گوسفند گرگ گرفته داخل سازند اقوی بود و اگر
حقنه را در خلیچه کنند که از پوست گرگ و یا پوست پلنگ یا از پوست کفتار یا گوسفند نر گرباز
پوست [illegible] انفع بود و اگر زیاده قوت خواهند که چند بید ستر و حلتیت در آن حل کرده
بکار دارند دیگری بگیرند تخمهای محلل مسطور و علفهای محلل مذکور و بعضی از تخم مذکور [illegible] بود جمله را
بجوشانند وصاف از آن بگیرند و ثلث آن بر روغن زیت افکنده با آتش نرم بجوشانند چندی
که آب برود و روغن بماند پس بگیرند از این روغن مقداری که حقنه را شاید و قدری سیه
بطاوران بگدازند و دو درم سکبینج و یک درم جاوشیر در آن حل کرده بکار دارند دیگر اقوی بگیرند
روغن راحت و حلتیت داخل سازند و بکار دارند تحلیل باد و تسکین وجع هر دو کند و قوت
دیگری بگیرند سی درم روغن سداب حرزنی و چند درم جاوشیر و سکبینج از هر یکی یک درم در آن داخل

داخل کرده بکار دارند تحلیل نیکو کند و دیگری که هم در چنین صعوبت وجع عظیم نافع آید بگیرند بر روغن
سداب سی درم و یک درم برز البنج سه درم جند بید ستر و سه درم افیون در آن حل ساخته بگیرند نیکو
بود و بیل [illegible] دهن سداب دهن زیره و قیصوم اگر در آن بیان شیافی محلل و نافع در مطلق ریحی بگیرند
برگ سداب تر و زیره و نانخواه و بوره ماهی برابر و جمله را کوفته بیبخته به عسل بسرشند و فتیله را بدان نیکو الایسیده
بردارند و ریسمان بران به بندند تا فتیله را حفظ کند از بالا رفتن دیگری که در وجع صعب نافع بود بگیرند چند
بید ستر و زعفران و افیون برابر و جمله را بعسل معجون ساخته بردارند تا [illegible] بیچیده بردارند
ریسمانی بسته و اگر زبل گرگ با عصاره زبل الحمار در حقنها و شیافها داخل سازند نفع عظیم بخشد
بیان کمادات نافع مجرب سرگین خشک گرگ سرگین خشک سگ [illegible] گوسفند [illegible] سنگ [illegible]
سبوس نمک مشهور سرگین گاو تازه تنها و با سبوس و گل آمیخته و خاکستر آتش تنها و [illegible] کهنهای
دار زان و ریگ و زیره و نانخواه و تخم کرفس و حلبه و تخم سداب و اندک نفط هر یک تنها یا بعضی با بعضی
آمیخته بکار باید داشتن بیان روغنهای که خوردن و مالیدن آن و حقنه کردن بغایت مفید بود و [illegible] روده
دهن [illegible] روغن سداب روغن زیره و روغن مصطکی روغن بابونه روغن شبت که اصل آن روغن
زیت بود یا روغن کرچک و من چند قولنجی را فرمودم که زیره را نیم کوفته در روغن خروع بجوشانند
و بر شکم می مالیدند بسی نافع می آید بیان مطبوخ محلل باد بگیرند زیره و کرویا و انیسون و تخم کرفس و
بادیان و نانخواه و انجدان و سداب از هر یکی یک درم و جمله را در آب بجوشانند و بعد تر صاف
کنند و چهار اوقیه از این هر یک اوقیه فانیند و یک اوقیه عسل و نیم اوقیه روغن بادام تلخ اضافه
کنند و بنوشند نافع بود بیان اغذیه مناسب شوربای گنجشک و با مورباهای خروس پیر و با کورباهای

کبد ... و سیاه پخته باشند و سیر و شبت و انیسون و نمک و سداب و فلفل و کرویا و
کنند و [illegible] این جمله بعضی را بنهایا جوشیده باشد یا با اندکی نان و شراب کهنه بجای آب
هم نافع آید و آنچه بتدبیر قولنج ثقلی مخصوص است آنست که از هرچه بسیار جرم و قابض و مولد سده و خام
و ثقل است حذر کنند و هرچه بکار دارند هم نرم و کشاینده باشد و اسباب خشکی ثقل را باز دانسته
و علاج مشترک کنند و در جمله اعمال بخواص اشیا چنانچه در حمی گفته شد تقرب نمایند و ادلها آنکه بود
که جهة نرم کردن ثقل بجنس شکر بافانید بمقدار ده سیر و اندکی آب به حل سازند و روغن شیره
تازه غلبه بروی افکنند و بیاشامند و هر چند روغن تواند خوردن دادن آن نافع بود و آنکه تدبیر دفع ثقل
با حقنه کنند **بیان** حقنه لایق بگیرند تخم کتان و حلبه و بابونه و خطمی و سپستان و بجوشانند
و صاف از آن قدری ملح هندی و زهره گاو و عسل و شکر [illegible] روغن کرچک بر افکنند و فاتر
بزیرند و دیگری که در حرارت و یبوست مزاج مستعمل بود دیگر بنفشه [illegible] سی درم برگ چغندر یا سلق
قبضه بنفشه هفت درم حلبه و تخم کاجیره و تخم خرفه نیم کوب از هر یکی پنج درم سپستان سی عدد
ترنجبین سی درم خیار شنبر ده درم جمله را بجوشانند و صاف از آن مقداری لایق بستانند و [illegible] درم
و شکر سرخ از هر یکی دوازده درم اضافه کرده با روغن بنفشه یا بادام بکار دارند در رستاق بری اگر
بیخ [illegible] را در آب بجوشانند بمقداری که بخواهند و آن را با زهره گاو و مقوی می سازند و با روغن کرچک
بکار میدارند ثقل را میکشد بیرون و اگر بآن نشود صابون را با آب بجوشانند و با روغن کاجیره میریزند
[illegible] بعد دفع ثقل اگر تسکین تمام نشده باشد معجون سفرجلی مسهل یا معجون تمری مسهل
یا غیر آن آنچه مجرب باشد باید دادن و بعضی یکمثقال صبر را در یک وقیه عسل و دو اوقیه شیر دادن
نافع یافته اند و بعضی خیار شنبر را در طبیخ الجزور و مویز و سپستان دادن با روغن کرچک نافع یافته اند

در اثنای

و در اثنای این تدابیر شربتهای مناسب بکار باید داشتن و بعد تنقیه و تسکین بالجمله اگر احتیاج افتد اندکی
از غذای مناسب باید دادن **بیان** اشربه لایقه شراب بنفشه با لعاب بهی و کتان [illegible] و شراب گرم و شراب
آلو با لعابهای و شراب گل مکرر در آب گرم ده وقیه و لعاب گرم ده وقیه و لعاب تخم کتان و حلبه و [illegible]
[illegible] در آن کوفته پاسه اوقیه ترنجبین آمیخته قدری وافر روغن گل بران ریخته از اینها [illegible] و صباح دادن
شکم نرم گرداند و وجع را تسکین دهد و طبیخ سلق با نیم درم بوره نان [illegible] صباح دو اوقیه دادن نافع
بود **بیان** اغذیه موافق اسفیدباج چرب بگوشت مرغ فربه و آرد میده و سبوس آب با شکر در روغن
بادام و نخوداب که بگوشت خروس یا هدهد پخته باشند و اسفناج غلبه کرده و ترک غذا کردن المقدار
[illegible] ثقل کند اولی بود و آنجا که حقنه کردن را مانع باشد تخت شیافهای نرم شکم فرود
آوردن و بعد از آن شیافهای حار و بعد از آن مسهل **بیان** شیافهای لایق شکر سرخ
و بنفشه و اشق و زهره گاو [illegible] زهره گاو و اکاپیده و صابون [illegible] شحم حنظل و انزروت و
ما بند [illegible] سکبینج و مقل و جاوشیر و بوره و زهره گاو و شیرخشت و صابون و شحم حنظل و شکر سرخ و
نمک هندی و اشق و تخم سداب مصطکی و بزر اسفند و ما بند و سعد و بوره و مقل و زهره گاو و [illegible]
[illegible] صوف بعد در حقنه شیاف و طلی المحدورات چنانچه در حمی گفته شد داخل توان ساختن و
سرگین گاوی تازه را گرم کرده [illegible] چرب کردن شکم بروغن [illegible] وجع [illegible] بستن فایده
بسیار بخشد و مجربست و تمریخ کردن شکم بلعاب حلبه و روغن بادام یا بلعاب خطمی و روغن
کرچک یا با آب و این روغنهای بلعاب تخم کتان و روغن کاجیره نافع بود و مرق [illegible]
امعای خرما و امعای کرگ که روغنی نرم در آن باشد خاصیتی عجیب ملحوظ گردد و آنجا که
سبب یبس ثقل حرارت بدن یا حرارت جگر و غیر آن باشد در تبدیل مزاج آنها باید کوشیدن

ونه تدابیر گرم با سرد ملطفات باید کردن و با وجود احتقانات و مسهلات و شیافات
مذکوره طعام و شربتهای مناسب باید دادن و از چیزهای نرم و خشک مناسب عضو و گرم مزاج مالها
بیشتر حذر کردن و اگر تدابیر آنها بقانیان یافته و از جمله مشترک النفعات حب غاریقون و شکر
و لعوقهای و سنی و اسفناخ و طبیخ فواکه ملین و نقوع آنها و روغن گل و روغن بنفشه و حلبه و خیار شنبر
و ترنجبین و شیرخشت و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و طبیخ خروس روا باشد که سبب دیگر
باشد از جنس مزاج و ضعف و اقوه و باعدم باعث و با غلبه استفراغ دیگر و غیر ذلک همین نوع که تفهم
شد بتدبیر مشترک اصلاح آن باید کرد و اگر آنها بقانیان یافته مراد بیمار سفر حجاز افتاد در فصل
بود صائم می بودم و بعد از آنکه باز آمدم تدابیر گرم و خشک بسیار واقع شد و غیره بر بالای سیب خام
وجوز بواسطه تقویت معده خورده شد و شبانگاه قولنج قوی طاری شد و درد بیشتر در جانب
معده بالای ناف و در اطراف راست و ما سار یقا فهم شد سحرگاه طبیخ لبلاب و قند خوردم و دفع
شد و در دبیخال صعب که بطاقت بودم و صبح اطبا آمدند و احتقانها بدستور فرمودند مکرر
و اندک بر از صفرای دفع شد و صعوبت وجع به زایل شد اما وجع تسکین نمی یافت و من جزو به
بیست بوعلی دیگر نمیتوانستم خفتن و زانوها بخود کشیده داشتم و راست نمیتوانستم کرد و هرچه گرم
مزاج میدادند فایده نمیکرد بلکه ضرر میکرد و ما بعد پیش ازین قدر فرصت شد که اندیشه کردم و دانستم
که مرضی از گرمی جگر بدید آمده فی الحال فصاد را طلبیدم و از باسلیق راست فصد کردم در ساعت بمقدار قدری
تخفیف شد که راست شدم و بمقام خود رفتم الکاه چقرات کاوی تازه و خشک کرده جوشیدم و
چشم من روشن شد و نیکو آمد دفع ساختم و بلبلج خوردم غلبه و بر محل وجع آب کاسنی و گل خشک
نیم بسته کتان ضماد کردم و بعد از آن خشک میداشتم نافع بود و از بیه چقرات مغز خیار و زرد آلو

بدان

شیرین خوردم و وجع تا شبانگاه تسکین یافت و بحران باعث گردید تا شبانگاه چنان وجع
اعیائی عام در تمام تن من بود که حتی تا صباح همه اعضای مرا بدست گرفته میداشتند و دیگر
تا من قرار میگرفتم و الا بیطاقت بودم و سحرگاه اندکی خواب کردم و عرق شد و صحت حاصل
آمد و چند روز بعد ازین ملاحظه کردم تا قرار نیکو حاصل شد و اجابت بدستور مقرر افتاده
شخصی کهل قولنج را بعد از آنکه ده روز قبض شده بود و دردی صعب پیدا کرد بعضی او را
مطبوخ عنب الثعلب علاج فرمودند و فایده نداد و بعضی عصاره نیل الحمار فرمودند نافع نبود
و از صعوبت وجع او را لرز آمدی و تب گرفتی و صاحبها با قرات بودی و شیافهای عمل
میکردند و اندک نفعی ز جهت تمام دفع شده تسکین نمی یافت آخر الامر شکمش بعد از چند روز
ورم کرد تا معده و دردی هم در سینه اش می بود و نفس بدشواری زدی بفقیر استغاثه کرد
فرمودند تا از عناب و سپستان و گل سرخ و قدری زیره و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کاسنی
مطبوخی ساختند و پنج سیر از آن ده درم ترنجبین و پنج درم روغن بادام نهاده بدو دادند تا شبانگاه
و شب کاه شیافهای مرخی فرمودم که اکبر و اسفناج در آن پخته بودند دادند و بر پوست شکم او را بروغن
کرچک نیم گرم چرب میکردند و در شب شیاف بیخ بنفشه و شکر و زیره کاو عمل کردند مفید بود
سه روز همین نسخه علاج کردم و گاهی روزی دو وقت بجهت حفظ قوت او از آن
شوربای بچوزه میکردم و اشتهای او داشت یکنوبت بتخفیف میخورانیدم از شکم ز ورد
بالتمام خلاصی یافت جوان بیست و پنج ساله قولنجی بود و در هر چند گاه او را این مرض
طاری شدی و مدتها در آن بمانی و هرچه خوردی قی کردی و آخر چنان شده بود

که بر ماه او را قولنجی گرفتی و گفت ضعیف شده بود حضرت او را غذاهای مناسب فرمودند
و مطبوخ هلیله سیاه و شکر میدادند و شربت رازیانه و گل و اماله بحلیله تسکینی در زمانی می‌شد و باز
عود میکرد و درد شبها در غلبه می‌شد روغن خروع بنیم گرم می‌مالیدند فایده نبود و شکمش هم گاهی
می‌آمد و تسکین تمام حاصل نمی‌شد و روز بیست عصاره برگ بید خوردند صحت تمام یافت خواستند دیگر
را این مرض طاری شده و رنج بود حضرت فرمودند تا چهار مثقال هلیله سیاه و دو بزرگ را نیم کوفته
در آب جوش بپزند و صاف آن را به شکر سرخ نهاده به وی خورانیدند بهمین حالت
صحت یافت و چند جای دیگر هم آزمودم نافع بود در بلغمی نیز نفع آن تجربه پیوسته است و آنچه تنبیه بر
قولنج بلغمی خصوصاً آن است که تا کسی دو شدن شکم و تخفیف ماده ترک غذا کنند و حفظ قوة مریض
خروس پیر و مرق ... و جوی که از این شوربای ساخته باشند مکشته بادام که حقی ثقل و بلغم را ...
و با حقنه و قی نکنند بمسهل جرات نکنند و بعد از آن مسهل سفرجلی و نشاسته آنچه مناسب ماده بود دهند
و اگر مرض از سکبا باشد قی فرمودن بعضی مناسب نباشد سودمند بود و در اعمال کجواحی اشتها نخورند
در ریحی گفته‌اند نقرس بعوذ دل نافع بود **بیان** شیافی نافع بگیرند بوره و نمک هندی و با غیر هندی
رسانیده بمقداری که کفایت شود در روی کفچه آهن گرم بگدازند و دو میل بسر شمند و بمقدار
طول چهار انگشت مریض شیاف راست سازند و از زهره گاوی آلاینده بردارند و بعضی
بطول نیم انگشت و ستبری انگشت هم فرموده‌اند جهت نقرس بعوذ دل بمحل ماده و نمیش **بیان**
دیگری بگیرند بوره و تخم حنظل و انزروت و شکر سرخ و شیاف سازند بدستور اگر بسقمونیا
امزا مقوی گردانند بهتر عمل کند **بیان** دیگر که در ریشت را نیز فایده دهد بگیرند سکبینج و

مقل و جاوشیر و صابون و بوره و زهره گاو و فانیذ و سقمونیا و سفاقل و نخیل و نمک هندی و برگ و تخم سداب
و جمله را بدستور شیاف سازند و اگر شیاف از صابون ساخته بعسل و زهره گاو بیالایند و بردارند هم قریب
بدین نفع رساند **بیان** حقنه نرم و قوی بگیرند از لعابهای و از مطبوخ بعضی علفهای نرم کننده را از نعفی
سوای نرم کننده و نخاله و لنز مرو سداب پنجاه درم در این مجموع یکمثقال اشق و یکمثقال سکبینج و یکمثقال مقلی
و یکدرم جاوشیر و نیم درم جندبیدستر ... درم و دوازده درهم فانیذ و هفت درم مری و قدری روغن
کرنجک و بیرون داخل ساخته کار دارند **دیگری** که تسکین وجع صعب کند و خواب آورد و وجع لبست آن ذکر رفت
بگیرند برز البنج سفید یک اوقیه بابونه نصف اوقیه زعفران ششی ربع اوقیه جمله را بجوش نند سفوف
صاف کنند و چهل درم روغن بان برافکنند و نرم بجوش نند تا آب برود و روغن بماند بدان روغن
احتقان کنند و گفته‌اند که اگر اندکی بزرالبنج و گنجد را تست و روی صلابت کنند و روغن کشند و سفوف
و از آن بر ندم نافع آید و اینجا بر احتقان بروغن راغن سودمند بود و خوردن بیرشت بعضی مردم را
بسیار منفعت رساند و همچنین برس کهنی و مجول بلادری نافع آید و عصاره برگ بید لطار و سرگین کهنی
الیس جالیسا نافع رسانند بخوردن و احتقان کردن و مالیدن و تنقیق کردن لیکن بعد شفیه از شکم
انهار نو دتر سد بیابد و تمریخ کردن شکم بدین شب و خردل و ... و یا بروغن خروع یا فشار ده
اینها و یا بروغن ریزه لیمی نافع بود و بعد تمریخ نرم تکمید کردن بعضی کاوات که در ریحی گفته شد
تخصیص بعد تنقیه نیز فایده دهد **بیان** طلای مفید بگیرند خرنوب و تخم الجزره و فستقای ارزنیکی.

جزوی زهره گاو و نصف جزوی تخم حنظل ثلث جزوی نوبال مس و ماهیزهره از هر یکی جزوی دیم چیلدرا
بعصاره قثا و الحمار یا عصاره برگ کرنب صلایه کرده از ناف تا قضیب طلا کنند **بیان** اشربه نافع مرورم غسل
و آب گرم و یا سرد بجای آب بعسل خبیل (?) در آب گرم حل کرده دو درم تخم تره تیزه کوفته و در غسل
آب یا در جلاب مجعول فلافلی در گلاب حل کرده و انجا که صفرایی سد کرده باشد مسهلات
صفرا بیشتر و یا مسهلات بلغم غلیظ باید آنچنانکه تدابیر گرم کمتر توان کرد و انجا که سبب
علاج گرم باشد تبرید و تسکین باید کرد و اگر از ان اودیه یا ادویه مشتغله در قولنج نقلی بیاد
اولی بود و آنچه بشیر قولنج دری که از ورم امعا افتاده باشد مخصوص است آنست که در ورم
حار نخست فصد باسلیق کنند آنگاه فصد صافن تخفیف کم بول اسهم باز گرفته باشد و حقنه ملینه
بگیرند تا نوم ساقط شود و در روز غذا باز گیرند و شراب بنفشه در آب عنب الثعلب یا آب کاسنی یا
آب برگ خطمی میدهند و کاهی که بنفشه و سپستان دران جوشیده باشد بجای غذا گاهی
دادن مناسب باشد و نرم داشتن طبیعت بقدر فصد و تسکین بخیار شنبر و شیرخشت در آب
انارین و آبهای که مذکور شد آید و چهار درم بیدرق (?) تخم بکا و قیه روغن گل در شربت وابری
آب جوشیده دادن شکم را نرم کنند و در روز اخ... سازند و حقنه ... تسکین دهند و
مادام که در ورم تخفیفی و نضجی پدید نیامده باشد هیچ مسهل نشاید دادن که دران خطری
عظیم بود بواسطه سد طریق بورم و بعضی ازین بتعجیل کرده اند و مریض هلاک شده و آنکه

بروی ... هلاک نگردد و در ابلا ... افتد و تحلیل این ورم بگفته اضمار نیکو بود **بیان** حقنه لالی بگیرند جو آب
و خیار شنبر و شیرخشت دران حل کنند مقداری مناسب و بکار دارند و اگر در آب جو بنفشه و سپستان جوشیده
باشد اصوب بود و اگر مقداری از آب عنب الثعلب و آب کاسنی بان بیامیزند اوفق باشد شیخ گوید چنان
دوست دارم که انجا حقنه بشیر خر و خیار شنبر و روغن بادام و روغن شیره کنند ضمادی آزموده
بگیرند برگ بنفشه و خطمی و کاسنی و عنب الثعلب و جمله این برگها را بکوبند و مقداری بنفشه خشک و خطمی خشک
را کوفته با مقداری آرد جو و اندکی بابونه و اکلیل سوده بان کوفته برگهای تر سرشته و بنهند و رعایت
ترتیب تدابیر چنانچه در ورم معده گفته شد اینجا نیز لازم بود و انجا که ورم سرد باشد فصد نباید
کرد و اینجا محللات در حقنه و ضماد و اشربه استعمال باید نمود و در تحلیل بقراینت باید کوشید و در گنگی
و تشنگی بیشتر توان فرمود و اینجا نیز رعایت تدابیر دستوری که در ورم سرد و معده گفته شده است
واجب باشد و انجا که بسبب حبس ثقل و یا ورم عضوی دیگر باشد اصلاح آن عضو بدستورش باید
کردن و مادام که ورم آن عضو کم نگردد و طمع دفع محبوس نباید کردن و خطر مسهل اینجا قریب
آنچه سابقا ذکر یافت واقع بود و آنچه بتدابیر القولنج مناسب است آنست که چون روده نجیده شده
باشد مریض را بر فراش راست بخوابانند و هردو پاهای او را راست ببالا بر دارند و او را نیکو بجنبانند
چنانچه روده های او بجنبد و بجای باز گردد و در ساکن شود و گاه باشد که شکم و مراق او را از محل
وجع با آب و روغن نرم سازند و دست بران بطرف بالا و غیره بمالند و بجای باز گردد و درد
ساکن شود و بعد از ان رجوع حسوی چرب بخورانند و ازپی آن سیماب زنده دوا وقیه بدهند

[illegible]

ویقو نمایند تا کاهی چند بر دل پس بشانند او را و به دست چرب کرده شکم و پشت و تهی گاه او را از
بالای پشت بکف دست بود میکشند و او را بجنبانند تا سیماب بیرون آید و مرض و نقص گردد
گردد و هموار شده است و اگر زیبق بدین نوع بردن نیاید او را بهر طرف باید خوابانیدن و
گردانیدن و راست نشانیدن و اندک حرکت دادن تا بیرون آید و باشد که تا سه روز هم بقوه
گرانی زیبق و اشود و اگر بیرون هم نشود او را نگون باید کردن و حرکت دادن تا زیبق از حلق بیرون آید
و اینجا علاج دشوار گردد و چون نرم نرم و دست بجای بردن و زحمت کشیدن و زیبق با آن گذرانیدن
و در هر چند ساعت باز او را چنانچه گفته شد جنبانیدن با بهیا چاره نباشد و هرگاه روده بحال
خود باز آید شکم را باید بستن برفاده و هموار و سرها از تنیده بودن و از حرکت عنیف حذر کردن و اینجا
گرفتگی و خرقی باشد روده را بدستکاری بجای باید بردن و محل را بستن چنانچه در فتق گفته شود
و بعد از آنکه طبع آن از رنج باقی بود آنچه مناسب دانسته از علاج قولنج ریحی و ثقلی بکار دارند اما ایلاوس
هم بهمین انواع علاج ممکن باشد لیکن چون اتفاق قی و تهوع و غثیان بسیار است و بدان سبب
چیزی که نفع رساند در معده مکث نمیتواند کردن گاهی احتیاج افتد که بطریق علاج حقنه و افراط
قی و تهوع تدبیر کنند و نافع آید و چون محل آن از حقنه دور تر است باید حقنه باید کرد از آن که دراز
تر باشد و سوراخ بر سر داشته باشد نه بر پهلو و گاه بود که در بعد از حقنه بجهت نعوذ دارد
و کسر قوه آن بکنند و منتشر الحفظه گردد و کمال افتد که ضرر بود و آن تکرار باید کرد و چون این علاج
سعت و جنس محل آن بیشتر است در ضماد و ابزیره و حقنه آن محذورات داخل ساختن لازم
و دران آنتا که طبل بدید آید بشبر کشادن باید کردن علامات سردی و گرمی را با بیشتر

ملاحظه باید نمود جهت آنکه درین امعا قولنج گرم و وری و غیر وری بیشتر افتد بواسطه قرب با عضای
گرم و غلبه آمدن خلط گرم بدین مواضع و وقوع سده از صفرای محی درین امعا بیشتر تواند بودن
بنا برین علاج سردی اینجا اکثر نافع آید و گرمی مضر بود و تعدیل و تبدیل مزاج اینجا بیشتر احتیاج افتد بعضی
جوانان گرم و خشک مزاج را که این مرض از گرمی افتاده بود بتدابیر سرد و تر برودی بصلاح باز آمده و بعضی از
طبیبان هم چنین نقل کرده اند و آنچه در علاج خود سابقا بیان کردم قریب بدین مرض واقع بود
اینست فی الجمله تدابیر قولنجها و مردم قولنجی را لازم است که در تنها بلکه سالها بر تدبیری که ضد سبب
مولد مرض و لینت مداومت نمایند و تقویت معده واجب و امعا بواجبی کنند تا ایمن گردند از حدوث این
علت بلکه تا ممکن باشد او را نباید که هیچ قبضی که موجب آن باشد کنند الا قلیلی بعد که گذشتن مدتها از
حدوث مرض زیرا که مردم قولنجی را مزاج روده قابل تولید این علت شده و طبیعت ایشان بقبضی آن
گشته و بدان خوی کرده و هرگاه حالتی چنین روی نماید در عضوی باندک جهتی احداث آن
میکنند و بسی بسیار ایشان از آن ممتنع میگردند تا آنگاه که بعضی آن حال خوی کنند و عاده صحی حال
آید فلهذا حکمای هند بمقویات چون مهارس و پرورس کبیر و کبی معوی برس و عسال و بلادر و حلوای
بلادر و نحوان آن و تریج بجرد دائما مداومت میفرمایند و این مرض بتدابیر زایل میشود چنانکه با وجود
مباشرت علتی که مولد آن بوده هیچ گونه آفتی بدید نیاید و مداومت کلقند و ترک ترشیها و ترک
قوابض و مداومت حب الشفا و معافظ الفتح و غذاهای چرب نرم که لزج نباشد چون برنجها و هر دو
نخود و آبهای کم زعفران و ترید با هم و اشیای گرم ابهام در دین باب بنهایت آزموده اگشت و مداومت

افیون و افیونیات درین مرض بغایت مضرست جهة خشکی مرض و اولی آن بود که هر سال چند نوبت
تنقیه کنند خلطی را که ازان هم تولید مرض بود و بعد ازان در ترطیب و تعدیل مزاج کوشند و اگر با مداومت آنها
ودویه قویه تنقیه کم احتیاج افتد

انچه دافع معده را قوی کرداند آب فواکه و سکنجبین ساده بود
و ترات و مغلوی خیار شنبر در آب کشنه و هلیله پرورده و نقوع فواکه
خشک و طعامهای چرب و نرم چون آشهای آلو و تمر و اسفناج و
چقندر و ران بره و روغن بادام و جهت کشادن معده روغن مصطکی
بادام انجا که بسبب ضعف قوة هاضمه معده بود بباید دیدن که موجب
آن ضعفهای مذکوره بود علاج آن باید نمود و اگر موجب آن ضعف
حرارت غریزی بود بباید دیدن اگر خشکی غالب است علاج آن بتسخین
کردن اگر تری غالب است قریب بعلاج استسقا کردن و تدابیری که در
ضعف اشتها کرده و غثیان و فواق کرده شد بکار داشتن و حبهای
پیاز و دارچینی و تخم نغل و زیره و مشک و نخود که از گوشت کبوتر
بچه و امثال آن پخته باشند بواق تقویت باید کردن و در انعاش حرارت غریزی
اهتمام کوشیدن بمفرحات و تفریح و طلب محبوب و حرکتهای معتدل در هوای
گرم و تر قریب باعتدال و مداومت بمبارزت و اشباه آن و بوئیدن عطرهای
گرم و دیدن محابیب و دوستان عزیز و غذاهای معطر و بترتیب و
انداز و بوقت حذف خوردن طعام و شربتها معتوی و مشاهده هلاک
دنکند

و نکبت عدو و امثال این مقویات قلبی و اگر بدین ضعفها ضعفها را
سبب شده بتر اول تنقیه کنند و آنگاه بتقویت دل مشغول باشند و
علاج انجا که بسبب آمدن سودای غلیظ بود بنوم معده و غلیظ بودن ثقل
و هضم بنافه بیرون شدن و لاغر شدن تن و سایر علامات سودا
از سوزش معده و رطوبت آنکه سبز و غیر این حالات بدان گواهی دهد
تنقیه معده بر زکنند بفصد باسلیق و اسلیم و بطبوخ افتیمون و شاه
آن آنگاه غذاهای چرب و کم مزه مثل دنبه و نخود غلیه دهند و سکرنجبات
و انچه ضد طبع سودا بود از اطعمه و میوه و شربتها و اگر در زرد زردی مو
بعد تضعه و تسهیل اصلاح آن سعی کنند و سودرا از معده بنهادن محجمه آتش
بر سر زنان و دارند تا بر کرد و ادویه و اغذیه چنانکه مقتضی طبیعت دهند
و داغ کردن بکنج و غیر آن هم مفید بود

وجع معده اگر بسبب سوء المزاج باشد علاج آن کنند و اگر بسبب ورم باشد دوای بکار برند
و اگر بسبب ریاح بود علامت آن بود که اسیف و قراقر و فواق و حشا باشد
و بعد از تناول اشیا نفاخ زیاده شود علاج گلقند و رازیانه و
کلنکبین و کزانگبین تناول کنند و گوارشی کمونی و کنند و اطریفل تناول
و مصطکی و کنند و کرویا و زنجبیل بخایند و این سفوف مفید بود
صفت او رازیانه انیسون هر یک سه درم نانخواه کرویا زنجبیل تخم کرفس
هر یک دو درم بکوبند و با دو مثل آن قند سپید مقدار پنج مثقال از آن بناشتا
خورند و اگر وجع بسبب طعامی موذی بوده باشد آب گرم و روغن کنجد بیاشامند
وقی کنند بعد از آن جوارش عود یا مصطکی خورند و اگر بسبب ضعف معده
علامت آن آنست که بعد از اکل حادث شود و معده ... گردد علاج آن تقویت
معده باشد و اگر در معده اخلاط ردیه باشد قی و اسهال تنقیه کنند و نانخواه
و کندر هر یک پنج درم سعد سنبل هر یک سه درم بکوبند
و با عسل سرشند و مثقالی تناول

... ترنج یکرطل ...
... سپید یکرطل بجوشانند
تا به نیمه آید پس یکرطل قند و یکرطل
قند و یکرطل
عسل

عسل سپید و نیم رطل گلاب با آن ضم کرده بجوشانند تا بقوام آید
پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطکی هر یک یک درم
با لنگو سه درم عود ده درم بکوبند و بر سر آن ریزند و باهم
بزنند و از آتش فرو گیرند و در ظرفی چینی یا زجاجی کنند
و احیانا سه درم تناول کنند

بزر الکراث تخم گندنا
گویند تازه وی بهتر باشد طبیعت آن گرم و خشک و گویند سرد ... اگر بخور کنند
با قطران در سبب دندانی که کرم خورده باشد کرم بکشد و ... و در سبب مقعد
بخور کردن بواسیر زایل کند و دو درم از آن با دو درم تخم مرو نافع بود
جهت نفث دم که از سینه بود جهت زحیر و کسی که شهوتش منقطع شده باشد
یک درم نافع بود و سود مند بود جهت ... کرده و مثانه و اگر بریان کنند
با حب الرشاد نافع بود جهت بواسیر که از برودت و بلغم بود و مضر بود
بتشنج و مصلح وی عسل است و گویند کسی که خواهد ... حجامت
بسیار کند و هیچ اذیت بوی نرسد بزر کراث با شراب بیاشامد و در خصوص
آورده اند که اگر در میان سرکه اندازند ترشی سرکه ببرد اگر بزر کراث
قدری با روغن بریان کنند با قدری شکر بخور کنند اصل بواسیر را ببرد
و ضرر بواسیر و ... باز دارد

اول باید فصد بدن از دست راست بکنند هشتاد مثقال خون بگیرند و بعد از روز
دو روز فصد باسلیق از دست چپ نیز بکنند و بعد از آن روز هر صبح منضج اول
از بنفشه نیلوفر عناب سپستان عنب الثعلب خیارین اصل السوس رازیانه
٢ م ٢ م ٢ بیست دانه بیست دانه نیم مثقال نیم مثقال ٢ م ٢ م ٢ م
گاوزبان پرسیاوشان بادرنجبویه تخم کاسنی عقرب جرش شیره صاف کرده
٢ م ٢ م ٢ م ٢ م ٢ م
ده م ترنجبین بنوشند و بعد از سه روز دیگر هر صبح شاهتره خشک اسطوخودوس
٣ م ٣ م ٣ م
گل گاوزبان افتیمون در کتان بسته پوست هلیله زرد سنا مکی تخم کاسنی
کمساریو ٢ م ٣ م ٢ م
٣ م
پوست هلیله کابلی مویز منقی گلسرخ خیارچنبر شیرخشت روغن بادام افتیمون
٣ م ٢ دانه ده م ٧ م ١ م
منضج عزیز بنوشند و روز هفتم راحت نمایند و روز هشتم پوست هلیله کابلی
ایارج فیقرا ریوند چینی غاریقون سنبل ... کتیرا اسفید حب کرده
١ م نیم م دو دانگ نیم نیم دانگ
سحر فرو برند و بعد از پنج ساعت بعد از آن شیرخشت ترنجبین تخم کاسنی
٣ م ده م ده م
بگذر نیم گرم بنوشند و چهار درهم در این ایام نخود آب گوشت
بره یا برغاله میل نمایند و بعد از آن دو روز راحت نمایند و در این دو روز
احوال خود ملاحظه نموده هر گاه تلخی و بدمزگی دهن بر طرف شده
و تخفیف تمام در آزارهای ایشان بهم رسیده بس فبها و الا باید اگر ضعف مانع
نباشد یکمرتبه دیگر از آن حب مذکور بعد سه روز مذکور منضج میل نمایند تا قلع ماده های

های

٧٢

های فاسد و اخلاط سوداوی بالکلیه از بدن بشود و بعد از آن بحمام رفته
دو سه روز هر صبح شیره تخم خرفه و شیره تخم کدو و لعاب به دانه و شربت گاوزبان
و عرق بید مشک و گلاب بنوشند و غذا گوشت بره شوربا یا شله یا قلیه و حلوا میل نمایند
و بعد از سه چهار روز بحمام روند و در حمام گل خطمی بنفشه گل بابونه شاهتره
ده م ده م ده م ١
خشک کوبیده در شب قبل از حمام خیسانیده ببدن تمام کنند و بعد از این مرتبه
اگر احوال باصلاح آمده بس فبها المراد و اگر آزاری باقی بماند چوب چینی بجهت
آزارها و درد دست و پا و شورش شانه بسیار خوب است بدستوری که مذکور
میشود میل نمایند باید هر روز مقدار پنج مثقال چوب چینی ریزه کرده با مقدار
سه چهار یک آب بوزن شاه در دیگ سنگی یا دیگ گلین با آتش ملایم بجوشانند
تا نصف آن برود و نصف بماند و بعد از آن آب چینی را صاف نموده
در ظرف شیشه یا چینی نگاه داشته هر صبح از آن یک پیاله گرم کرده با نبات
سفید بنوشند و طرف شام نیز یک فنجان گرم کرده با اندک نبات سفید
... نطل ... بنوشند و هر گاه درد دست و پا و اعضا باقی باشد
هر سه روز باید خود را بعرق چینی بدارند و ملاحظه نمایند که بعد از عرق
نصف ... نشود نان و طعام در این ایام بی نمک باید خورده شود و آبی
که از آن نان و طعام پخته میشود آن قدر که از آب چینی داخل نمایند و همچنین آب ...

د آب اسپغول را نیز اندکی از آب چینی داخل نمایند و نیم خوراک
چوب چینی را با این دستور میل نمایند تا تمام شود و بعد از آن اگر آزاری
باقی باشد و هوا گرم نشده باشد نیم خوراک دیگر نیز میل نمایند تا یک خوراک
تمام شود و در ایام خوردن چینی از ترشی و سفیدی و سبزی و میوه‌ها
ملاحظه نمایند و از جماع نیز اجتناب واجب دانند و از اعراض [illegible]
غم و اندوه ضرور امحافظت نمایند و بعد از خوردن چینی تا سه
ماه از ترشی و سفیدی و میوه ملاحظه نمایند و تا چهل روز جماع نکنند الله

ایضا دستور نافع است طریق خوردن چوب چینی

چوب چینی زعفران مصطکی دارچینی عاقرقرحا قلنجن
۳ سیر ۳ توله ۳ توله ۶ توله ۳ توله ۳ توله
بسباسه جوزبوا فلفل مور فلفل دراز فلفل گرد
۳ توله ۳ توله ۶ توله ۶ توله ۶ توله
نانخواه حیل خولنجان اسپند سیاه دانه اجوان
۲ سیر ۳ توله ۳ توله ۳ توله ۳ توله ۳ توله
خراسانی زنجبیل بابرنگ کندر قدوتی چترمول
۶ توله ۶ توله ۳ توله ۶ توله
بهنگره بودرزم پوست کنگر سنبه عسل علادر
نیم بر ۶ توله نیم بر بیمنی بکرم

عسل را در شربت و نیم آثار آب گرم شربت سازند و جمله اجزا را کوفته
داخل شربت کنند و شربت را در مرتبان با ظرف چینی کرده سر آنرا
محکم کنند و گودالی بکنند آن مرتبان را در آن گودال بگذارند و دور
آنرا سرگین اسپ پر کنند و سر مرتبان را نیز سرگین اسپ پخته
خاکی بالای آن بریزند و بالای آن همیشه آتش بر فروزند تا
چهل شبانه روز بعد از آن مرتبان را برآورده آن شربت را
در پارچه صاف کنند و هر روز از آن شربت بقدر سه پیاله شربت
خوری بنوشند بدین نوع که هر روز صبح یک پیاله و دوپهر روز
پیاله و وقت شام یک پیاله تا چند روز که آن شربت تمام شود ازین
قرار بنوشند و غذا چرب شیرین بخورند و از ترشی و سفیدی و چیزهای
بارد و بادار پرهیز کنند و از نمک نیز کم استعمال کنند و جماع نکنند
که بسیار نافع است نسخه یکسیر چوب چینی و دو دیگر
اجزا این در اخلاط اجزا صاف کرده داخل کنند و آنرا
عرق بکشند و بنوشند که بسیار مفید است و نسخه معجون چوب چینی
چوب چینی فلفل گرد دارچینی قلنجن بسباسه
یکسیر ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله

جوز بوا فلفل دراز فلفل مور زنجبیل عاقرقرحا
۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله
کندر قرنفل هلیله آمله بلیله مایل بابرنگ
۲ توله ۴ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله
اجوان خراسانی سیاه دانه نیا لاویم پوست اجوائن
لہ توله لہ توله لہ توله لہ توله
آرد برکنائی آرد چنه مولم جمله اجزارا کوفته
۳ توله نیم سیر
بگیر
نیم سیر
بخته در نیم سیر عسل خرمك داخل کنند و چهل و چهار کولی
بندند و عدت بیست و یک روز هر روز صبح و شام دو دو از آن
کولی بخورند و غذا گوشت گوسفند و گوشت مرغ بی نمك بخورند
و بعد از اتمام دارو بیست و یک روز دیگر از نمك
و ترشی و سبزی و جماع و چیزهای بارد و بادناك
پرهیز کنند که نفع تمام می بخشد و هر زخم و علتی بود
که در وجود باشد بعنایت حضرت الله بر طرف
شده بهبود میشود ان الله طبیب حلیم شافی کافی

عوذة للسل عن موسی بن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
یا الله یا رب الارباب یا سید السادات
و یا اله الآلهة و یا ملك الملوك و جبار السموات
و الارض اشفنی و عافنی من دائی هذا
فانی عبدك و ابن عبدك اتقلب فی قبضتك
و ناصیتی بیدك و یقول ثلثا ان الله
عز و جل یکفیك بحوله و بقوته ان شاء الله
ثم قال رسول الله ص و آله شکی نوح علیه السلام
الی ربه ضعف بدنه فاوحی الله تعالی
الیه ان اطبخ اللحم باللبن فکلهما فانی
جعلت القوة او البرکة فیهما و
عن جعفر بن محمد الصادق ع قال من
اصابه ضعف فی قلبه او بدنه
فلیاکل لحم الضان باللبن فانه یخرج
من اعضاله کل داء و غائله یشد عنقه

ويقوّى جسمه لا اله الا الله وحده لا شريك
له يحيي ويميت ويحيي وهو حي لا يموت
عشر مرات قبل نومه ويسبح تسبيح فاطمة ع
ويقرأ آية الكرسي وقل هو الله احد ٩
في السل سنبل وقاقلة وزعفران وعاقرقرحا
وبزر بنج وخربق ابيض وفلفل ابيض اجزاء
بالسوية وافرفيون جزئين يدق وينخل بحريرة
ويعجن بعسل منزوع الرغوة ويسقى صاحب
السل منه الحمصة بماء مسخن عند النوم و
انك لا تفعل ذلك الا ثلث ليال حتى
تعافى منه باذن الله تعالى
في السعال عن الرضا عليه السلم للسعال الشديد
فقال للسائل احديث ام عتيق فقلت
فقلت كلاهما قال خذ فلفل الابيض جزءا
افرفيون

افرفيون جزئين وخربق ابيض جزءا واحدة
ومن الزعفران جزء ومن البنفسج جزء وتنخل بحريرة
ويعجن بعسل منزوع الرغوة مثل وزنه وتتخذ
للسعال العتيق والجديد منه حبة واحدة
بماء الرازيانج عند النوم وليكن الماء فاترا لا باردا
فانه يقلعه من اصله ٩ عن علي بن ابي طالب ع
قال لو علم الناس ما في الهليلج الاصفر لاشتروها
بوزنها ذهبا ٩ وقال الرجل من اصحابه خذ
هليلجة صفرة مع حبات فلفل واسحقها واكتحل
بها ٩ في بياض العين عن جعفر الصادق
عليه السلم رجلا شكى اليه بياضا في عينيه ووجعا
في ضرسه ورياحا في مفاصله فامره ان ياخذ فلفل ابيض
ودار فلفل من كل واحد وزن درهمين ونشادر جيد
صافي كل وزن درهم واسحقها كلها وانخلها واكتحل
بها في كل عين ثلثة مرات واصبر عليها ساعة فانه

يقطع البياض ويبقي لحم العين ويسكن الوجع
باذن الله فاغسل عينيك بالماء البارد وا
تبعه بالاثمد ❊ قال رجل شكى الى ابي جعفر
لباقر عليه السلم بياض في عينيه فقال خذ توتيا
هندي جزءا وا قليما الذهب جزءا وا اثمد ا
جيدا وليجعل معها جزءا من الهليلج الاصفر
وجزءا من ملح اندراني واسحق كل واحد منها
على حدة بماء السماء ثم اجمعه بعد السحق واكتحل
به فانه يقطع البياض ويصفي لحم العين
وينقيه من كل علة باذن الله عز وجل ❊
شكى رجل الى ابي عبد الله الصادق ع ان لي
صبيان ربما اخذه ريح ام الصبيان فآيس منه
لشدة ما ياخذه فان رايت يا ابن رسول الله
ان تدعو الله عز وجل له بالعافية قال فدعى
الله

الله عز وجل له ثم قال اكتب له سبع مرات الحمد لله
بزعفران ومسك ثم اغسله بالماء واشربه وليكن شرابه منه
شهرا واحدا فعادت اليه واسترحنا وعنه عليه السلم
انه قال ما قرأ سورة الحمد على وجع من الاوجاع
سبعين مرة الا سكن باذن الله تعالى ❊ وعن
امير المؤمنين ع ايام بعض اصحابه وقد شكى اليه السحر فقال
اكتب في رق ظبي وعلقه عليك فانه لا يضرك ولا
يجوز كيده فيك بسم الله وبالله ما شاء الله قال
بسم الله لا حول ولا قوة الا بالله ❊ قال موسى ما
جئتم به السحر ان الله سيبطله ان الله لا يصلح
عمل المفسدين فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون
فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين ❊
في الوسخ الكثير قال شكوت الى ابي جعفر عليه السلم
وسخا كثيرا في شعر ثيابي فقال دق الآس واستخرج
ماءه واضربه على خل خمر اجود ما تقدر عليه ضربا
شديدا حتى يزبد ثم اغسل به راسك ولحيتك بكل

ثم ادعه بعد ذلك بدهن شيرج طري فانه يعلم باذن الله تعالى
عن امير المومنين ع عوذة السحر و
الخوف من السلطان تقولها سبع مرات بسم الله
وبالله سنشد عضدك باخيك ونجعل لكما
سلطانا فلا يصلون اليكما باياتنا انتما ومن
اتبعكما الغالبون وتقول في وجه الساحر اذا
فرغت من صلوة الليل قبل ان تبتدئ بصلوة
النهار سبع مرات فانه لا يضرك الله شيئا ان شاء
الله تعالى عن امير المومنين ع تكتبان للمرءة
اذا عسر عليها ولدها يكتبان في ورق ظبي و
يعلقه عليها في حقويها بسم الله وبالله
ان مع العسر يسرا سبع مرات يا ايها الناس
اتقوا ربكم ان زلزلة الساعة لشيء عظيم
يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما ارضعت
وتضع كل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى
وما هم بسكارى ولكن عذاب الله شديد
مرة واحدة تكتب في ورقة وتربطه بخيط من كتان
غير

غير مغزول تشد على فخذ الايسر فاذا ولدت فاقطعه
من ساعتك ولا تتوانا عنه و تكتب حي ولدت
مريم ومريم ولدت عيسى يا حي اهبط الى الارض
الساعة باذن الله تعالى وفي الكر عن ابي عبد الله
عليه السلم عوذة اعوذ بعزة الله اعوذ بقدرة
الله اعوذ بعظمة الله اعوذ بجلال الله اعوذ
بجمال الله اعوذ ببهاء الله اعوذ بغفران
الله اعوذ بعلم الله اعوذ بحلم الله اعوذ بكرم الله
اعوذ بذكر الله اعوذ برسول الله صلى الله عليه وآله
على ما اجد من حكة عيني وما اخاف منها وما احذر اللهم
رب الطيب اذهب ذلك عني بحولك وقدرتك
عن ابي الصادق عليه السلم فقال رجل يا ابن رسول الله
والضعف فقال ما يمنعك من السويق اشربه وامر
اهلك به فانه ينبت اللحم ويشد العظم ولا يولد لكم
الا القوي للدغة العقرب والحية عن عبد الله
بن العباس بن الفضل قال لدغتني عقرب فحكت
شوكته حين ضربتني تبلغ بطني من شدة ما ضربتني وكان

ابو الحسن العسكري عم جاءنا فهرت اليه فقال ابي عبد الله
لذعته وهو ذا يتخوف عليه فقال اسقوه من دواء الجامع
فانه دواء الرضا ع فقلت وما هو قال دواء معروف
قلت مولاي فانني لا اعرفه قال خذ سنبل وزعفران
وقاقلة وعاقرقرحا وخربق ابيض وبنج وفلفل اجزاء
بالسوية وابرفيون جزئين يدق دقا ناعما وينخل بحريرة
ويعجن بعسل منزوع الرغوة ويسقى منه للذعة الحية
والعقرب حبة بماء الحلتيت فانه يبراء من ساعته
قال شكوت الى الرضا ع داء باهلي من الفالج واللقوه
فقال ابن انت من دواء ابي قلت وما هو قال الدواء
الجامع خذ منه حبة بماء المرزنجوش واسعطها به فانها
تعافي باذن الله تعالى وللسعال عن جابر عن ابي جعفر محمد
بن علي بن الحسين ع قال امير المؤمنين ع من اشتكى
حلقه او كثر سعاله واشتد يبسه فليعوذ بهذه
الكلمات وكان يسميها الجامعة لكل شيء اللهم انت
رجائي وثقتي وعمادي وغياثي ورفعتي ورجائي
وجمالي وانت مفزع المفزعين ليس للهاربين مهرب
الا

الا لديك ولا للعالمين معول الا عليك ولا للراغبين
مرغب الا لديك ولا للطالبين عطاء الا من لديك
ولا للتائبين متاب الا اليك وليس الرزق و
الخير والفرج الا بيدك كرهتني الامور الفادحة
واعيتني المسالك الضيقة واحرستني الاوجاع
الموجعة ولم اجد فتح باب الفرج الا بيدك
فاقمت تلقاء وجهك واستفتحت عليك
بالدعاء اعلامه فافتح لي يا رب للفتح وا
ستجب للداعي وفرج الكرب واكشف الضر
وسد الفقر واحل الحزن وانف الهم
واستنقذني من الهلكة فاني قد اشفيت
عليها ولا اجد لخلاصي منها غيرك يا الله
يا من يجيب المضطر اذا دعاه ويكشف السوء
ارحمني واكشف ما بي من غم وكرب ووجع
وداء رب ان لم تفعل لم ارج فرجي من
عند غيرك فارحمني يا ارحم الراحمين هذا
مكان البائس الفقير هذا مكان المستغيث
هذا مكان الخائف المستجير هذا مكان المكروب

الضر هذا مكان الملهوف المستغيث هذا
مكان العبد المشفق الهالك الغريق الخائف
الوجل هذا مكان من انتبه من رقدته وا
ستيقظ من غفلته وافرق من علته وشدة جرمه
وخاف من خطيئته واعترف بذنبه واخبت
الى ربه وبكى من حذره واستغفر واستعبر واستقال
واستعفى ناب الى ربه ورهب من سطوته وارسل
من عبرته رجائه وبكاه ودعائه وانا رب اني مسني
الضر فتلافني قد ترى مكاني وتسمع كلامي وتعلم سرائري
وعلانيتي وتعلم حاجتي وتحيط بما عندي ولا يخفى عليك
سوء من امري من علانيتي وسري وما ابدي وما يكنه
صدري فاسئلك بانك تلي التدبير وتقبل المعاذير و
تمضي المقادير بسؤال من اساء واعترف فظلم نفسه
واعترف وندم على ما سلف واناب الى ربه واسف
ولاذ بفنائه وعكف واناخ من رجاه وعطف وتبتل
الى مقيل عثرته وقابل توبته وغافر حوبته وراحم
عبرته وكاشف كربته وشافي علته ان ترحم تجاوزي
بك وتضرعي اليك وتغفر لي جميع ما اخطائه من كتابك

وما

وما مضى في علمك من ذنوبي وخطاياي وجرائري
في اخواني وجراتي وسيئاتي وهفواتي وعثراتي جميع ما
تشهد به حفظتك وكتبته ملائكتك في الصغير
قبل البلوغ والشيب والشباب بالليل والنهار
والغدو والآصال والعشي والابكار
والضحى والاسحار في الحضر والسفر وفي الخلاء
والملاء وعن تجاوز عن سيئاتي في اصحاب الجنة
وعد الصدق الذي كانوا يوعدون اللهم
بحق محمد وآله ان تكشف عني العلل الغاشية
في جسمي وفي شعري وبشري وعروقي وعيني و
جوارحي فان ذلك لا تكشفها غيرك
يا ارحم الراحمين ومجيب دعوة
المضطرين يا رب العالمين

روز ۱۸ [illegible] ۱۳۳۷ [illegible]

~~[illegible]~~ برف سنگینی بارید

که نظیر آن در این چند سال دیده نشده بود

با اینکه ۱۶ ساعت تمام بیشتر آرام

نبارید اندازه یک متر بلکه بیشتر

از جاها از شرح اضافه شده بود

چون فردا روز ۱۹ [illegible]

[illegible]

در [illegible] با اینکه برف [illegible]

[illegible]

[illegible]

۸

[illegible] ۱

تلف کرده [illegible] سال ۱۳۳۷ [illegible]

[illegible] از [illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible] برف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روز اول [illegible]

[illegible]

نسخهٔ معجون هاشمی و هدیة الرسول گویند این نسخه را جبرئیل امین العالمین

از حضرت رب العالمین بحضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله

تحفه و هدیه آورده از بهشت نام این ترکیب هدیة الرسول شده حافظ

صحت و قوت دهنده حرارت غریزیست دل را قوت میبازد

و منقولست که بجهت هر مرض که بخورند نافع باشد انشاء الله تعالی

خولنجان مصری   زنجبیل حبشی   دار چینی   کبابه چینی

۲ درم   ۲ درم   ۲ درم   ۲ درم

جوز بوا   مصطکی دانه   قرنفل   عود قماری

ا درم   ا درم   ا درم   ا درم

عاقرقرحا   شکر سفید سه وزن ادویه   عسل خالص یکوزن ادویه معجون

ا درم

سازند و هر چند کهنه شود بهتر باشد شربتی دو درم تا ده درم

از خلاصة التجارب نقل شد